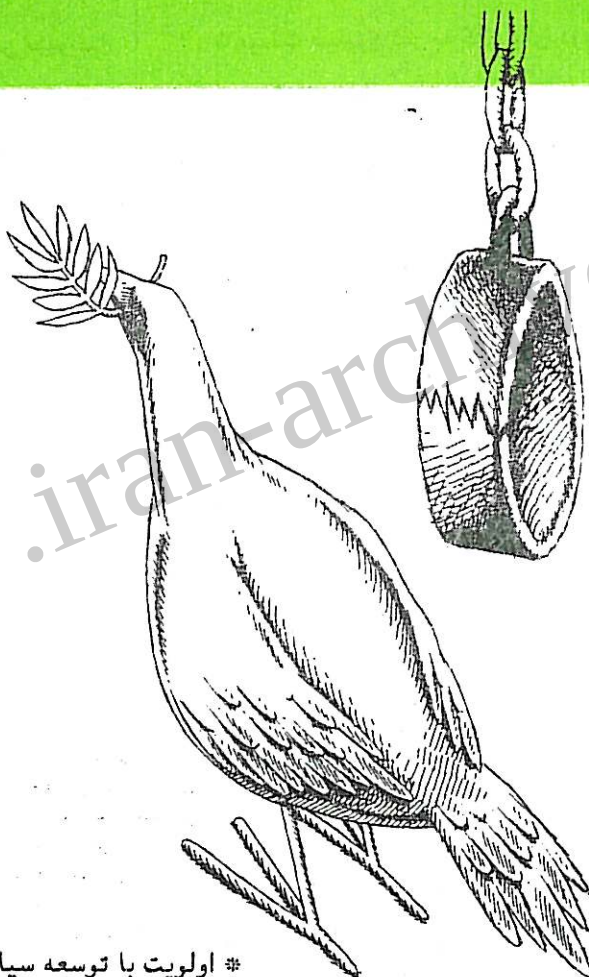


استاره

شماره ۶۷ ، مهرماه ۱۳۷۸



* اولویت با توسعه سیاسی است یا اقتصادی؟
* گفتگو با عبدالکریم لاهیجی
* بیست میلیون نفر به کلاس های درس می روند!

* خطیبان خشونت و قاضیان قساوت!
* انتخابات سرنوشت ساز ششمین دوره مجلس

راه آزادی

نشریه سیاسی - فرهنگی - اجتماعی

سردبیر: بهرام محبی

همکاران این شماره:

ف. آزاد، بابک امیرخسروی،
پیژن برهنندی، مانی پژمان،
سعید پیوندی، محسن حیدریان،
ساسان رجالی فر، بهار زنده رودی،
علی شاکری، ناهید کشاورز،
محسن متقی، و. معصوم زاده.

گفتگو با: عبدالکریم لاهیجی

طرح ها از نشریات ایران

آدرس ما :

Postfach 130101
13601 Berlin
Germany

فاکس: 00331 - 46021890

آدرس اینترنت :

<http://member.aol.com/raheazadi>

در شماره ۶۷ راه آزادی می خوانید:

- * خطیبان خشونت و قاضیان قساوت ۳
- * در تلاش برای بازتولید خشونت ۴
- * تحمیل رقابت به حاکمان بی رقیب ۶
- * انتخابات سرنوشت ساز ششمین دوره مجلس ۸
- * مردی برای همه فصول، یا چماق دائمی تهدید؟ ۱۱
- * اولویت با توسعه سیاسی است یا اقتصادی ۱۲
- * گفتگو با عبدالکریم لاهیجی ۱۴
- * ریشه اختلافات منتظری با دستگاه حکومتی در کجاست؟ ۱۶
- * بیست میلیون نفر به کلاسهای درس می روند ۱۸
- * از لابلای مطبوعات ایران ۲۰
- * گفتگو میان زنان مسلمان و لائیک بدون هیچ پیش شرطی ۲۴
- * ما هنوز در خوابیم و خفتگان امکان دیالوگ ندارند ۲۶
- * درباره خشونت سیاسی - بخش چهارم ۲۸
- * آیا اسلام با لائیسیته سازگار است؟ ۳۳
- * رویدادها و موضعگیری ها ۳۴

راه آزادی را یاری دهید!

راه آزادی، ناشر اندیشه های چپ آزادیخواه و اصلاح طلب و به سهم خود اشاعه دهنده فرهنگ سیاسی مدارا و گفتگوست. این نشریه، دفاع از حرمت انسانی و حقوق بشر را مرکزی ترین وظیفه خود می داند و در تلاش ترویجی و تبلیغی برای دستیابی به آزادی و مردمسالاری در ایران، به مشی سیاسی مسالمت آمیز پایبند است. راه آزادی از همه خوانندگان و دوستداران خود درخواست می کند، با پشتیبانی مادی و معنوی، این نشریه را در راستای اهداف یادشده و نیز هرچه پربارتر شدن محتوای آن، یاری رسانند.

خطیبان خشونت و قاضیان قساوت!

تلطیف وجدان اجتماعی، از راه خشونت زدایی، تساهل، مدارا و گفتگو، یکی از نیازهای عاجل و حیاتی جامعه ایران است. میهن ما در تاریخ معاصر خود، همواره از عنصر خشونت در حل اختلافات سیاسی رنج برده و صدمات جبران ناپذیری متحمل شده است. در همین بیست سال حیات جمهوری اسلامی نیز در همچنان بر همان پاشنه چرخیده است: نخست انقلاب و سپس قهر، انتقامجویی، جنگ، سرکوب، پیگرد، شکنجه و اعدام.

مردم ایران از اینهمه خشونت و خونریزی بیزار و گریزانند و میهن بلا کشیده ما، امروز در آستانه هزاره سوم میلادی، بیش از هر زمان به صلح و آرامش متکی بر قانون نیازمند است، به فضایی برای استنشاق، به محیطی که در آن از خوف و وحشت به دلیل دگر بودن و دگراندیشیدن خبری نباشد، به جامعه ای که در آن حریم انسانها پایمال چکمه های زورمداران نگردد و در آن اختلافات سیاسی و اجتماعی، از راههای متدنیانه و مسالمت آمیز حل و فصل شوند.

دوم خرداد در این زمینه نقطه عطفی امیدبخشی بود. برای نخستین بار در این بیست سال، نغمه های تازه ای به گوش رسید: تسامح، مدارا، انعطاف پذیری، احترام به دگراندیش و... عطر این واژه ها در فضای مختنق جامعه ایران پراکنده شد و یخ این فضا را کمی ذوب کرد و گرمای این دم مسیحایی، در توده های وسیع مردم امیدهایی برانگیخت. از سوی نیروهای اصلاح طلب حاکمیت، پیامهای صلح و آشتی صادر شد و تلاشهایی در راستای تحقق این اهداف و آرزوهای دیرین صورت پذیرفت، تلاشهایی که البته در هر گام، با موانع بزرگی که تا آن گرایان و خشونت طلبان بر سر راه آن گسترده اند، روبرو بوده است. قتلهای زنجیره ای، هجوم به گردمهایی ها، ضرب و شتم مردم و هواداران اصلاح طلبی به بهانه های گوناگون و سرانجام شبیخون به کوی دانشگاه، رویدادهایی بوده اند که در این دو سال، هر از چندی، شرنک تلخ این واقعیت را که ما هنوز در جامعه ای پر از کینه و نفرت و آماده برای غلبه خشونت زندگی می کنیم، در کام صلح دوستان و مدارا جویان ریخته است.

و اینک صدور احکام اعدام و زندان توسط دادگاه انقلاب و علیه جمعی از معترضین بازداشت شده در وقایع خونین کوی دانشگاه تهران و تبریز، یکبار دیگر در میهن ما ناقوس چندش آور قهر و انتقامجویی را به صدا در می آورد.

محافل تام گرا با سماجت حیرت انگیزی در پی آنند، تا دور باطل خشونت را یکبار دیگر به جامعه ایران تحمیل کنند. گویی قسم یاد کرده اند که نگذارند جامعه ایران رنگ آرامش را به خود

ببیند. آنان که خود مبتکر و سازمانده فجایع و قانون شکنی هایی چون قتلهای زنجیره ای و یورش به خوابگاه دانشجویان بیگناه هستند، اینک در کسوت مدعی العموم و بنا تکیه بر اهرمهای به ظاهر قانونی و در پیگیری همان سیاست اما در شکل دیگر، در صدد انتقامجویی از قربانیان توطئه شوم خود هستند. آنان مصرند به مردم ایران یادآوری کنند که کوچکترین صدای مخالفی را در گلو خفه خواهند ساخت و آنان همچنین مایلند به جهانیان تفهیم کنند، که دل بستن به هر گشایشی در نظام جمهوری اسلامی، پندار خیالبافانه ای بیش نیست.

به این ترتیب روشن تر می شود که اینهمه مقدمه چینی و زمینه سازی در هفته های گذشته، برای پوشاندن لباس شرعی به اعمال خشونت آمیز و تقدیس قصاص و اعدام به مثابه احکام آسمانی، با چه هدفی صورت می گرفته است. در این ایام نه تنها صفحات روزنامه های وابسته به محافل افراطی، مملو از تبلیغ خشونت و خونریزی و رجزخوانی های مهووع علیه همه مخالفین فکری و شهروندان حق طلب بوده، بلکه خطیبانی که پیام آور غضب و بی رحمی هستند نیز، از منابر نماز جمعه در شهرهای مختلف ایران، در شیپور قهر و خشونت دمیده اند.

اینان همان کسانی هستند که علیرغم ادعای داشتن حقیقت مطلق و داعیه تسلط بر پرصلاحت ترین و خطاناپذیرترین اندیشه ها، حتی یک بحث جامعه شناسی را در مطبوعات بر نمی تابند و با دستاویز قرار دادن مطلبی که در مذمت حکم اعدام نگاشته شده، به بهانه "توهین علیه مقدسات"، سرانجام اسباب توقیف یکی از پر تیراژترین روزنامه های پایتخت را فراهم می سازند! باید یادآور شد که در مطلب یادشده، حکم اعدام، صرفاً از منظر گونه ای خشونت دولتی مورد نقد قرار گرفته و بر عکس ادعای خشک اندیشان متعصب، در آن کوچکترین انتقادی به ساخت دین نشده بود. اما خشونت طلبان را چه باک؟ برای آنان مهم اینست که با شمشیر تکفیر، گردن آزاداندیشی را بزنند و از آن مهمتر حفظ پایه های لیزران اقتدارشان است. در این راستا هر سیاست یک بام و دو هوایی مجاز است. اگر متفکری دینی مانند کدیور، به جرم قرائتی انساندوستانه از اسلام، راهی سیاهپال می شود، خشونت طلبانی چون حسینیان که صریحاً اعتراف به قتل دگراندیشان می کنند، آزادانه می خرامند!

اما اگر خطیبانی در نمازهای جمعه، زمینه ساز فکری خشونت، تشنج و درگیری در جامعه هستند، قاضیانی نیز یافت می شوند که با صدور احکام جابرانه، خاطره تلخ بیدادگاههای درسته و چند دقیقه ای و کشتارهای دسته جمعی را در

اذهان زنده کنند. اینها لازم و ملزوم یکدیگرند. قسم خورده گانی که نمی خواهند بگذارند جامعه روی آرامش به خود ببیند. اینان خودسری را به جایی رسانده اند، که در عناد با گزارش کمیته ویژه شورای امنیت ملی در مورد حوادث کوی دانشگاه، به صدور حکم در اطاقهای درسته و بدون هیئت منصفه و وکیل مدافع، مبادرت می ورزند و حتی بلندپایگان دولتی و قضایی نیز از صدور احکامشان اظهار بی اطلاعی می کنند و نمی توانند شگفتی خود را از آن پنهان کنند.

دریغ و درد که در میهن ما، نیروهای انتظامی و مشتی خشونت طلبان حرفه ای، در خدمت کارفرمایان شیفته قدرت خود و با نقشه ای هماهنگ، شبانه به خوابگاه دانشجویان یورش می برند، آنان را به خشن ترین شکلی مورد ضرب و شتم و بدترین توهین ها و تحقیرها قرار می دهند و هنگامی که همین کتک خورده ها و تحقیر شده ها در مقام اعتراض و حق طلبی بر می آیند، بازداشت می شوند و برایشان احکام اعدام و زندان صادر می گردد!

نزدیک به یکسال پس از قتلهای زنجیره ای که جمعی از بهترین فرزندان آزادیخواه و انساندوست این آب و خاک را به دیار نیستی فرستاد، هنوز جزئیات این نقشه اهریمنی، بر مردم ایران روشن نیست و دستهایی شب و روز در کار لاپوشانی حقایق و پنهان نگاهداشتن آن از چشم مردم برده اند. شاید همان دستهایی که به سادگی احکام اعدام دانشجویان معترض را امضا می کنند.

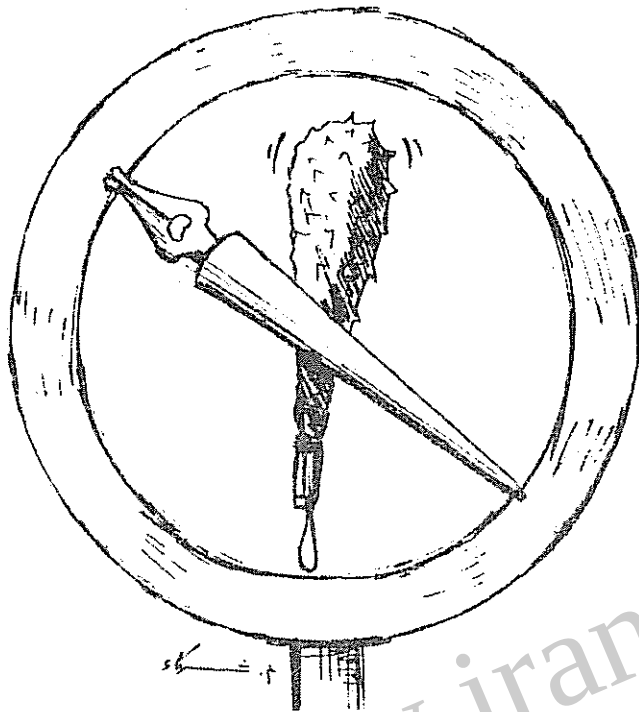
تردید نیست که احکام صادر شده، در خدمت منافع حقیرانه اقلیتی زورگویی، یکبار دیگر روح و اراده تحقق مدارا، تساهل و آشتی ملی در میهن ما را نشانه گرفته اند. این بیدادگری در بعد فرهنگی خود به توحش حیات اجتماعی منجر می گردد و وحدت ملی ما را با مخاطره روبرو می سازد. در عین حال این احکام در بعد سیاسی خود به مضیقه تازه ای برای اصلاح طلبان حکومتی تبدیل می گردد و آنان را به چالشهای سهمگینی می طلبد. اینک چشم های نگران همه آزادیخواهان ایران متوجه اقداماتی است، که دولت خانی باید در لغو احکام صادره و نجات جان دانشجویان دربند صورت دهد.

نسل ما با تلخی یکبار دیگر شاهدست که بیست سال پس از انقلاب، کلام زور و خشونت در میهنمان همچنان حاکم است و خودکامگانی که پایه های مشروعیتشان متهاست فرو ریخته، با چنگ زدن به "مشروعیتی آسمانی"، و بدون درس گیری از سرنوشت همه جباران تاریخ، چون سدی در مقابل تحولات مسالمت آمیز ایران در راستای آینده ایستاده اند.

در تلاش برای بازتولید خشونت!

نشاط در معرض بازداشت قرار دارند.

هفته نامه "شما" سخنگوی جمعیت موقوفه نیز با تیتیر بزرگ "فراخوان علما و مراجع تقلید برای مقابله با حرکت‌های ضداسلامی در کشور" از قول آیت الله مهلوی کنی نوشت: "اگر مومن در این قضایای اخیر (توهین به مقدسات در روزنامه ها) ببرد جا دارد". مهلوی کنی همانجا افزوده است: "آماده در سنگر، منتظر صدور فرمان مقام معظم رهبری هستیم".



پس از حمله به کوی دانشگاه و سرکوب تظاهرات خیابانی، نیروهای راستگرا، به دستور رهبرپور رئیس دادگاه انقلاب اسلامی، بیش از ۱۵۰۰ نفر از دانشجویان و آزادیخواهان را دستگیر کردند. به دنبال این بگیر و ببندها، خطیبان نماز جمعه و روزنامه های آنچنانی، همراه با تقدیس خشونت و حمله به سیاست تساهل و تسامح و کوشش در توجیه عمل وحشیانه نیروهای انتظامی، به حمله همه جانبه ای علیه مطبوعات طرفدار جنبش دوم خرداد پرداختند و این مطبوعات را زمینه ساز "شورش بی دینان غربگرا علیه نظام" نامیدند.

حجت الاسلام مصباح، که به نظر می رسد نقش تتوری پرداز و توجیه گر بارز آدمکشی های نیروهای تام گرا را بازی می کند، در سلسله سخنرانی های مربوط به تبیین نظریه سیاسی اسلام گفت: "اسلام به هر مسلمانی حق داده است که وقتی دید شخصی به مقدسات توهین می کند، خودش را بریزد، دادگاه هم نمی خواهد". او همچنین در آخرین سخنرانی پیش از خطبه های نماز جمعه تهران در ۲۶ شهریور ۷۸، در انتقاد به مطبوعات گفت: "در قطعیات اسلام جای نظر و سلیقه نیست و همان چیزی که در ۱۴۰۰ سال گذشته از سوی بزرگان اسلام مطرح شده است صحیح است و هر کسی که گفت قرانست جدیدی از اسلام دارم باید توی دهانش زد".

هفته نامه "جبهه" در یادداشت هفته خود با تیتیر "حمله طرفداران اسلام آمریکایی به آیت الله مصباح یزدی" نوشت: "در مورد خشونت نظر اغلب نیروهای حزب الهی و اسلامی این است که باید دشمنان نظام اسلامی و لیبرالها و تجدیدنظر طلبان در خوف و حرب و رعب به سر برند و همواره تمام هم آنها به جای آنکه مصروف مبارزه با ملت ایران شود، معطوف به حفظ جانشان و پنهان کردن خود باشد. آنها هیچ حقی در نظام الهی ندارند و دشمن ایران، اسلام و انقلاب اسلامی اند و حتی صلاحیت اداره زن و بچه خود را هم ندارند و این معامله ای است که پیامبر خدا با مرتدین انجام داد و هر کس پیرو پیغمبر است، باید احکام اسلام را در مورد افراد مرتد و بیسار دل قبول داشته باشد".

از آنجا که آقای مصباح یزدی، قرانت خود از اسلام را مطلق دانسته و اصرار دارد که "نظر ما هم در این جاها مطلقند و همین نظر مطلق صحیح است"، می توان نتیجه گرفت که به زعم ایشان و همفکرانشان، نه تنها اپوزیسیون حکومت، بلکه اکثریت غالب مسلمانان ایران و از جمله بخش عظیمی از علمای اسلام و سران حکومت که قرانت دیگری از اسلام دارند، تجدیدنظر طلب بوده و باید دائما در "خوف و حرب و رعب به سر برند" و حتی "صلاحیت اداره زن و بچه خود را هم ندارند!".

این جملات گویاتر از آنست که انسان احتیاج به جستجوی خط دهندگان باندهای جنایتکاری چون گروه سعید امامی در وزارت اطلاعات داشته باشد. بیهوده نیست که اکثر آدمکشان صاحب مقام در جمهوری اسلامی، همچون فلاحیان، حسینیان، ریشپری و ... شاگردان مدرسه حقانی، یعنی مکتب آقای مصباح بوده اند.

در گیرودار این تبلیغات خشونت آمیز، درج مقاله ای از آقای باقرزاده در روزنامه نشاط را که علیه اعدام - به عنوان یک عمل خشونت آمیز - نوشته شده بود، دستاویز قرار داده، با جنجال در اطراف آن و فریاد و اسلاما که گویا چاپ این مقاله خود نمونه ای از تبلیغ ارتداد و بی دینی است به توقیف این روزنامه اقدام کردند و همزمان در منابر و سخنرانیها و روزنامه های خود، به جو سازی به ویژه علیه روزنامه نشاط و مطبوعات جبهه دوم خرداد و مثالا سیاست گشایش و توسعه سیاسی پرداختند. آنان این مقاله را بر ضد ضروریات و احکام اسلام اعلام کردند و مدعی شدند که "مقاله روزنامه نشاط خلاف صریح قرآن است". خامنه ای در سخنرانی خود برای بسیجیان خراسان گفت: "اینکه روزنامه ای بیاید و احکام و ضروریات اسلام، از جمله قصاص را انکار کند این از مصادیق ایجاد ناامنی است. اگر کسی به انکار ضروریات دین از جمله قصاص اسلامی تهاجر کند، این شخص مرتد است و حکم مرتد در اسلام معلوم است". طبق آخرین اخبار، هم اکنون دست اندرکاران روزنامه

به نظر می رسد تام گرایان - که این اواخر و به ویژه پس از تحولات در قوه قضائیه و وزارت اطلاعات، بخشهای بیشتری از محافظه کاران از سیاست آنها فاصله می گیرند - کوشش می کنند با تحریک علما و مراجع تقلید، به قول خود در دفاع از مقدسات، همه جناح راست را در پشت سر خود علیه دولت خاتمی و جنبش دوم خرداد بسیج کنند. همین هفته نامه "شما" در شماره مورخ ۱۸ شهریور ۷۸، در سرمقاله ای تحت عنوان "تهاجم به احکام اسلام و وظایف" که به قلم مدیر مسئول آن اسدا الله بادامچیان نوشته شده، در حمله و توهین به باقرزاده تصریح می کند: "این پایان مرحله ای است که از «قرانت جدید از اسلام» آنرا آغاز کردند و اکنون به تکذیب ضروریات اسلام رسیده است و آغاز مرحله ای است که تهاجم به همه مبانی و ارکان اسلام و تشیع را در بر می گیرد". در این مقاله از رئیس جمهوری می خواهد که اجازه ندهد که در دوران ریاست قوه مجریه او، اینگونه تعرضات به مبانی اسلام و احکام خداوند و آیات قرآن صورت پذیرد. و توجه رئیس قوه قضائیه را هم به این نکته جلب می کند که مساله در حد یک روزنامه خلاصه نمی شود بلکه کارگردانان اصلی در چند روزنامه و نشریه هستند که همگی وابسته به بیگانگان بوده و تکلیفشان را اصل ۱۵۶ قانون اساسی روشن کرده است. در این مقاله، مساله حق سنوال از وزرا و رنسی جمهوری و حق استیضاح را به نمایندگان مجلس یادآوری می کند و بلافاصله می نویسد که مردم از وزرای ذریط به ویژه وزیر ارشاد مایوسند. به این ترتیب رهبر جمعیت موقوفه، فرمان استیضاح وزرا و زمینه سازی برای عدم صلاحیت رئیس جمهوری را به مجلس می دهد.

و اما آنچه تام گرایان و خشونت طلبان را اینگونه به تکاپو برای توجیه سرکوب و جنایت واداشته است، منفرد شدن هر چه بیشتر آنها در سطح جامعه و به خصوص در میان مسلمانان در مقابل قرائت های صلح آمیز و غیرخشن و انساندوستانه و نسبی نگر به اسلام است. درست است که آنها با تحریک احساسات مذهبی موفق می شوند چند آیت الله را در حوزه های علمیه به موضعگیری علیه جنبش دوم خرداد بکشانند، ولی غافل از آنند که اگر دیروز برداشتهای نواندیشان دینی و قرائت های مختلف از اسلام علیرغم فشار حزب الله، موفق شد از سالتهای درسته راه خود را به جامعه باز کند، امروز شاهد طرح این مواضع در تریبونهای رسمی و همه گیر و از زبان رئیس جمهور و همفکرانش در مقیاس گسترده هستیم.

گویی خاتمی از پیش در جواب آنهاست که در سخنرانی خود در همدان می گوید: "هر کسی که قانون اساسی را پذیرفت باید به اصل ولایت فقیه نیز تن دهد ... اما در درون نظام کسانی هستند، علمایی هستند که یا ولایت فقیه را قبول ندارند و پایه این صورت قبول ندارند. آیا باید در مورد کسی که سلیقه ما را نپذیرفت اعمال خشونت کنیم؟ پدرش را درآوریم که چرا سلیقه ما را ندارد؟ ... مگر اسلام سلیقه تو است؟ مگر حساب و کتاب ندارد؟ خیلی از همین روحانیون و علما هستند که بعضی از اصول قانون اساسی را قبول ندارند. پس او هم نباید و بگوید هر کس حرف مرا قبول نکرد محارب است و باید با خشونت با او رفتار کرد؟". خاتمی می افزاید: "گفتن، حرف زدن و بیان نظریه آزاد است ... و به محض اینکه کسی قانون را پذیرفت شهروند نظام جمهوری اسلامی است. همه شهروندان نظام جمهوری اسلامی باید از حقوق خود برخوردار باشند و این دفاع از انقلاب، اسلام و تثبیت نظام است".

طبیعی است که مردم در مقابل تفکر قرون وسطایی و مطلق گرایی که هر قرائت دیگری را به داغ و درفش تهدید می کند، از تفکری که پذیرش قانون اساسی - و نه کلیه اصول آن - همراه با آزادی اندیشه و نظر را از حقوق شهروندان دانسته و دفاع از اسلام و انقلاب را برخورداری از حقوق مساوی همه شهروندان می داند، پشتیبانی می کنند.

حقایقی در مورد حمله به کوی دانشگاه

بررسی مساله حمله نیروهای انتظامی و آوایش به کوی دانشگاه و وقایع پس از آن، به یک موضوع جدی در میان نیروهای سیاسی ایران تبدیل شده است. روشن است که هدف تام گرایان از این حمله، ایجاد بحران و تحریکات تازه، جهت کشیدن نیروهای اصلاح طلب به میدان درگیریهای خشن بود. وسعت این جنبش و شعارهای آن به خصوص علیه رهبر نظام، زنگ خطری بود که تقریباً پس از آن، همه رجال کشور به آن اذعان کرده اند و این موضوعی است که آنها به سادگی نمی توانند از کنار آن بگذرند.

شاید به همین دلیل است که بخشی از نیروهای راست محافظه کار، مواضع دوگانه ای در قبال آن اتخاذ کردند. آنان از طرفی حمله به کوی را مورد انتقاد قرار دادند و از طرف دیگر از سرکوب جنبش اعتراضی پس از آن استقبال نمودند. اما موضع تام گرایان و در راس آنها جمعیت موتلفه از همان ابتدا توجیه حمله نیروهای انتظامی بود و علت رویگردانی جوانان از اسلام و "رهبر" را مطبوعات هوادار جنبش دوم خرداد می دانند و خواهان شدت عمل میشوند. این نیروها حتی گزارش نیم بند کمیته تحقیق شورای امنیت را که بیشتر اعضای آن از محافل نزدیک به محافظه کاراند، بی اعتبار می دانند. از جمله رهبرپور دادستان دادگاه انقلاب، ضمن گزارش صدور احکام اعدام برای چهار تن از بازداشت شدگان، گزارش کمیته تحقیق شورای امنیت را بی اعتبار می خواند. رهبرپور در واقع همان نمایش قدیمی تام گرایان را این بار با سناریویی تازه و درست پیش از بازگشایی دانشگاهها به روی صحنه آورده است: ایجاد بحرانهای جدید و تشنج در جامعه. اگر قتلهای زنجیره ای در خفا صورت پذیرفت، حمله به کوی دانشگاه علنی صورت گرفت و اینک سناریوی ایجاد بحران، به شکل علنی و با ظاهر قانونی اجرا می شود.

گزارش کمیته تحقیق شورای امنیت ملی، اگر چه با انتقاد اصلاح طلبان روبرو شد، اما در مجموع گام مثبتی ارزیابی گشت. نگاهی به بخشهایی از این گزارش خالی از فایده نیست. این گزارش ضمن تاکید بر مقصر شناختن نیروهای انتظامی در حمله به خوابگاه و باعث و بانی شدن تجمع دانشجویان به یک فاجعه ملی، از دخالت دو نیروی شخصی در هجوم به کوی، یکی نیروی شخصی وابسته به نیروهای انتظامی و دیگر گروه فشار نام می برد در گزارش از حمله آمده است: "نیروهای شخصی غیر رسمی از ساعت دو باعداد به بعد به

مرور از طریق یک نظام ارتباطی هماهنگ، در محل حاضر شده اند... معاون اطلاعات "ناجا" به نحوی به حضور با برنامه این افراد تاکید می کند". جالب اینجاست که نقش گروههای فشار نه فقط به عنوان گروه ضریب در این حوادث تشریح شده، بلکه در گزارش آمده است که آنها حتی با توهین به نیروهای انتظامی، آنان را به یورش علیه دانشجویان ترغیب می کرده اند. در بخش دیگری از همین گزارش می خوانیم: "نیروهای شخصی، "ناجا" را تشویق به حمله نموده و با الفاظی زشت ... آنها را به خاطر عدم حمله و کوتاهی در برخورد با دانشجویان مورد سرزنش قرار می دادند".

این بخش از گزارش به خوبی پرده از نقش مخرب گروههای فشار بر می دارد، تا جایی که یونسی وزیر اطلاعات در مقابل اعتراض به انفعال آن وزارتخانه در مقابله با گروههای فشار، تصریح می کند که وزارت اطلاعات بارها پرونده آنها را به قوه قضائیه تحویل داده است، ولی متأسفانه این نهاد به پرونده ها ترتیب اثر نمی دهد!

در زمینه همین موضوع بد نیست به موضع روزنامه "صبح امروز" اشاره کنیم که در شماره ۲۶ مرداد ۷۸ خود می نویسد: "با مروری گذرا بر سوابق تهاجمات گروههای شبه نظامی به تجمعات مردمی و دفاتر نشریات و یادآوری چتر حمایتی نیروهای انتظامی بر فراز سر مهاجمان تقریباً قطعی است که همیاری و همگامی عناصر خودسر نیروی انتظامی و اعضای گروههای فشار در شب حادثه، ناگهانی و بدون مقدمه نبوده است و مسبوق به سابقه قبلی است". صبح امروز سپس به طرح پرسشهایی می پردازد: "آیا در این صورت معرفی هماهنگ کنندگان این دو گروه به ویژه در نیروی انتظامی ضروری نیست؟ آیا شایسته نیست شمه ای از اطلاعات موجود درباره همکاری متقابل عناصر خودسر نیروی انتظامی و اعضای گروههای شبه نظامی در اختیار مردم قرار گیرد تا از بخشی از وقایع پشت پرده موثر در تحولات سیاسی اخیر کشور مطلع شوند؟".

بنابراین درست به دلیل بخشهای افشاگرانه گزارش کمیته تحقیق است که رهبرپور مجبور می شود برای توجیه احکام اعدام و دستگیری بیش از ۱۵۰ نفر از دانشجویان معترض، آن را بی اعتبار قلمداد کند.

حلقه ارتباطی قتلهای زنجیره ای و حمله به کوی دانشگاه اصلاح طلبان در افشاگریهای خود، مکرراً به رابطه یورش به کسری دانشگاه با قتلهای زنجیره ای پاییز سال گذشته اشاره کرده اند و طراحان سر دو را از مرکزی واحد می دانند. خاتمی هم در این مورد و در سخنرانی همدان خود تاکید کرده است که "حادثه کوی دانشگاه بخشی از تازان پیگیری ماسجرای قتلهای سیاسی است". مطبوعات دوم خرداد نیز این حمله را برای در سایه قرار دادن پرونده آمران و عاملان قتلهای زنجیره ای ارزیابی می کنند. آنان مطالبی را در مورد قتلهای زنجیره ای و نقش فلاحيان و "محافل خاص" به چاپ رسانده اند که بسیار روشننگر است. از جمله نشریه "مشارکت" در این زمینه می نویسد: "یکی از فرماندهان دخیل در حمله به دانشجویان، همان کسی بوده است که امنیت مجلس عزای سعیدامامی را تامین کرده است". و سپس می افزاید: "تقسیم کار لایه های مختلف محافل خودسر قابل توجه است".

نشریه "عصر ما" ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی به تاریخ ۲۷ مرداد ۷۸، در مقاله "تأمینات پیرامون اطلاعاتی اخیر سازمان قضایی نیروهای مسلح درباره قتلهای زنجیره ای"، با شبیه دانستن ماسجرای حمله به کوی دانشگاه و اقدامات سعیدامامی، می پرسد: "آیا سعیدامامی دارای عقبه ای است که همچنان بر طبل خشونت می کوبند؟ آمرین این پرونده حقیقتاً چه کسانی هستند؟ مسئولیت مقام ما فوق سعید امامی در این پرونده چیست؟ و آیا محفل دهشتناک سعید امامی با رفتن شخص او کاملاً از بین رفته یا همچنان فعالیت دارد؟".

"عصر ما" در همین مقاله، روح الله حسینیان را به عنوان یک سر نخ مطلع معرفی می کند و در مورد فلاحيان نیز می نویسد: "همچنین فلاحيان وزیر اسبق اطلاعات را که به وسیله او سعید امامی در معاونت امنیت آن وزارتخانه به مدت ۸ سال ارتقا یافته است... این در حالی است که برخی از موارد مطروحه درباره سعید امامی نظیر مینی بوس حامل نویسندگان در دوران وزارت فلاحيان اتفاق افتاده است، چگونه می توان باور نمود که فلاحيان به هیچ وجه در جریان اقدامات سعید امامی و همدستان او نبوده است؟ اگر در موضوعات دیگر چنین خوش بینی مفرطی وجود داشته باشد، حداقل در مورد

تحلیل رقابت به حاکمان بی رقیب!

بازنگری در تاکتیک‌ها انداخته و به شکل‌گیری تمایل جدیدی انجامیده است که به قصد نجات راست سنتی از یک سقوط محتوم، فعل و انفعالات جدیدی را آغاز کرده‌اند. ویژگی‌های این تحولات جدید را از جمله در سخنان جهانبخش محبی‌نیا، نماینده محافظه کاران از میان‌دو آب، می‌توان جستجو کرد. نامبرده در گفتگویی با خبرنگاران درباره اصلاح مواضع راست سنتی می‌گوید: "جناح راست در زمینه‌هایی مانند مردم‌سالاری، اعطای آزادیهای بیشتر، جمع‌بندی تحلیل‌های اقتصادی، استتلاف بازرگانان با جریانات سیاسی و پذیرش سایر گروه‌ها بازنگری خواهد کرد". نامبرده همچنین نوید "روند عاقلانه‌تری" را می‌دهد که جناح راست باید در پیش گیرد و "بسته برخورد نکند". محبی‌نیا در همین مصاحبه، هیئت‌های متولفه را به باد انتقاد می‌گیرد و معتقد است که آنها "بیشترین ضربه را به جناح راست زده‌اند". و بر این اساس پیش‌بینی می‌کند که "طیفی از جناح راست" در روابط خود با هیئت‌های متولفه تجدیدنظر خواهند کرد و "در آینده شاهد جدایی آنها، ولو به شکل مصلحت‌آمیز خواهیم بود". نماینده مذکور ویژگی طیف جدید راست را "دوری از تندی‌های سابق جناح چپ و بسته‌نگری سابق جناح راست" ارزیابی کرد.

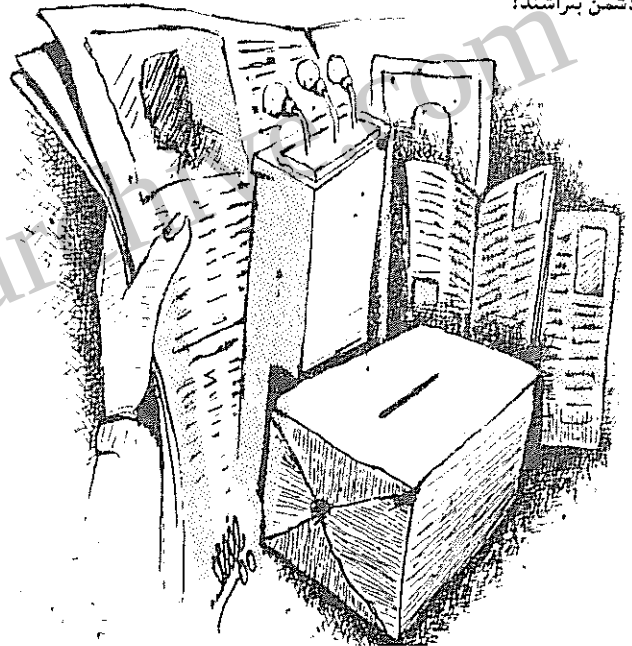
این شکاف زمانی بر معناتر می‌شود که به شایعات مربوط به پیوستن تعدادی از شخصیت‌های محافظه کار به حزب کارگزاران سازندگی توجه کنیم. اخیراً حسن مرعشی در یک گفتگو با دانشجویان اصفهانی، بر ملا کرده است که عده‌ای از شخصیت‌های جناح راست از جمله محسن هاشمی، واعظی، موسویان، جمالی و فروزش، با هاشمی رفسنجانی مشورت و همزمان با روحانی

زمانی که نیروهای سیاسی دریابند که سرنوشت آینده آنها در گروی داوری مردم در پای صندوق‌های رای است، خبر نزدیک شدن هر انتخاباتی را می‌توان به جاری شدن آب در خوابگاه مورچگان تعبیر کرد!

حادثه دوم خرداد و قدرت‌نمایی غیرمنتظره مردم در پای صندوق‌های رای، رقبای سیاسی در جمهوری اسلامی را، عملاً به عرصه نویسی از مبارزه کشانده است که پیش از این برایشان ناآشنا بود.

آنان که مهارت‌های اصلی ایشان در تقسیم و کسب قدرت، به بازی در پشت پرده‌های سیاست محدود و موفقیتشان در گرو میزان نفوذ یا حضور در ساختارهای قدرت رژیم و نیز بده وستان‌های داخلی بود، اینک با عوض شدن فضا و قواعد بازی، آشکارا سر در گم شده‌اند و ناآشنا به انطباق توانایی‌های خود با شرایط نوین مشغولند.

مطبوعات فرمایشی و حکومتی که معمولاً با نزدیکی انتخابات به نان قرض دادن و بده وستان و یارگیری از درون دسته‌بندیهای حکومتی مشغول می‌شدند، این بار جای خود را به نشریاتی داده‌اند که در فضای جدید سیاسی کشور و در مقابل چشمان تیزبین مردم، تمام قدرت استدلال و توانایی بسیج خود را به صحنه آورده‌اند تا برای صف‌بندیهای سیاسی موجود، دوست یا دشمن بترانند!



و حبیبی هم صحبت کرده‌اند تا ترکیب جدیدی برای رهبری کارگزاران تدارک ببینند. مرعشی در این سخنرانی می‌افزاید که "آقایان روحانی و حبیبی قبول نکردند و محسن هاشمی و فروزش به جمع کارگزاران پیوستند."

باید یادآوری کرد که روزنامه صبح امروز طی مقاله‌ای خبر از انشقاق در حزب کارگزاران سازندگی می‌دهد که در آن، موضع‌گیری پیرامون استتلاف با جناح راست در انتخابات آتی مجلس، باعث اختلاف در میان رهبران حزب شده است. همین روزنامه بر ملا کرده است که نیروهای دست راستی برای استتلاف با کارگزاران، حضور خود را مشروط به پذیرش رهبری حسن روحانی بر تشکیل ائتلافی کرده‌اند.

باید اشاره کرد که پخش اخبار مربوط به این رفت و آمدهای پشت پرده، از جمله ملاقات حمید رضا ترقی با هاشمی رفسنجانی و نیز ملاقات مهدوی کنی با مهدی کروبی، که به شایعه نزدیکی نیروهای محافظه کار با هواداران رفسنجانی دامن می‌زد، واکنش‌های منفی زیادی در مردم و مطبوعات به وجود آورد و باعث شد که حسن مرعشی و نیز فاتحه هاشمی، بطور مکرر این شایعات را تکذیب کنند و آنها را "بی‌اساس" بخوانند.

با اینحال، واقعیت اینست که از روز طرح علنی لایحه‌ای در مجلس که بر طبق آن شخص هاشمی رفسنجانی برای کاندیدایی مجلس احتیاج به استعفا از پست فعلی خود - ریاست شورای تشخیص مصلحت نظام - ندارد، همه نگاه‌ها متوجه وارد شدن مهره پر اهمیت جدیدی در بازی شطرنج سیاست در جمهوری اسلامی شده است. از عجایب روزگار اینکه چنین طرحی از سوی یکی از نمایندگان محافظه کار - رضا تقوی - تقدیم مجلس می‌شود و در جبهه هواداران دوم خرداد، دو لیدر اصلی - مجید انصاری و حسن مرعشی - در مخالفت و موافقت با آن سخن می‌گویند. به این حوادث باید اضافه کرد که در یکی از آخرین شماره‌های "نشاط"، یک مفسر سیاسی به نام محمد قوچانی مدعی شده است که در جریان بررسی قانون نظارت استصوابی در مجلس، رای نمایندگان جناح کارگزاران به کمک این لایحه آمده است و به تصویب آن انجامیده و چند روز بعد "آنان نیز بدهی خود را به دوستان تکنوکراتشان ادا می‌کنند" و تصویب معافیت رئیس مجمع تشخیص مصلحت از استعفا در هنگام کاندیداتوری مجلس، به کمک هر دو طرف انجام می‌گیرد. ←

آشکار است که بازندگان دوم خرداد در آستانه انتخابات جدید بیش از همه سراسیمه هستند و کمتر از دیگران می‌توانند دغدغه‌های خود را از نتایج احتمالی انتخابات پنهان کنند.

یکی از اولین تشره‌های این سراسیمگی، شکاف پر اهمیت است که محافظه کاران دست راستی را، برای طراحی چگونگی حضور در عرصه انتخابات، به دو بخش کرده است. هیئت‌های متولفه اسلامی، هسته سخت جناحی از محافظه کاران را تشکیل می‌دهند، که در عرصه نوین مبارزات انتخاباتی، کمترین شانس برای خود نمی‌بینند. این گروه با هم‌آوایی بخشی از روحانیت مبارز به سرکردگی مهدوی کنی، بر طبل اصولگرایی می‌کوبند و با پشتگرایی اهرم‌های پر قدرتی که در دست دارند - که مثلاً شورای نگهبان یکی از آنهاست - خواهان حذف رقبا و شرکت در بازی کنترل شده و محدودی هستند، که نتایج آن از قبل، قابل پیش‌بینی باشد! پیشروی گام به گام نیروهای هوادار جبهه دوم خرداد، و به مخاطره افتادن تدریجی تسلیلات تام گرایانه این بخش از محافظه کاران، بخشهایی از این جناح را به صرافت

این واضح است که تصویب لایحه مربوط به رفسنجانی، در واقع نشانه آمادگی کامل بازیگران سیاسی، برای استفاده از تمام احتمالات ممکن است. استعفای عبدا لله نوری از ریاست شورای شهر تهران در آخرین روز مهلت قانونی برای استعفا را نیز، باید به حساب همین آماده سازی مهره ها به حساب آورد. جناح های سیاسی مایل نیستند بعدها برای فقدان عاقبت اندیشی، خود را شمات کنند. با این حال وضع ناطق نوری از همه غم انگیزتر است. نامبرده که زمانی ستاره درخشان محافظه کاران و آس برنده آنها در انتخابات ریاست جمهوری بود، با شکست سنگین دوم خرداد، اینک حتی مورد بی مهری یاران و همگنان خویش قرار گرفته است. شواهد آشکارا نشان می دهند که در جلسات پشت پرده محافظه کاران، ستاره اقبال او بخت چندانی ندارد. نشریات، شایعه کناره گیری او را با اطمینان تکرار می کنند. اما خود وی به نظر می رسد که کمترین آمادگی برای کنار نشستن از سفره رنگین قدرت ندارد. او در سخنرانی اخیر خود در مازندران، خود را "سربازی" نامید که "نیرو، نشاط و توان کار" را دارد و تاکید کرد که "صحنه و میدان را ترک نخواهم کرد". با اینحال اضافه کرد که "هنوز تصمیم نگرفته ام در انتخابات مجلس ششم شرکت کنم یا نه" و البته یادآوری نمود که "این موضوع در جامعه روحانیت مبارز در حال بررسی است".

این سخنان آشکارا نشانه آمادگی کامل نامبرده برای شرکت در انتخابات و در عین حال عدم آمادگی محافظه کاران برای انتخاب اوست! به نظر می رسد که لاقبل دو مانع عمده، محافظه کاران را در انتخاب او دچار تردید می کند. مانع اول شکافی است که محافظه کاران را به دو نیمه کرده است و احتمالا شورای مرکزی جامعه روحانیت مبارز را در تصمیم گیری و انتخاب فلج کرده و مانع دوم، فقدان محبوبیت برملا شده ای است که انتخابات دوم خرداد اثباتش کرد.

آیا محافظه کاران به این می اندیشند که رفسنجانی را به عنوان آلترناتیو خود در مقابل خاتمی انتخاب کنند؟ گرچه رفسنجانی در زندگی سیاسی گذشته خود عملا نشان داده است که برای بالا رفتن از پلکان قدرت، از اختلاف با شیطان نیز در نمی گذرد، با اینحال وارد شدن دو عنصر جدید در مساملات سیاسی، امکان مانور او را با محدودیت های مهمی روبرو ساخته است. موضوع اول، تضاد مردم درباره اوست. دفاع او از خاتمی و همراهی کردنش با جنبش اصلاح طلب، تا به حال مشروعیت معینی برایش فراهم ساخته، که هر گاهی به سوی محافظه کاران آنرا با مخاطره روبرو خواهد ساخت. عنصر دوم، وجود حزب کارگزاران است، که گر چه هسته اولیه بنیان گزارانش را اعضای خانواده و یاران مطیع نامبرده تشکیل داده بودند، اما اینک به سطح یک حزب سیاسی کمابیش پر اهمیت فرا رومیته و بعید است که بتوان آنرا ابزار گوش به فرمان رفسنجانی قلمداد کرد. هم اینک بر سر موضوع بسیار مهم حدود آزادی مطبوعات، رفسنجانی به اقتضای دیدگاههای شخصی اش، از هیچ فرصتی برای گلایه کردن از آزادی مطبوعات در نمی گذرد، در حالیکه در همین هفته های اخیر مهاجرانی عضو مرکزیت کارگزاران بارها از آزادی مطبوعات دفاع کرده و در مقابل فشار محافظه کاران ایستادگی نشان داده است. همین اواخر نیز که رفسنجانی در نماز جمعه به برخی دیدگاههای خاتمی - در مصاحبه تلویزیونی اش - حمله کرد و بار دیگر توسعه اقتصادی را در الویت قرار داد و به ویژه شرایط فعلی آزادی مطبوعات را "رسوایی" نامید و تاکید کرد که "این بازی ها نمی تواند کشور را نجات دهد"، عملا نشریه همشهری که سخنگوی کارگزاران است، کوشید این بخش از دیدگاههای وی را کمرنگ کند و تصریح نمود که رفسنجانی گرچه به توسعه اقتصادی حساسیت بیشتری دارد، اما برخلاف محافظه کاران، کمترین ایرادی به توسعه سیاسی ندارد!

به این ترتیب می توان تشخیص داد که چرا نیروهای موسوم به جناح چپ، اینگونه با بدگمانی و نگرانی، حرکات پشت پرده کارگزاران را زیر نظر گرفته اند و مرتب هشدار می دهند که آماده هیچ اختلافی با عناصر و نیروهای راست محافظه کار نیستند.

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، طی اعلامیه مفصلی نیروهای جبهه دوم خرداد را از تفرقه برحذر داشته و همین اواخر، سعید حجازیان اعلام کرد که در فهرست نامزدهای ائتلاف جبهه دوم خرداد، نام هیچیک از افرادی که در لیست جناح راست قرار داشته باشد، گنجانده نخواهد شد. این موضعگیری، البته پس از اعلام استعفای عبدا لله نوری از شورای شهر تهران و قسوت گیری این شایعه که وی نامزد ائتلاف دوم خرداد برای ریاست مجلس است، می تواند

نشانه یک توافق جدید پشت پرده میان سران ائتلاف باشد. در این زمینه، همشهری، ارگان کارگزاران اولین گام را به پیش برداشته و در مقاله مهمی تحت عنوان "مجلس ششم و یک گردش تاریخی"، موضوع استعفای عبدا لله نوری و اعلام داوطلبی نامبرده برای شرکت در انتخابات را معلول یک "توافق ضمنی" میان "همه نیروهای دوم خرداد" دانسته و با اسم بردن از "جبهه مشارکت"، "حزب کارگزاران"، "مجمع روحانیون مبارز"، "مستقل ها"، "احزاب کارگری" و "تشکل های دانشجویی" مدعی شده است که میان آنها یک "توافق اعلام نشده" انجام گرفته است و "روح" این توافق، انتخاب عبدا لله نوری برای ریاست مجلس ششم است. این مقاله "بر اساس شنیده ها" اعلام می کند که رفسنجانی بنا ندارد نامزد نمایندگی مجلس شود و "ترجیح می دهد همچنان به عنوان چهره ای فرا جناحی و بر فراز تشکلهای سیاسی باقی بماند". همین مقاله افشا می کند که عبدا لله نوری علیرغم میل خود از شورای شهر تهران استعفا داده و اینکار وی به خاطر اصرار "احزاب، شخصیت های سیاسی و حتی برخی بزرگان کشور" انجام شده است.

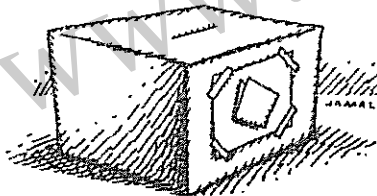
آنچه که به رفسنجانی مربوط می شود، اگر او می توانست از طریق ائتلاف لاقبل با بخشی از محافظه کاران، و در واقع نشستن بر دو صندلی و حمایت ترکیب مهمی از نیروهای حاکمیت از هر دو جناح، به ریاست مجلس دست یابد، مسلما چنین وسوسه ای آسوده اش نمی گذاشت. اما ترشروی نیروهای دوم خردادی از یکسو و خطر داوری منفی مردم از سوی دیگر، که می تواند به میزان آرای وی لطمه جدی وارد کند، او را وامی دارد که در این باره بیش از یکبار بیاننشد. علاوه بر این، موضوعی که نباید نادیده گرفت، واکنش بخشهای افراطی محافظه کاران است، که کمترین آمادگی برای ائتلاف با کارگزاران را ندارند. کیهان از قول آنها نوشته که هیچ کدامشان حاضر نیستند کنار محسن نوری بخش بنشینند! و اگر ببینند که رفسنجانی باعث تفرقه در میان آنان شده و عملا به آنها اعلام جنگ داده است، معلوم نیست ساکت بنشینند و شکست قطعی خود را به دست متحد سابقشان نظاره کنند! رفسنجانی بیش از هر کس می داند که "کسی را که خانه نشین است، بازی نه این است!". هم از این روست که چه بسا نشستن بر کرسی فرا جناحی، حضور همزدانه در اردوی محافظه کاران و نگه داشتن حزب هوادار خود در اردوی اصلاح طلبان، تنها نقشی باشد که با شخصیت و وزنه وی هماهنگ است. حفظ چنین موقعیتی، البته به نفع اصلاح طلبان نیز هست. چرا که حضور عینی رفسنجانی در میانه اردوی اصلاح طلبان، به کم رنگ شدن نقش خاتمی می انجامد و بدون شک سرعت حرکت آنان را - که در شرایط فعلی نیز به اندازه کافی کند و مورد اعتراض بخشهایی از نیروهای درون اردو است - بیش از پیش ترمز خواهد کرد.

حوادث سیاسی کشور در چند ماه گذشته، نشان می دهد که نیروهای دوم خردادی، هر روز بیش از پیش برای یک پیروزی نسبی در مجلس آماده تر می شوند. آنها اگر بتوانند خود را از درگیر شدن در حوادث و بحران های احتمالی چند ماه آینده محفوظ نگاه دارند و به ویژه به دام بحران سازیهای مصنوعی افراطیون محافظه کار نیافتند، بخت زیادی دارند که بیش از پنجاه درصد کرسی های مجلس را به خود اختصاص دهند. به نظر می رسد که بخش تجدید نظر طلب محافظه کاران نیز، که تا کنون به وجود اکثریت نسبی خود در مجلس راضی بود، خود را به داشتن یک اقلیت نیرومند در مجلس آماده کرده است. تاکتیک دوری جستن از درگیری در شهرهای بزرگ و تمرکز قوا در شهرهای کوچک و روستاها، احتمالا شانس آنان را برای جلوگیری از یک شکست مفتضحانه دو چندان خواهد کرد. علاوه بر این از هم اکنون زمزمه های تغییر تاکتیک انتخاباتی در میانشان قوت گرفته است. نشریه رسالت در یکی از آخرین سر مقاله های خود، به ناکارآمدی کوپیدن بر طبل اصولگرانی اعتراف می کند و می نویسد: "به دلیل فضای «بسط سیاسی» و نوع رویکرد روانشناختی مردم که ناشی از چنین فضایی است، هرگونه به کارگیری ادبیات سیاسی مبتنی بر قبض سیاسی منجر به عدم اقبال مردم خواهد شد." (رسالت ۲۶ شهریور).

معلوم است که آش آنقدر شور شده که کدخدا هم فهمیده است، اما همان فهم این نکته و دور ریختن آش شور، فاصله ای است که گذر از آن توانایی و هوشمندی زیادی می طلبد. علاوه بر این، باید به این نکته توجه کرد که بخش هایی از حاکمیت - که عمدتا در اردوی محافظه کاران قرار دارند - به دلیل داشتن منافع مافیائی حیرت انگیزی که بر حفظ وضع موجود مستقر است، به هیچ وجه قادر به عقب نشینی و چشم پوشی از وضعیتی "قبض سیاسی"

انتخابات سرنوشت ساز ششمین دوره مجلس شورای اسلامی

در حال حاضر نباید این واقعیت را دست کم گرفت که جناح راست در سیاست کشور نیرومند است. این جناح یک سوم آرا رای دهندگان و نیز ابزار قدرت و نهادهای کلیدی و نیز حمایت مجلس خبرگان و مجلس شورای اسلامی را در دست دارد. این جناح می تواند دست کم در کوتاه مدت نه فقط دفاتر نشریات مستقل و دگراندیش بلکه بساط دولت اصلاح طلب خاتمی را نیز جمع کند. اما در دراز مدت صاحب هیچ شانسی در اداره جامعه امروزی ایران در آستانه قرن بیست و یکم نیست. به همین جهت بخشی از شخصیت‌های معتدل این جناح ضمن مخالفت با دولت در پی فلج کردن آن با استفاده از هر شیوه ای نیستند. ولی بخش نیرومندی از این جناح در ابراز مخالفت های خود تنها به مبارزه فکری و سیاسی قنوت‌سند اکتفا نمی کند بلکه از اعمال خشونت و ایجاد جو ناامنی نیز کوتاهی نمی کند. این حق طبیعی گرایش راست است که برای کسب قدرت، دولت را در اداره کشور ناتوان جلوه دهد. اما در این راه نباید از شیوه های خشونت آمیز و بهره برداری از رانت های حکومتی سود جوید. از سوی دیگر در اینجاست که نقش یک اپوزیسیون مسالمت جوی دگراندیش همچون یکی از بازیگران تحول دموکراتیک تدریجی ایران در تعدیل فضای سیاسی کشور برجسته می شود. فضای سیاسی کنونی ایران یکبار دیگر اثبات می کند که وجود یک اپوزیسیون اصلاح طلب معقول و معتدل که قوانین بازی سیاسی را رعایت کند یکی از مهمترین لوازم تحول مسالمت آمیز در شرایط ایران است. در آستانه انتخابات مجلس ششم، نقش چنین اپوزیسیونی این خواهد بود که به شیوه و با کلام سیاسی خود اما به طور روشن و صریح برای مردم بویژه نیروهای کم تجربه جنبش دانشجویی توضیح دهد که با اراده گرایی نمی توان مسائل کشور را حل کرد. برخلاف تلقی اراده گرایان قانون در هیچ کجای دنیا به معنای هرج و مرج و زیر پا گذاشتن حیطه دولت قانونی و مشروع نیست. در بسیاری کشورها قانون، آزادی را محدود می کند. در ایران تا بازیگران سیاسی، مردم و حکومت حقوق اساسی و حیطه یکدیگر را رعایت نکنند نمی توان بسوی آزادیهای بیشتر رفت.



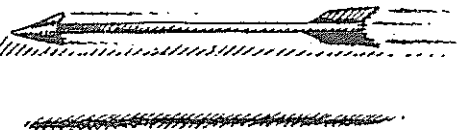
بنا بر این ۳ مولفه مسالمت جوی کشور یعنی دولت اصلاح طلب خاتمی، گرایش عقلانی راست و نیز اپوزیسیون هر یک با شیوه و کلام و استدلال سیاسی ویژه خود در راه ایجاد یک فضای آرام سیاسی و به دور از تشنج برای برگزاری موفقیت آمیز این انتخابات سرنوشت ساز بکوشند.

انتخابات از منظر پیکار جناح های سیاسی کشور
دوم خرداد ثابت کرد که یکی از عمده ترین ویژگیهای سیاسی کنونی ایران «جناح بندی سیاسی» است. یکی از ویژگیهای ششمین دوره انتخابات مجلس این است که برای اولین بار جناح های سیاسی کشور تحول یافته و موجودیت سیاسی شفاف یافته اند. به عبارت دیگر این دوره مبارزات انتخاباتی بر مبنای هویت ویژه نیروهای سیاسی، موقعیت اجتماعی، توان سازمانی و انسجام نظری جناح ها شکل می گیرد. چیزی که از دیدگاه دموکراسی و رقابت سیاسی حائز اهمیت جدی است.

هنوز چند ماه به برگزاری ششمین دوره انتخابات مجلس مانده است. این دوره انتخابات برای سرنوشت سیاست ایران اهمیتی تعیین کننده دارد. از این رو بازیگران سیاسی ایران از هم اکنون خود را برای رویانسی با این چالش بزرگ آماده می کنند. درست است که با شکست طرح اصلاحی دولت درباره نظارت استصوابی در مجلس شانس برای شرکت نیروهای سیاسی خارج از نظام نظیر نهضت آزادی، ملیون و دگراندیشان در این انتخابات وجود ندارد، اما در چهارچوب همین مصوبه موجود مجلس درباره نظارت استصوابی و توافقات سیاسی در سطح بالای حاکمیت - اگر حادثه غیر منتظره ای رخ ندهد - حضور طیف وسیع جناح اصلاح طلب در این پیکارهای انتخاباتی یک واقعیت است. این حضور همان حلقه مهمی است که می تواند با تکمیل پیروزی دوم خرداد راه کشور را بسوی اصلاحات گسترده تری بگشاید. بخاطر اهمیت سرنوشت ساز این دوره انتخابات پارلمان ایران باید به استقبال آن رفت و از زوایای گوناگون به تحلیل آن پرداخت.

انتخابات از منظر فضای سیاسی

آیا نیروهای راست تاب و توان حضور در یک رقابت انتخاباتی با حضور رقبای اصلاح طلب را دارند؟ آیا با توجه به فضای پر التهاب سیاسی کنونی برگزاری انتخابات به تأخیر نخواهد افتاد و یا در یک فضای بسته انجام نخواهد گرفت؟ اینها سئوالات مهمی است که به آنها نمی توان پاسخ قطعی داد. اما این را با قاطعیت می توان گفت که بخشی از جناح راست که به تسخیر سهل و ساده کرسی های مجلس در پنج دوره قبلی انتخابات مجلس عادت کرده است، رقابت سیاسی در شرایط تازه را بر نمی تابد. بهره برداری این جناح از رانت های حکومتی مبارزه انتخاباتی را به میدانی نابرابر می کشاند. این همان رانت هانی است که این جناح با استفاده از آنها به انواع حرکات ایذائی دست می زند. آخرین نمونه های تحرکات جناح تمامیت خواه تعطیلی دو نشریه مهم اصلاح طلب سلام و نشاط و صدور احکام غیر عادلانه درباره دستگیرشدگان جنبش دانشجویی است. این تحرکات فضای سیاسی کشور را در آستانه انتخابات نا امن جلوه می دهد و می تواند مانع برگزاری انتخابات در یک شرایط عادی شود.



باید به یاد داشت که تحریک و خشونت ابزار همیشگی شکست حکومت باز در ایران طی یک صد سال اخیر بوده است. در قرن حاضر ما شاهد آن بوده ایم که هر بار جامعه باز شده و شروع به نفس کشیدن کرده است، به جای حرکت بسوی آزادیهای بیشتر، سینتم نیمه باز سیاسی کشور از دو سو مورد هجوم قرار گرفته و شکست خورده است: از یکسو هواداران حکومت مطلقه با دستاویز خطر بی ثباتی و نا امنی و از سوی دیگر نیروهای اراده گرا و ماجراجو با زیاده خواهی و تندروی. به عبارت دیگر عدم رعایت قوانین بازی هم از طرف تام گرایان و هم از سوی گروههای رادیکال کشور را به سمت اغتشاش، هرج و مرج و استبداد دوباره سوق داده است. راه اصلاحات سیاسی در ایران همیشه از سوی همین دو گرایش افراطی سد شده است. اغتشاش و آشوب بهترین مایه و فضای سیاسی مطلوب برای هواداران حکومت بسته و مطلقه است. در سیاست ایران هم اراده گرایی و هم حکومت بسته ریشه های سرسختی دارند. همیشه کسانی بوده اند که از هر اصلاح سیاسی توقع داشته اند که تمامی هدف های سیاسی شان را به یکباره برآورده کند. این گرایش بهترین هدیه به هواداران برقراری حکومت بسته در ایران است.

در زمینه اهمیت ابعاد پیکار جناح های سیاسی در ششمین دوره انتخابات باید چند نکته پایه ای را به یاد آورد. برای اولین بار اندیشه اصلاح طلبی به مفهوم ضرورت تغییر اساسی وضع موجود در یک مبارزه انتخاباتی پارلمانی در برابر شهروندان پیش کشیده می شود. درست است که این جناح های سیاسی داخل نظام هستند که پرچمدار تحول سیاسی اند، اما تمایزات این جناح ها بر سر مسائلی است که برای سمت گیری سیاست داخلی و خارجی کشور کاملاً روشن و شفاف شده است. چنین شفافیتی از نگاه رای دهندگان نیز بسیار صریح و قابل تشخیص است. در همین جا باید بر نکته دیگری نیز که به جناح بندی سیاسی مربوط می شود کمی مکث کرد. در ایران هنوز روند تحزب در حال تکوین است. یعنی محافظی روشنفکری کوچک چند سال پیش به خصوص پس از دوم خرداد به حرکت های اجتماعی نیرومندی تبدیل شده اند که دارای پایه های اجتماعی گسترده ای هستند. این جناح ها حلقه تکامل به سوی مرحله بعدی یعنی حزبیّت می باشند. اما فشارهای جامعه و نیازهای ساختار سیاسی کشور و نیز پیش زمینه های انقلابی و مردمی و دریافت سیاسی تازه، همین جناح های سیاسی را ناگزیر کرده است که تلقی خود از مسائل اساسی سیاسی کشور را تا حد زیادی روشن کنند. به عبارت دیگر «خط تمایز» بلوک های سیاسی که اساس و معیار تقسیم بندی سیاسی آنها را تشکیل می دهد تا حد زیادی شکل گرفته است. یعنی بلوک های سیاسی کنونی کشور در مسائل پایه ای مانند تلقی از مشروعیت قدرت سیاسی و نحوه اداره کشور، سیاست اقتصادی، سیاست فرهنگی، سیاست خارجی، شیوه فعالیت و رهبری دارای دیدگاه های مخصوص خود و یک «خط تمایز» روشن هستند. اما چنین تمایز جناحی به مفهوم یکدست شدن لایه های مختلف این جناح ها - که در آن صورت به معنای تحول آنها به یک حزب سیاسی خواهد بود - نیست. به همین دلیل هنوز لایه های مختلفی را می توان در هر جناح سیاسی یافت که قرائت های معتدل تر یا افراطی تر از یک تر و یا دیدگاه سیاسی را پیش می کشند. بر پایه فوق در میان بازیگران سیاسی ایران می توان ۴ جناح بندی سیاسی تشخیص داد که البته هر یک شامل طیف گسترده ای هستند. این جناح بندی های سیاسی مبتنی بر دو عنصر اساسی اند: ۱- منافع طبقاتی، مادی و سیاسی. ۲- دریافت و فرهنگ سیاسی. درباره نام گذاری این جناح ها و یا طیف های دورنی شان باید یک کنار مطالباتی جدی کرد. اما در ایران اغلب مسائل معرفت شناسی و یا صرفاً مبانی تفکر فلسفی و یا فرهنگی پایه تقسیم بندی های سیاسی قرار می گیرد که از دیدگاه علوم سیاسی چندان معتبر نیست. مثلاً مدرنیته و سنت نوعی تقسیم بندی فلسفی و فرهنگی است و در هیچ الگوی سیاسی جدی نمی گنجد. به هر رو آنچه که به بحث ما مربوط می شود این است که در ششمین دوره انتخابات مجلس چهار جناح سیاسی با چهار تر مشخص سیاسی، فرهنگی و اجتماعی با نامزد هایشان و احتمالاً در دو بلوک سیاسی نیرومند رقیب به صحنه سیاست کشور گام می گذارند. از هم اکنون می توان درباره تزه های اصلی و موقعیت این چهار جناح سیاسی سناریوهایی را پیش کشید.

تر اصلی نیروهای چپ در انتخابات گسترش اصلاحات در ساختار سیاسی و اقتصادی کشور بر مبنای جامعه مدنی و تکثر است. طیف نیروهای چپ که طی ۲ سال اخیر دوره جنبینی خود را پشت سر گذاشته و از یک جریان سیاسی روشنفکری به یک حرکت سیاسی اجتماعی سراسری تبدیل شده است می تواند بر رای وسیعی از شهروندان حساب کند. بطور کلی اصلاحات مورد نظر این جناح از چهارچوب نظام فراتر خواهد رفت و می تواند نیروهای اپوزیسیون را نیز در بر گیرد. در یکسوی طیف چپ گرایشی وجود دارد که با تر «ایران برای ایرانیان» به هیچ دیواری میان خودی و غیر خودی بساور ندارد و شهروندیت را پایه توسعه سیاسی و اداره کشور می داند. جناح چپ در حال حاضر با شرکت نواندیشان اسلامی، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، جبهه مشارکت اسلامی، خانه کارگر، حزب اسلامی کار، مجمع نیروهای خط امام، مجمع روحانیون مبارز و دفتر تحکیم وحدت دانشجویی و گروه هایی از زنان، جوانان و شخصیت های مطبوعاتی قوی ترین نیروی سیاسی کشور است.

تر نیروهای میانه رو که کارگزاران سازندگی ستون اصلی آنها را تشکیل می دهد توسعه و پیشرفت اقتصادی و فرهنگی است. این جناح اصلاحات را در چهارچوب نظام و یک دولت نیرومند می خواهد. کارگزاران سازندگی از نوع حزبی است که اداره دولت و نشان دادن خود در عرضه دولتمردان نیرومند را امتیاز اصلی خود می داند. رهبران این حزب قادرند به شیوه پراگماتیستی نهادهای قدرت سیاسی را از راه ایجاد توازن میان چپ و راست اداره کنند. از

اینرو برای میانه روان از دست ندادن رای شهروندان یک موضوع محوری است. میانه روان در روند حساس آشتی بین عقل و قدرت سیاسی و نیز توازن میان دو جناح چپ و راست کشور در ایران هنوز رسالت زیادی برای انجام دارند. جناح میانه رو که در جریان انتخابات دوم خرداد ابتکار عمل سیاسی را از دست داد، برای ترسیم پایگاه اجتماعی خود نیاز به شفافتر کردن مواضع خود در انتخابات دوره ششم مجلس را دارد و از اینروست که رهبران این جناح مانند فائزه هاشمی و مرعشی بر عدم ائتلاف این حزب با نیروهای راست تأکید می ورزند. تردید جدی هاشمی رفسنجانی در وره به انتخابات مجلس ششم نیز از همین پدیده تنگ شدن میدان مانور فراجناحی در سیاست ایران خبر می دهد. تر اصلی محافظه کاران در این دوره انتخابات تأکید بر مسائل اقتصادی است. بخش مهمی از استراتژی این گرایش برجا انداختن این نظریه استوار است که دوم خرداد کشور را دچار خرابی اقتصادی کرده و ناامنی سیاسی به بار خواهد آورد. این جناح در نهادهای کلیدی کشور نیرومند است و به احتمال قوی در پایان این دوره انتخابات در برابر یک انتخاب سیاسی مهم در انطباق ذهنی خود با شرایط تازه کشور قرار خواهد گرفت. اما در حال حاضر نیز در این جناح آشکارا یک گرایش معتدل در حال شکل گیری است که از اعمال خشونت فاصله گرفته است و خواهان رعایت قوانین بازی سیاسی ولو به قیمت از دست دادن اکثریت کرسی های مجلس است. یکی از ویژگی های این دوره انتخابات ظهور یک اقلیت نیرومند راست در مجلس خواهد بود که با تأکید بر مسائل اقتصادی سیاست های دولت خاتمی را به چالش فراخواند.

چهارمین جناح بندی سیاسی کشور نیروهای تندرو و حزب الهی نظیر گرانندگان روزنامه صبح هستند که اعتراض افراطی به روند های عقلانی شدن مناسبات سیاسی داخلی و خارجی کشور تر اصلی شان را تشکیل می دهد. اما این جناح در جریان دوم خرداد و پس از آن پایگاه اجتماعی خود را از دست داده و به همین دلیل توان بسیج سیاسی در این دوره انتخابات را ندارد.

انتخابات از منظر ائتلاف های سیاسی

به نظر می رسد که از میان چهار جناح سیاسی فوق، دو بلوک نیرومند سیاسی برای رقم زدن سرنوشت انتخابات شکل گیرند. جبهه دوم خرداد از ائتلاف نیروهای چپ و میانه و جبهه راست از ائتلاف میان گروه های متعدد با هدف ایجاد یک صف بندی مشترک در برابر جبهه دوم خرداد. اما برای اولین بار این ائتلافها جنبه رسمی پیدا می کنند و از راه مذاکره و برنامه ریزی مشخص رهبران جناح های سیاسی طرح می شوند. یعنی دوران حرکت های خودجوش و واکنشی در سیاست ایران به تدریج به پایان می رسد. اگر در برخی از کشورهای غربی «خط تمایز» میان احزاب سیاسی چنان پیچیده است که بسیاری از رای دهندگان در روز انتخابات سیاست روی مبیل خوابیدن را انتخاب می کنند اما در ایران «خط تمایز» میان دو بلوک سیاسی مورد بحث کاملاً روشن و با سرنوشت زندگی شهروندان پیوند خورده است. لذا درصدد رای دهندگان ایرانی در مقایسه با کشورهای مشابه و نیز انتخابات پارلمانی غرب بسیار بالا خواهد بود. مشارکت گسترده شهروندان در انتخابات پارلمانی و رای به نزدیکترین لیست انتخاباتی اهمیت جدی در گسترش دموکراسی در ایران خواهد داشت. از نگاه رای دهندگان نیز دو گفتمان سیاسی متفاوت یعنی اصلاح طلبی که خواهان تغییر اساسی وضع موجود است و محافظه کناری که حامی شرایط ۲۰ سال گذشته است، در روز انتخابات در برابر هم قد علم می کنند. یک نکته دیگر در زمینه ائتلاف های جناحی در سیاست ایران این است که با آنکه جناح میانه رو تمایل زیادی به ابتکار عمل دارد، اما شرایط اجتماعی و سیاسی کشور که شفافیت افکار و مواضع سیاسی را در دستور کار سیاست کشور قرار داده است به گونه ای است که اگر این جناح نخواهد با راست ائتلاف کند حیات سیاسی خود را به خطر خواهد انداخت. لذا آنچه که می تواند با ورود هاشمی رفسنجانی به عنوان یک چهره فراجناحی معادله سیاسی را پیچیده تر کند، شاید شناس زیادی نداشته باشد. علاوه بر این بخش مهمی از جناح میانه رو در دولت حضور دارد و نمی تواند با جناح راست ائتلاف کند. زیرا هیچ حزب سیاسی نمی تواند همزمان هم در دولت باشد و هم نقش یک اپوزیسیون را بازی کند.

انتخابات از منظر توسعه سیاسی

بطور کلی انتخابات سیاسی مهمترین اهرم توزیع مجدد قدرت سیاسی است. اما در نظام سیاسی ایران در حال حاضر انتخابات ششمین دوره

این معناست که این گروهها به گروههای فشار قانونی با هویت و اهداف کم و بیش اعلام شده تبدیل خواهند شد که فشار بر دولتمردان را به شیوه مدنی اعمال خواهند کرد. نظیر چنین گروههای فشاری در همه دموکراسی های امروزی جهان وجود دارند که به «گروههای لویی» معروفند. جناح افراطی راست با شکست در انتخابات و تغییر توازن قوای سیاسی در کل حاکمیت از نظر موقعیت و منافع خود هم که شده باشد راهی جز کنار آمدن با روندهای قانونی کشور نخواهد داشت و ناگزیر به کوشش در راه سازش سیاسی با اصلاح طلبان کشانده خواهد شد. این همزیستی همان چیزی است که پایه روش سنت سالم و قانونی در امر حکومت می شود و شرایط همزیستی مسالمت آمیز و تکثر سیاسی را فراهم می کند و نوعی نظارت عمومی بر کار دولت در چهارچوب قانون ایجاد می کند.

تحلیل رقابت ...

نیستند به همین دلیل هم، تشخیص میزان اقتدار و چگونگی اثرگذاری آنان بر روند حوادث آتی کشور، ناممکن است. وجود چنین ابهاماتی که براهین غیرمنتظره بودن واکنش ها می افزاید، پیش بینی تحولاتی را که در ماههای پیش از انتخابات حیات سیاسی کشور را رقم می زنند بسیار مشکل می سازد. موضوع آغاز سال تحصیلی و باز شدن مجدد دانشگاهها، یکی از آن عوامل پراهمیتی است که در حوادث سیاسی ماههای آینده نقش زیادی بازی خواهد کرد. از هم اکنون معلوم است که در درون جنبش دانشجویی تحولات آغاز شده است و ادامه پیدا خواهد کرد. «علی افشاری» عضو شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت در گفتگو با نشریه «انتخاب» وقوع اغتشاش در دانشگاهها را «امری متحمل» ارزیابی می کند و می گوید: «از نظر ما عامل تنش و اغتشاش در مقطع فعلی، مقاومت برخی محافل در مقابل اصلاحات است». وی «احساس» می کند که «برخی محافل» در صدد «بحران سازی هستند» تا مجوزهای لازم برای برخورد با دانشگاه را پیدا کنند. وی هشدار می دهد که «اینبار می خواهند از خود دانشجویان علیه دانشجویان استفاده کنند». همین نشریه در مصاحبه با یکی از اعضای رهبری «شورای مرکزی جامعه اسلامی دانشجویان» (وابسته به محافظه کاران) بنام «سید احسان قاضی زاده» از نظرات نامبرده جويا می شود و او نیز گروههای طیف چپ را به ایجاد فضائی «پر تنش» و «رعب آور» برای مردم در انتخابات متهم می سازد. قاضی زاده معتقد است که کسانی می خواهند مجلس را «تامت خواهانه» در دست بگیرند و اجازه ندهند «فضای آزادتری بر جامعه حاکم شود». وی از این نیروها انتقاد کرد که «با طرح مسئله نظارت استصوابی و شانتاژهای تبلیغاتی علیه آن، فضا را مسموم می کنند».

این واقعیت دارد که بخش هائی از دانشجویان، از این یا آن انجمن دانشجویی حرف شنوی دارند و سیاست گذاری های آنان در ماههای آینده، رهنمودی برای هوادارانشان خواهد بود. با اینحال انکار کردنی نیست که اکثریت مهمی از دانشجویان رابطه واضحی با این انجمن ها ندارند و حوادث سیاسی کشور است که آنان را برای داوری و حضور در صحنه کمک خواهد کرد.

این عوامل نشان می دهند که در ماههای آینده، رهبران و سیاست گذاران جنبش دوم خرداد، برای غلبه بر حوادث غیر قابل پیش بینی و پیش بردن سیاست دو گانه تنش زدائی و مبارزه مؤثر انتخاباتی، به هوشمندی و شکپاتی فراوان نیاز دارند.

علی جواهری در گذشت

علی جواهری، مبارز کهنسال راه آزادی و عدالت، شاعر و سندیکالیست برجسته، در سحرگاه دوشنبه ۲۲ شهریور ماه ۱۳۷۸ پس از سالها رنج و بیماری، چشم از جهان فرو بست و همه یاران و همزمان خود را در ماتم و ائله فرو برد. هیئت اجراییه شورای مرکزی حزب دموکراتیک مردم ایران، این ضایعه بزرگ را به همسر، فرزندان و همه دوستداران او تسلیت می گوید. یادش گرامی باد!

هیئت اجراییه شورای مرکزی حزب دموکراتیک مردم ایران

۲۷ شهریور ۱۳۷۸

«مجلس اهمیتی چند برابر دارد. در این دوره انتخابات با ظهور دو عامل نیرومند جدید معادله سیاسی کشور دگرگون خواهد شد. این دو عامل عبارتند از بازیگران سیاسی اصلاح طلب موسوم به جبهه دوم خرداد و از ستوی دیگر افکار عمومی شهروندان که خواستهای اصلاح طلبانه در آن ریشه های عمیقی یافته است. بدین ترتیب به نظر می رسد در این دوره انتخابات با تقسیم قدرت مجدد میان ارگانهای جداگانه خود بخود میان دو گرایش اصلی در حاکمیت توازن قوا بدست آید و تمرکز شدید قدرت سیاسی که همواره منشا خودکامگی در ایران بوده است تعدیل شود. نباید فراموش کرد که پیروزی اصلاح طلبان در انتخابات مجلس در توازن قوای سیاسی کشور در سطح عالی حاکمیت تاثیر مهمی دارد و به همسوئی نهاد ولایت فقیه با آهنگ اصلاح طلبی در کشور یک شانس واقعی خواهد داد. این پیش فرضها با توجه به تعبیر آیت الله یزدی از ریاست قوه قضائی می تواند به تشکیل سه قوای مستقل از هم یعنی سه قوه مجریه، قانونگذار و قضائی در قدرت سیاسی ایران که از مهمترین پیش شرط های ابزار یک حکومت باز در ایران است، منجر شود».

تاثیر مهم دیگر این وضعیت در نظام سیاسی ایران ظهور یک گرایش شفاف اصلاح طلب در قوه قانونگذاری است. باید به یاد داشت که در نظام سیاسی ایران که دو ارگان کلیدی ریاست جمهوری و مجلس بطور جداگانه از سوی مردم انتخاب می شوند وضعیت نسبت به سیستم های پارلمانی که رئیس قوه مجریه از سوی پارلمان برگزیده می شود متفاوت است. یعنی در صورتی که این دو نهاد مهم دو ساز ناهماهنگ بنوازند، نهاد ریاست جمهوری به یک ارگان ضعیف و بی دندان تبدیل می شود. نمونه چنین وضعی را بارها در سیستم های مشابه سیاسی نظیر سیستم سیاسی آمریکا دیده ایم که البته از دهه ۸۰ به اینسو در آن تغییرات قانونی زیادی در سمت نیرومندتر کردن رئیس جمهور و باز گذاشتن دست وی در حیطه های تازه تری صورت گرفته است. اما در شرایط ایران که نظام سیاسی میان دو سیستم باز و بسته در نوسان است، اهمیت تشکیل یک مجلس اصلاح طلب در هماهنگی با یک رئیس جمهور اصلاح طلب برای سرنوشت سیاسی کشور تعیین کننده است. باید افزود که اهمیت ترکیب مجلس تنها در تجلی حرکت دوم خرداد در قوه قانونگذاری خلاصه نمی شود. رابطه میان دو نهاد ریاست جمهوری و مجلس که هر دو از طریق انتخابات همگانی و رای مستقیم و مخفی مردم برگزیده می شوند برای حرکت کل نظام سیاسی کشور به سوی مردم سالاری اهمیت اساسی دارد. اگر یک مجلس اصلاح طلب در صحنه سیاست ایران شکل گیرد برای دولتی که می خواهد از راههای قانونی و پشتیبانی مجلس اصلاحات خود را عملی کند و از دست زدن به خشونت به درستی می پرهیزد، در واقع لحظه حقیقت فرا رسیده است. این همان نیازی است که برای راه افتادن چرخهای اصلاح گرایانه دولت در جامعه ای که ۲۰ سال انواع ناهنجاریها را از سر گذرانده نقش حیاتی دارد. با به راه افتادن این چرخها می توان گفت که هر اصلاح، اصلاح دیگری را در پی خواهد داشت.

یکی دیگر از کارکردهای یک مجلس اصلاح طلب تاثیر آن در افکار عمومی کشور و ایجاد یک اعتماد به نفس ملی است. اگر افکار عمومی بتواند در کرسی های پارلمان تجلی یابد دوران تازه ای از انتقال درگیریهای سیاسی از خیابانها و مطبوعات به مجلس و کاهش خشونت سیاسی در جامعه را به دنبال خواهد داشت. یک اهمیت دیگر این وضع ایجاد یک پشتوانه ملی برای افکار عمومی در یک ارگان کلیدی سیاست ایران است که کشور ما همیشه از آن محروم بوده است.

انتخابات از منظر حکومت قانون

اگر انتخابات بطور عادی برگزار شود با توجه به داده های مختلف و از جمله نتایج انتخابات شوراها که بیش از ۸۰ درصد رای دهندگان به نامزدهای اصلاح طلب رای دادند، می توان گفت که نتیجه آن یک گام جدی بسوی پایان مبارزه حذفی و خشونت گرانی از سوی نیروهای راست افراطی می توان باشد. رهبران گروههای راست با تبدیل شدن به یک اقلیت فعال در مجلس قاعدتا باید به این باور برسند که دیگر از هیچ راهی نمی توان امتیازات حکومتی را حفظ کرد و ادامه درگیریهای آشوب طلبانه حذف خود آنها را در پی خواهد داشت. چنین پیامدی تاثیر مهمی بر کاهش فضای خشونت طلبی و در پیش گرفتن مبارزه معقول و قانونی از سوی نیروهای افراطی خواهد داشت. این تغییر به مفهوم این نخواهد بود که گروههای فشار از بین خواهند رفت. بلکه به

مردی برای همه فصول، یا چماق دائمی تهدید؟

خصوصی سازی گسترده مالکیت های دولتی دارند. این گروه با هر دو جناح نقاط تطابق و افتراق و تمایز دارد، برای همین هم می تواند در میان این جناح ها مانور دهد، تا بتواند جای خود را در هرم حاکمیت تثبیت کند. این گروه می داند که از پایگاه مردمی انبوهی برخوردار نیست، برای همین هم به تنهایی در مقابل هیچکدام از جناح ها قرار نمی گیرد.

هاشمی رفسنجانی را که خود را برای رهبری نظام آماده می کند، گاهی در برابر خاتمی برای دوره بعدی انتخابات ریاست جمهوری علم می کنند، و اکنون هم صحبت از آن بود که در نظر دارد در انتخابات مجلس شرکت کند. این نقشه ها تا جایی پیش رفت که مجلس اسلامی مصوبه ای گذراند که آقای رفسنجانی، همراه محسن رضایی دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام، بر خلاف قوانین موجود حق دارند بدون استعفا از پست های خود در این انتخابات شرکت کنند. پست ریاست مجلس در انتظار رفسنجانی بود.

برخی ها رواج چنین شایعاتی را سنجش میزان مقبولیت هاشمی رفسنجانی می دانند، اما درست تر آنست که آنرا حلقه ای از زنجیره مانورها در داد و ستدهای سیاسی پیش از انتخاباتی قلمداد کنیم، چنانکه از استاد این مانورها انتظار می رود.

فائزه هاشمی، دختر هاشمی رفسنجانی، در برابر یک شایعه دیگر حاکی از آنکه کارگزاران در پی انجام ائتلاف با جناح راست هستند، موضع گیری کرد و گفت این شایعات بی اساس است و ما بزرگ ترین ضربه ها را از جناح راست خورده ایم و انجام چنین ائتلافی امکان پذیر نیست. حجابیان، مدیر مسئول روزنامه صبح امروز، که از رهبران جناح دوم خرداد است، در گفتگویی با دانشجوین در اردوی دانشجویی با اطلاع از رفت و آمد و رایزنی هایی که در پشت پرده صورت می گیرد، گفت که آقای رفسنجانی باید تصمیم خود را بگیرد که با کدام جناح ائتلاف می کند. حجابیان به خوبی مخاطب خود را انتخاب کرده بود، چه او می دانست اهمیت انتخاباتی که در پیش است چنان بزرگ است که رفسنجانی در مرکز رایزنی ها قرار داشته باشد.

اینبار نیز همچون دفعات گذشته تصمیمی که رفسنجانی خواهد گرفت تصمیمی نخواهد بود که راه بازگشت را از او سلب کند. رفسنجانی به بودن و نبودن فکر نمی کند. او فکر می کند باید با اتخاذ کدام تاکتیک های بی خطر در مرکز قدرت باقی ماند و میخ های نفوذ را محکم تر کرد. چهره های سیاسی حکومت اسلامی در این بیست سال آمده و رفته اند اما هاشمی رفسنجانی از همان آغاز در مرکز قدرت باقی مانده و اکنون به محصلین مدرسه سیاست نظام سر و کله می زند. برای کسی که خود را با امیر کبیر و ناپلئون همدریف می داند آیا چنین تصویری چندان آور نیست؟

اخاذی و واسطه گری در صحنه سیاست است. می خواهند نقش لولارا در میان جناح های رقیب بازی کنند نه برای آنکه به وحدت کلمه برسند. بلکه برای آنکه می دانند انتهای نبرد های سهمگین پیروزی دشمن است و اینکه طرفین نبرد بالاخره دچار فرسایش سیاسی می شوند و این لولاست که باقی می ماند. برنامه سیاسی شان هم منطبق با نوع حرکتشان است، ملقمه ای از همه چیز، کمی سازندگی، کمی آزادی، کمی دین و سنت و کمی هم عناصر مدرنیته.

هاشمی رفسنجانی گروه خسود را دارد، "کارگزاران سازندگی"؛ شامل عده ای از افراد طایفه اش و کسانی که در دوران ریاست جمهوری او در پست های مهم دولتی انجام وظیفه کرده اند. کارگزاران سازندگی در دولت خاتمی شریکند و دارای چند وزیر مهم. وزرای کارگزاران برای سیاست های دولت خاتمی در حد توانشان می جنگند، بدون آنکه پشتیبانی پدر سیاسی خود را همراه داشته باشند. حتی هنگامی که به زندان می افتند، ذره ای واکنش ترحم آمیز نیز از سوی رفسنجانی نمی بینند. وزیر ارشاد استیضاح می شود، روزنامه دخترش را توقیف می کنند، آنهم به اتهام چاپ پیام شهبانو فرح، واکنش در حد صفر. رفسنجانی نبرد ببرها را تماشا می کند.

انتخابات برای دوره ششم مجلس شورای اسلامی در راه است. همه جناح های حکومتی خود را برای این انتخابات آماده می کنند. جناح راست انحصارگر که اکنون اکثریت مجلس را دارد نمی خواهد این اهرم مهم را از دست بدهد و میدان را یکسره برای جناحی که خواهان انجام اصلاحاتی در نظام است خالی کند. جناح های مقابل هم که دور رئیس جمهور حلقه زده اند، امیدوارند با کسب اکثریت مجلس بتوانند پشتوانه قانونی برای این اصلاحات ایجاد کنند و با دست های باز به حرکت های خود ادامه دهند. دوران تدارک انتخابات دوران یارگیری و آرایش نیروهاست. دوران صف بندی ها و تشخیص یار و رقیب و در عین حال دوران مانورهای سیاسی برای گرفتن بیشترین سهم از قدرت و هاشمی رفسنجانی استاد این صحنه است.

هاشمی رفسنجانی و گروه کارگزاران نزدیکی هایی با جناح راست دارند و همچنین با جناح دوم خرداد. کارگزاران در برنامه های اقتصادی سیاست تعدیل اقتصادی و دوری از کنترل دولت را اعمال می کردند و با جناح راست در یک راستا قرار دارند و در برنامه های توسعه سیاسی و فرهنگی موافق گشایش هایی کنترل شده در این زمینه اند و با جناح دوم خرداد همسو. از نظر اجتماعی جناح های نوین سرمایه را نمایندگی می کنند که با بازار و تجار سنتی و رانت بگیران میانه خوبی ندارند، برای همین هم با جناح راست انحصارگر میانه ای ندارند، اما خواهان ادامه اقتصاد دولتی که در میان جناح هایی از دوم خرداد هم طرفداران زیاد دارد نیز نیستند و تمایل به

هاشمی رفسنجانی، رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام، از معدود چهره های برجسته نظام اسلامی است که در بیست سال گذشته توانسته است مقام خود را در بالاترین سطوح حفظ کند و با در اختیار گرفتن پست های متعدد از عضویت در شورای انقلاب تا ریاست مجلس شورای اسلامی و ریاست جمهوری همواره به عنوان چهره مطرح نظام باقی بماند. "سردار سازندگی" که علاقه ویژه ای دارد که او را با امیرکبیر مقایسه کنند، مرد آن نیست که خود را در نبردهای زودگذر بسوزاند، چرا که برای خود نقش و اهمیتی فراتر و والاتر برای نظام و کشور قائل است، و به گفته مائو تسه تونگ بر فراز تپه می نشیند و نبرد ببرها را تماشا می کند. هاشمی رفسنجانی می داند که می تواند در پشت پرده ها گره گشای بسیاری تنگناهای سیاسی باشد و برای همین هم صحنه جدل های سیاسی را در اختیار کسانی می گذارد که پر جوشند و کم نفس. گویا پست ریاست مجمع تشخیص مصلحت نظام را برای پیکره سیاسی او تراشیده اند. اگر حیا از صحنه سیاست بکلی رخت بر می بست، امیر کبیر بسیار کوچک تر از آن بود که رفسنجانی به چهره تاریخی او دل بندد. ناپلئون بناپارت آن شخصیت تاریخی است که رفسنجانی در نهان خود را همدریف با او می پندارد و سبک و سیاق حرکت های سیاسی او، یعنی چیزی که بنام بناپارترسم در فرهنگ سیاسی رواج یافته را تقلید می کند.

هاشمی رفسنجانی همه دوره های پر فراز و نشیب جمهوری اسلامی و همه فرایندهای سیاسی را که با چرخش های عجیب و غریب سیاسی همراه بودند بی آنکه خدشه ای بر سیمای سیاسی اش وارد آید از سر گذراند، دوست همه کس بوده بدون آنکه عاقبت این دوستی را برای آینده سیاسی خود در نظر نگرفته باشد؛ در دوران سرکوب توجیه گر آن بود و در دورانی که بنا به مصلحت های والتری پیام آزادی را سر می دادند، به نوعی پیام آور آن بود. هنگام انشعاب مجمع روحانیون مبارز از جمعیت روحانیت، با جمع سنت گرا ماند، تا همه پل ها را پشت سر خود خراب نکند، چون خوب می دانست که در بلوک های قدرت کفه ترازو به کدام طرف سنگینی می کند. در کنار جمعیت روحانیت مبارز مانند بدون آنکه خود را فردی از افراد این گروه بداند، و با مجمع روحانیون نرفت زیرا می دانست که این جمع در هر حرکتی به او نیاز خواهند داشت و لذا می تواند از مرتبه بالاتری با آنان برخورد کند.

هاشمی رفسنجانی دارای شم سیاسی قوی است و خوب می داند بادیانش را در مسیر کدام بادها پهن کند. او مرد سیاسی آن گروه های اجتماعی در ایران است که می خواهند بدون دادن صدمات بزرگ، سهم شایسته خود را از قدرت کسب کنند و برای همین هم وارد کارزارهایی نمی شوند که پر خطر و خونین است. شیوه معامله مورد علاقه آنان

اولویت با توسعه سیاسی است یا اقتصادی؟

این سؤال طفره می رود که چرا حالا که موضوع توسعه سیاسی و آزادی در جامعه مطرح است و مردم خواهان مشارکت فعال و آزاد در سرنوشت خود هستند، به فکر اقتصاد بیمار کشور افتاده و برای مردم اشک می ریزند؟!

هم اکنون بحث پرشوری در جامعه سیاسی ایران، به ویژه در مطبوعات بر سر این موضوع در جریان است که اولویت با توسعه سیاسی است یا توسعه اقتصادی؟ در ورای پس زمینه سیاسی ماجرا که به نوعی دوری جانبدار می کشاند، واقعیت چیست؟ کدامیک از دو مقوله یادشده اولویت دارند؟ اساس طرح موضوع مورد منازعه به طور کلی و به صورت انتزاعی، به باور من بحثی مجازی و نادرست است. زیرا جدا کردن این دو مقوله از هم و یا مطلق کردن یکی به بهای قربانی شدن دیگری، دیر یا زود، تعادل یک جامعه را بر هم می زند و کشور را لااخرم به بن بست و بحران می کشاند. جامعه متعادل و موزون، جامعه ایست که در آن توسعه سیاسی و اقتصادی همزمان و مکمل هم صورت بگیرد و الزاما با توسعه فرهنگی و تعلیم و تربیت هماهنگ و توأم باشد. زیرا در جامعه کم سواد و کم دانش و فاقد کادر و فن سالار مورد نیاز، نه رشد و توسعه اقتصاد ملی امکان پذیر است و نه زمینه فرهنگی برای توسعه سیاسی فراهم می باشد. وانگهی آیا تجربه پر اندوه و عبرت انگیز کشورهای سوسیالیستی و جهان سوم که رشد و توسعه اقتصادی را تحت یک رژیم خشن و توتالیتر به نمایش گذاشتند و یا همین هشت سال "دوران سازندگی" ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی، به اندازه کافی گویا نیستند؟ کسانی که طی این دو دهه باعث نابودی اقتصاد کشور و فقر و تنگدستی ملت بوده اند، با چه مایه اخلاقی و مشروعیت سیاسی، اینک نسخه اولویت اقتصادی را سر داده اند؟

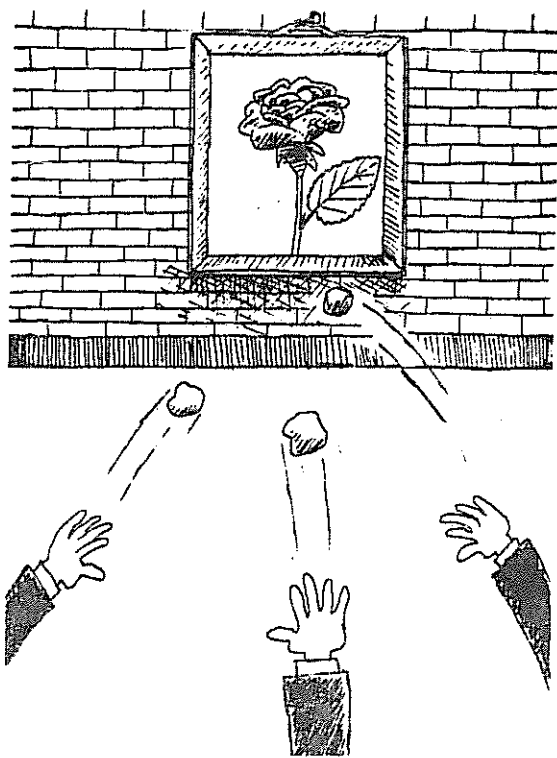
اما مستقل از ملاحظات بالا، اگر موضوع را در شرایط مشخص کنونی جمهوری اسلامی از نظر بگذرانیم، روشن می شود که اوضاع به گونه ایست که بعد سیاسی مساله و به عبارت دیگر، موضوع توسعه و اصلاحات سیاسی، در حل معضلات کشور، از جمله در زمینه های اقتصادی و فرهنگی، نقش کلیدی و تعیین کننده دارد. به این دلیل ساده که حل معضلات اقتصادی و نیز فرهنگی کشور نیز سیاست می خواهد و این سیاست وقتی موفق است که با پیش و دیدگاههای اساسی جناح اصلاح طلب، همخوانی داشته باشد. با آنکه محمدخانی بارها و به ویژه در مصاحبه تلویزیونی اخیر خود تاکید می کند که بیشترین وقت دولت صرف مسائل اقتصادی می شود، پس چرا در حل معضلات ناکام مانده است؟ جز این است که ریشه های این ناکامی سیاسی است و نیاز به اقدامات و اصلاحات سیاسی و ساختاری دارد؟ همانقدر که برقراری آزادی و گام برداشتن در راه مردمسالاری، جز با محدود کردن نفوذ و کوتاه ساختن دست جناح راست تمامت خواه از ارگانها و نهادهای تصمیم گیرنده و بدون انجام اصلاحات سیاسی و ساختاری در نظام موجود جمهوری اسلامی میسر نیست. توسعه اقتصادی نیز نیاز به سیاستهای اقتصادی دارد که گوهر آنها کاملا سیاسی است، زیرا لازمه آن برقراری حکومت قانون و قطع دست گروههای فشار حزب الهی، تامین امنیت اقتصادی برای سرمایه گذاری، کاهش نقش و سهم اقتصادی دولت به حداقل ضروری و انتقال فعالیتهای اقتصادی تولیدی و صنعتی به بخش خصوصی و تعاونی، کنترل واقعی بنیادهای گوناگون و از میان بردن تبعیض و سیستم چند نرخ، پایان دادن به تعدد مراکز قدرت و تصمیم گیری، برقراری مناسبات عادی با ایالات متحده آمریکا و نظایر اینهاست. ملاحظه می شود که تک تک این اقدامات به ظاهر اقتصادی، مضمون سیاسی دارد و به راه حل ها و تصمیم های سیاسی نیازمند است.

از مقطع دوم خرداد ۷۶ که دولت محمد خاتمی و کلاً طیف نیروهای پر تنوع جنبش دوم خرداد، برای بازکردن فضای پر خفقان سیاسی و تامین آزادیهای اولیه مندرج در همین قانون اساسی، همت کرده و در تلاشند، جناح راست تمامت خواه، با استفاده از اهرمهای قدرت، لحظه ای دست از کارشکنی و ممانعت تراشی برای فلج کردن دولت و ستیز با آزادی و آزادیخواهان بر نداشته است. در آغاز، استفاده از چماق گروههای فشار و خشونت طلب حزب الهی سکه رایج بود. یورش سیستماتیک به میتینگها، جلسات سخنرانی و حتی مراسم مذهبی و مجالس ترجم، به قصد ممانعت از برگزاری آنها، ضرب و جرح بلندگوسان آزادی و آزاداندیشان، نظیر دکتر سروش، دکتر پیمان، دکتر یزدی و حتی دو تن از وزرای دولت محمد خاتمی و بسیاری دیگر؛ ماجرای نماز جمعه روز قدس در اصفهان، غائله مسجد اعظم قم، حمله به جهانگردان و اتوبوس حامل آنها، یورش به گردهمایی های قانونی دانشجویان و ضرب و شتم آنها و حمله به بیت آیت الله منتظری، از پر سر و صداترین نمونه های آنست.

با آنکه شیوه های خشونت آمیز و یکپارچه تازی گروههای فشار حزب الهی هنوز ادامه دارد و قتلهای زنجیره ای و اخیرا جنایت و حمله وحشیانه شبانگاهی به کوی دانشگاه و تظاهرات دانشجویان، از تاسف بارترین موارد آنست، با این حال، جناح راست تمامت خواه برای مقابله با برنامه توسعه سیاسی، در کنار شیوه چماقگذاری و غداره کشی، که با انزجار روزافزون عمومی روبرو می شود و قابل دفاع نیست و در فضای کنونی کشور نیز هر بار به زیان این جناح تمام شده است، شگردهای تازه ای به کار می گیرد. از جمله از سلاح قانونگرایی محمدخاتمی علیه دولت او و آزادی استفاده می کند: قوه مقننه با استیضاح وزرای کلیدی و حساس دولت به قصد برکناری آنها و گذراندن لوایح ضد آزادی نظیر لایحه نظارت استصوابی شورای نگهبان، قانون جدید مطبوعات و مشکل آفرینی در لایحه بودجه دولت و قوه قضاییه با پیگرد دائمی مطبوعات وابسته به جنبش دوم خرداد به قصد تعطیل آنها (روزنامه های جامعه، توس، زن، سلام و اخیرا نشاط)، پیگرد قضایی و پرونده سازی و حتی به زندان انداختن شخصیتهای اصلاح طلب نظیر کرباسچی و محسن کدیور و تخلفات و زورگویی های فراوان دیگر.

اما شگرد تازه این جناح در مقابله با آزادی و با هدف بی اعتبار کردن رییس جمهور و کارشکنی در قبال برنامه توسعه سیاسی او، گشودن جبهه جدید با شعار توسعه اقتصادی به جای توسعه سیاسی است. جناح راست در این کارزار تبلیغاتی با مهارت از واقعیت شرایط بسیار دشوار زندگی روزمره توده های وسیع مردم، استفاده می کند. امید این جناح بسته به شکوه رو به تزاید خانواده ها از بالا رفتن دائمی قیمتها، کاهش قدرت خرید مردم، سقوط ارزش پول کشور و بیکاری فزاینده و فقدان چشم انداز روشن برای حل این معضلات است. از رهبر جمهوری اسلامی و هاشمی رفسنجانی گرفته، تا روسای قوه مقننه و قضایی و امامان جمعه و مطبوعات وابسته به جناح راست، ارکستر گوشخراشی را در این رابطه به راه انداخته اند. علی خامنه ای در پیام و رهنمود خود به مناسبت هفته دولت، اقتصاد را "به عنوان مساله اصلی دولت" عنوان می کند و حل سریع مشکلات اقتصادی کشور را از دولت محمدخاتمی می طلبد. هاشمی رفسنجانی در نماز جمعه ۱۰ شهریور از "قدس سازندگی" به گونه یک ارزش صحبت می کند و "راهی جز سازندگی" نمی بیند! نشریات معلوم الحال جناح راست نیز دست اندرکار تبلیغ همین موضوعند که در اینجا تنها به ذکر یک نمونه از روزنامه کیهان (۱۷ شهریور) بسنده می کنم: "عالم و آدم و زمین و زمان این نکته را فریاد می کنند که اصلی ترین مساله امروز اقتصاد است." طیف راست که به واقع مسبب اصلی در به نابودی کشاندن اقتصاد کشور و فقر و بیکاری در جامعه است، از پاسخ به

میلیونها تومان نصیب یک نفر می شود، بنون اینکه دفتر و دستکی داشته باشد و نه معلوم باشد کجاست! بدیهی است که روی سخن او با نور چشمی هایی نظیر رفیق دوست ها و تجار و دلالان چپاولگر بازار و وابستگان به هیئت متلفه است. محمد خاتمی آن گاه به توضیح زمینه های تاریخی و ذهنیت حاکم بر کشور و حکومتهای می پردازد که آشکارا تصور ذهنیت جناح راست تمامت خواه کنونی است. او می گوید:



"جامعه ما از نظر تاریخی یک جامعه استبداد زده است، حکومت ها میهمانان ناخوانده بودند که نه به خواست مردم می آمدند و نه به خواست مردم می رفتند. آنچه که هم از مردم می خواستند تمکین و تسلیم بوده است ... در جامعه استبداد زده مردم چه کاره هستند؟ دولت چه کاره هست؟ دولت همه کاره است و مردم هیچ کاره و تسلیم او. این ذهنیت در طول تاریخ شکل گرفته است." محمد خاتمی به در می گوید که دیوار بشنود. پیداست که او عین این ذهنیت را همچنان حاکم می داند و روی سخن او با جناح راست تام گرا و مبلغان ذوب در ولایت مطلقه فقیه است که آشکارا مردم را صغیر و خود را تیم او می دانند. به همین جهت بلافاصله تاکید می کند که برنامه او "این است که این وضع را به هم زد. یعنی پایان دوران استبدادزدگی دیرپا و دراز مدت تاریخ ما." محمد خاتمی می افزاید، باید به مردم گفت: "خودتان را باور بکنید. بیایید حکومت خودتان را تشکیل بدهید. حکومت از آن شماست، رای شما تعیین کننده است." خاتمی پس از اشاره و استناد به قانون اساسی و نقل موادی از آن، که بر محور بودن رای مردم تاکید شده است، ضربه اصلی را وارد می کند: "اگر مردم محورند، لوازم حضور مردم در صحنه و ابزار حضور و ابزار مشارکت و ابزار رای و ابزار نظارت هم باید فراهم شود. یعنی آزادیهای قانونی باید تامین بشود. توسعه سیاسی به این لحاظ یک جنبه محکم تئوریک و اساسی دارد. به علاوه این که در یک جامعه به لحاظ سیاسی و فرهنگی توسعه نیافته انتظار یک توسعه دیرپای اقتصادی هم نمی توان داشت... مگر می شود ما به رشد اقتصادی و توسعه اقتصادی برسیم ولی جامعه مشارکت جو نداشته باشیم. یعنی نیروهایی که در کل جامعه هستند خودشان را دخیل در فعل و انفعالات اقتصادی ندانند. این مشارکت هنگامی می شود که ما توسعه سیاسی داشته باشیم. یعنی رغبت مردم، نشاط مردم برای مشارکت در امور و این که خودشان را صاحب حق بدانند. بنابراین، اینها از هم تفکیک پذیر نیستند. فکر توسعه اقتصادی بدون توسعه علمی، تکنیکی، فرهنگی و سیاسی، سرابی بیش نیست!"

گفتگوی تلویزیونی محمد خاتمی که در سه شب متوالی (۹ تا ۱۱ شهریورماه) پخش گردید، حاوی نکات مهم و روشن کننده ای در رابطه با این بحث است. مواضع خاتمی از این جهت نیز اهمیت دارد که پس از عتاب و خطاب رهبر جمهوری اسلامی در پیام وی به مناسبت هفته دولت صورت گرفت و نیز همزمان با خطبه نماز جمعه ۱۰ شهریور هاشمی رفسنجانی بود که قبلا به آن اشاره کردم. رئیس جمهور طی گفتگوی ۹۰ دقیقه ای خود با مردم، با چیره دستی، البته با زبان و شیوه خاص خود به همه کسانی که پرچم اقتصادی را علم کرده اند تا صانع از تحقق برنامه توسعه سیاسی دولت باشند، پاسخ می دهد. او در قبال جاروجنجال جناح راست که وخیم تر شدن وضع اسفناک مردم در دو سال اخیر را به رخ می کشد و رئیس جمهور را مقصر می داند، صریحا می گوید که دولت او وارث یک اقتصاد بیمار است: "پیش از انتخابات، اقتصاد کشور را بیمار می دانستم، هنوز هم بیمار می دانم و تا اصلاح اساسی به عمل نیاید، کارهایی که انجام می شود به نتایج مطلوب نخواهد رسید". خاتمی می گوید وقتی دولت او روی کار آمد، ۲۸ میلیارد بدهی روی دست او بود. دولت او متاثر از پیامدهای مخرب تورمی قرار داشت، که در سالهای ۷۴ و ۷۵ به چهل تا پنجاه درصد رسیده بود و آنگاه که دولت رفسنجانی دست به اقداماتی زد تا تورم را مهار کند، رکود اقتصادی به بار آورد و اینک دولت او با "رکود تورمی" دست به گریبان است. خاتمی از انبوه کارهای انجام نشده که روی دست دولت باقی است و بخشی از بودجه و درآمد ارزی ناچیز دولت را می بلعد سخن گفت و به بی تدبیری های سالهای اول انقلاب اشاره کرد که باعث رشد بی رویه جمعیت (۳ تا ۴ درصد در سال) شد و پیامد آن هم اکنون، جمعیت انبوهی است که به بازار کار رو می آورد. لذا ۷۰۰ تا ۸۰۰ هزار شغل جدید در سال ضرورت دارد تا بیکاری در حد معقول حفظ شود. خاتمی آنگاه یادآوری می کند که: "شغل ایجاد کردن سرمایه گذاری می خواهد، تولید می خواهد، کارهای اساسی می خواهد". او از بی اعتبار شدن سیستم بانکی کشور صحبت می کند که موجب نرخهای بالا برای فعالیت خارجی ها در ایران و بالا رفتن نرخهای بیمه های خارجی شده است. کسی حاضر به سرمایه گذاری و دادن اعتبار، جز با بهره های بالا نبود و این وضع ناشی از نبود امنیت اقتصادی و سیاسی در کشور است. خاتمی با بی زبانی، انگشت اتهام را به سوی گذشتگان و به ویژه "سردار سازندگی" می گیرد و بدون ذکر نام کسی در پرده می گوید: "این وضعیتی بود که ما دولت را تحویل گرفتیم. نمی خواهم بگویم که تقصیر کسی است". البته فقط خواجه حافظ شیرازی نمی داند که مقصود او کیست!!

اضافه بر این نابسامانی اقتصادی و دشواریهای انباشته شده قبلی، دولت محمد خاتمی با مشکلات پیش بینی نشده تازه ای مواجه شد. سقوط بی سابقه قیمت نفت در بازار جهانی، به نحوی که درآمد ایران به ۱۰ دلار و ۸۰ سنت در بشکه تنزل یافت، در حالیکه بودجه دولت بر اساس ۱۶ دلار برای هر بشکه تنظیم شده بود! به این پیشامد بد شگون باید خشکسالی کم سابقه سال گذشته را که منجر به نابودی پنجاه درصد شالیزارهای شمال کشور شد و نیز سیل مخرب منطقه نکارا که در ۵۰۰ سال گذشته بیسابقه بوده است، افزود.

محمدخاتمی سپس به بررسی علل بیماری اقتصاد کشور می پردازد و نشان می دهد که ریشه آن سیاسی و فرهنگی است. او بحث خود را با این پرسش آغاز می کند: "به لحاظ اقتصادی، بخش خصوصی در عرصه تولیدی و سرمایه گذاری فعالیت چندانی نداشته است، چرا؟" و خود پاسخ می دهد: "زیرا آن کسی که صاحب سرمایه است، ترجیح میدهد به سوی فعالیتهایی که خطر و ریسک کمتری دارد برود. چرا سرمایه های ما به سوی دلالی و کارهای واسطه ای پیش می رود؟ چرا سرمایه گذار نمی رود در زمینه سرمایه گذاری تولیدی، که پیدا هم هست، مشخص هم هست حقوقی که باید بپردازد، کار بکند؟ علت اش آیا اقتصادی است؟ به نظر من علت اصلی اش فرهنگی و سیاسی است. یعنی عدم اعتماد مردم به ثبات و استقرار امور در کشور."

محمدخاتمی در واکنش به اظهارات بعضی از روحانیون و از جمله آیت الله خامنه ای که برای عوامفریبی از ثروتهای بادآورده سخن گفته اند، به کنایه می گوید: "صحت از ثروتهای بادآورده می شود. ثروتهای پسادآورده ثروتی است که با یک تلفن در ظرف چند دقیقه میلیاردها تومان یا

گفتگو با عبدالکریم لاهیجی در حاشیه دگرگونی های اخیر قوه قضاییه امنیت اجتماعی و اقتصادی، مستلزم تحقق امنیت قضایی است!

اجرا کند و هم از جهت اینکه رییس قوه قضاییه منصوب رهبر (رییس قوه مجریه و رییس حکومت - Etat) است و زیر نظر او انجام وظیفه می کند.

مشکل دیگر در قوه قضاییه جمهوری اسلامی ایران، فقدان تخصص است. در قانون اساسی جمهوری اسلامی ضرورتی ندارد که رییس قوه قضاییه و حتی رییس دیوان عالی کشور که عالی ترین مقامات قضایی به شمار می آیند، تحصیلات حقوقی و سوابق و تجارب قضایی داشته باشند و فقط بایستی «آگاه به امور قضایی باشند». در اصل ۱۶۳ هم آورده اند که صفات و شرایط قاضی مطابق «موازین فقهی» تعیین می شوند.

تضاتوت یک مقوله تخصصی است و نیازمند به دانش حقوقی و سابقه و تجربه تضاتوت و صلاحیت اخلاقی و حسن شهرت اجتماعی. این شرایط و مقدمات هم به یک کشور و یک نظام سیاسی خاص محدود نمی شود و جزو اصولی است که به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل متحد رسیده است و همه دولتهای عضو سازمان ملل ناگزیر از رعایت این اصول هستند. ایران نزدیک به ۲۵ سال است که منشور بین المللی حقوق مدنی و سیاسی را تصویب کرده است. اصول حاکم بر محاکمه عادلانه در ماده ۱۴ این میثاق به تفصیل آمده است. در دادگستری نوین ایران هزاران حقوقدان و دیپلمه دانشکده های حقوق ایران و کشورهای اروپایی و آمریکایی متجاوز از ۵۰ سال، به کار اشتغال داشتند و با وجود استمرار استبداد رضاشاهی و محمد رضاشاهی، قشر بزرگی از آنان در استقلال رای خویش به جدی اصرار ورزیدند که قوه مجریه چاره را در تعدیل روزافزون صلاحیت دادگاههای دادگستری، به سود دادگاههای نظامی و سایر مراجع اختصاصی که زیر سلطه قوه مجریه بودند، دید و اصل صلاحیت عام دادگاههای دادگستری حکم «شیر بی پال و دم و اشکم» را یافت!

اما سنت ۶۰-۷۰ ساله، پس از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ به مرور متروک و مهجور ماند. دادگاههای انقلاب همچون قارچ از زمین روئیدند و چند تن از روحانیان به حکم آیت الله خمینی به عنوان حاکم شرع، بر جان و آزادی و حیثیت و مال مردم مستولی شدند، به دستاویز اینکه می خواهند متجاوزان به حقوق مردم و عاملان کشتار و شکنجه در نظام شاهنشاهی را مجازات کنند، محاکمه های چند دقیقه ای آغاز شد و به مرور، با تشویق و تایید همه سازمانهای سیاسی انقلابی و غالب احزاب، معمول گردید و صدها تن از دم تیغ گذشتند و به جس کشیده شدند و احکام مصادره اموال آنان صادر شد و ...

سپس که برنامه «اسلامی کردن» دادگستری آغازید همین حضرات که هیچگونه تجربه قضایی و دانش حقوقی و حتی به تعبیر قانون اساسی جمهوری اسلامی، آگاهی از «امور قضایی» (توجه داریم که صحبت از مسائل فقهی نیست و تجربه قضایی در عمل به وجود می آید) نداشتند، به مرور پست ها و مقامات کلیدی قوه قضاییه را به اشغال خود در آوردند و کار را به جایی رساندند که حاکم شرع مشهوری چون «محمدی گیلانی» که مسئولیت کشتار صدها تن از زندانیان سیاسی را دارد، به عنوان رییس دیوانعالی کشور یعنی عالی ترین مقام قضایی کشور، تعیین شد و رییس جدید قوه قضاییه هم او را ابقا کرد!

بنابراین درباره رییس جدید قوه قضاییه نبایستی دچار توهم بشویم. او رییس قوه قضاییه یک نظام ایدئولوژیک است و در خدمت آن نظام و منصوب رهبر آن نظام و مطیع اوامر وی. ملاحظه کردیم که در جنجال و هیاهوی راجع به مجازات اعدام که سپس آنرا به مخالفت با قصاص تعبیر کردند، او هم مخالفان با اعدام و قصاص را، همچون سلف خود و دیگر هم کسوتان او که مقامهای کلیدی و تربیونهای تبلیغاتی نماز جمعه را در اختیار دارند، «مرتد» خواند.

درباره صلاحیت حقوقی و قضایی این حضرات هم کافی است که به سخنرانی ها و مصاحبه های مطبوعاتی سلف او رجوع کنید که پس از دهسال تصدی ریاست قوه قضاییه، اطلاعات حقوقی و قضایی او در حد «عوام» بود و مایه مضحکه و ریشخند نه تنها صاحب نظران مسائل حقوقی و متخصصان که حتی شاگردان سال اول دانشکده حقوق! ←

راه آزادی: از اعلام موضع رییس جدید قوه قضاییه که او اجازه نخواهد داد این قوه وارد منازعات جناحی بشود و تسول ایشان درباره تغییرات اساسی در سیستم قضایی کشور و اقدامات اولیه او در برخی تغییرات در پست های حساس و بالای قوه قضاییه و اخیرا اظهار نظر مشترک با رییس جمهوری درباره تأمین مصونیت اقتصادی، امیدواری حاصل شده است که آیت الله هاشمی شاهرودی، واقعا در مسیر وعده هایی که داده است گام بردارد. آیا می توان امید بست که قوه قضاییه تحت سرپرستی آیت الله هاشمی شاهرودی، دیگر به روال سلف خود، به گونه ابزار سیاسی - قضایی جناح راست تام گرا رفتار نخواهد کرد؟ لطفا شناخت خودتان را از رییس جدید قوه قضاییه و ارزیابی تان را از مجموعه گفتار و اعمال تا به امروز ایشان توضیح دهید.

عبدالکریم لاهیجی: پیش از آن که درباره رییس قوه قضاییه و وعده های او و انتظاراتی که از وی می توان داشت سخن بگویم، برای احتراز از توهم آفرینی یا پیشداوری، ضروری می دانم که راجع به موقعیت قوه قضاییه در قانون اساسی جمهوری اسلامی توضیحاتی بدهم. جمهوری اسلامی ایران یک نظام ایدئولوژیک است و در یک نظام ایدئولوژیک، قوه قضاییه مستقل معنا و مفهوم ندارد. زیرا که قوه قضاییه تنها مرجع حل و فصل دعاوی و اختلافات مردم نیست بلکه مرجع تظلمات عمومی هم هست. مرجع تظلمات معادل (voies de recours) است، یعنی مراجعی که مردم بتوانند به آنها شکایت برند و حق بستانند و آن مراجع هم از چنان اقتدار و استقلال عملی برخوردار باشند که بتوانند به دادرسی عادلانه دست یازند و متجاوز به حقوق مردم را محکوم نمایند، هر چند که از بلندپایگان و دولتمردان و حتی خود دولت باشد. اما در یک نظام ایدئولوژیک است. در اصل ۵۷ قانون اساسی ایدئولوژیک، قوه قضاییه هم ایدئولوژیک است. در اصل ۵۷ قانون اساسی، قوه قضاییه، همچون قوای مقننه و مجریه، «زیر نظر ولایت مطلقه امر و امام است» قرار دارد. اصل ۶۱ در تعریف قوه قضاییه می گوید که «اعمال قوه قضاییه به وسیله دادگاههای دادگستری است که باید طبق موازین اسلامی تشکیل شود». در بند ۴ اصل ۱۵۶ هم از جمله وظایف قوه قضاییه «کشف جرم و تعقیب و مجازات و تعزیر مجرمین و اجرای حدود و مقررات متون جزایی اسلام» را آورده اند.

به علاوه قانون اساسی جمهوری اسلامی بر اصل تبعیض حقوقی استوار است و نه تساوی حقوقی و در آن متغیر حقوق تابع دین، مذهب، جنس و موقعیت صنفی است. در این قانون اساسی مقامهای کلیدی قوه قضاییه در انحصار مجتهدان است که در دو دهه گذشته تنها به روحانیان اطلاق می شد. در بازنگری سال ۱۳۶۸ موقعیت قوه قضاییه را متزلزل تر از گذشته کردند. اگر در قانون اساسی پیشین، مسئولیت قوه قضاییه با شورایعالی قضایی بود و این شورا مرکب از پنج عضو بود که سه عضو آنها قضات انتخاب می کردند و دو عضو دیگر (رییس دیوان کشور و دادستان کل کشور) را هم رهبر می بایستی با مشورت قضات دیوان کشور تعیین کند (که در عمل چنین نکرد). در بازنگری سال ۱۳۶۸، شورایعالی قضایی جای خود را به «رییس قوه قضاییه» داد که مجتهدی است «عادل و آگاه به امور قضایی و مدیر و مدبر» که توسط رهبر جمهوری اسلامی تعیین می شود. از جمله اختیارات اوست «استخدام قضات عادل و شایسته و عزل و نصب آنها» و همچنین تعیین رییس دیوان کشور و دادستان کل که آنان هم بایستی «مجتهد عادل و آگاه به امور قضایی باشند» (اصل ۱۶۲).

بنابراین ما مواجه با یک قوه قضاییه ای هستیم که رییس آن منصوب رهبر است و به حکم قانون اساسی زیر نظر او انجام وظیفه می کند و از جمله وظیفه دارد که دادگاههای دادگستری را بر طبق «موازین اسلامی» تشکیل دهد که از جمله به «اجرای حدود و مقررات جزایی اسلام» بپردازند. پس استقلال قوه قضاییه سالبه به انتفا موضوع است، هم به لحاظ اینکه قوه قضاییه جزئی است از حکومت ایدئولوژیک و وظیفه دارد که دادگستری را اسلامی بر پا نگاه دارد و قوانین اسلامی را

بازگردیم به پرسش شما. تفاوت عمده ای که رییس قوه قضاییه با رییس پیشین دارد اینست که بنا به قرائن و شواهد موجود، او از «هیئت مؤتلفه» و «انجمن حجتیه» نیست و مهره های اصلی این جناح در قوه قضاییه را هم برکنار کرد و یا تغییر شغل داد. بنابراین جای این امیدواری هست که او دادگستری را از برخورد ها و درگیری های جناحی به دور نگاه دارد و دادگستری اهرم فشار و ابزار تسویه حساب های سیاسی یک جناح بر جناح دیگر نشود. اما وعده به اینکه دادگستری در راستای گشایش فضای سیاسی و تامین امنیت قضایی گام بردارد، وعده به مجهول است و آینده نشان خواهد داد که در این زمینه تغییری کیفی به وجود آمده است یا خیر. در این رهگذر چه تامین امنیت اجتماعی به منزله پیش شرط بازگشایی فضای سیاسی و چه تامین امنیت اقتصادی مستلزم تحقق امنیت قضایی است و امنیت قضایی ثمره و نتیجه حکومت قانون است. بنابراین کسانی که در دو دهه گذشته مظهر خودسری و قانون شکنی و تجاوز به اصول و موازین بنیادی حقوق بشر بوده اند و نه اعتدالی به این اصول دارند و نه پروایی از نقض و پایمال کردن آنها، نمی توانند همچنان در سمت های قضایی بر جان و حیثیت و آزادی و حقوق مردم مستولی و مسلط باشند.

رییس جدید قوه قضاییه بایستی دادگستری را از محمدی گیلانی ها، رهبرپورها، نیری ها، رازینی ها، سعیدمرتضوی ها ... پاکسازی کند. اینان حرمت و منزلت مفاهیمی همچون دادگستری، دادگاه، محاکمه، حکم و ... را بر باد دادند. اینان دشمنان مقلاتسی نظیر توسعه سیاسی، حکومت قانون، جامعه مدنی، حقوق شهروندی و ... هستند. امنیت قضایی و به تبع آن امنیت اقتصادی با حضور و بقای این عناصر در دادگاه ها و دادگستری ایران، به جامعه باز نخواهد گشت. مصاحبه رهبرپور با روزنامه جمهوری اسلامی درباره دانشجویان و سایر بازداشت شدگان وقایع دانشگاه، بهترین و تازه ترین نمونه این بینش و این روش خودکامه و خودسرانه و مخالف صریح قوانین جمهوری اسلامی، به ویژه قانون اساسی است.

راه آزادی، با توجه به آشنایی تان از سیستم قضایی کشور، به نظر شما چه اقداماتی لازم است که قوه قضاییه از لحاظ ساختاری و اداری در چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی انجام دهد تا بتواند نقش واقعی خود را که حفاظت از حقوق و امنیت فردی و اجتماعی و برقراری عدالت در جامعه و مکان دادخواهی است، در بی طرفی کامل، ایفا نماید؟ شما شخصا به عنوان یک مبارز قدیمی و استوار حقوق بشر، چه انتظاری از رییس جدید قوه قضاییه دارید؟

عبدالکریم لاهیجی: من در ابتدای این گفتگو موانع وجود یک قوه قضاییه مستقل و غیرجانبدار را تشریح کردم. اکنون که به چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی باز می گردیم و انتظاراتی که در این محدوده از رییس قوه قضاییه می توان داشت، من نخستین توقع و انتظار مردم و همه کسانی که از قوه قضاییه ایران سلب اعتماد و امید کرده اند، را در اجرای قانون و در صدر آن همین قانون اساسی می دانم. اصل حکومت قانون پیش شرط تحقق امنیت قضایی است و امنیت قضایی مقدمه واجب رشد و ارتقای جامعه مدنی است. قانون بایستی بدون چون و چرا و درباره همگان اجرا شود و قاضی زیر نفوذ یا فشار مراجع گوناگون قدرت اعم از رهبری، رییس قوه قضاییه، دولت، امامان جمعه، نیروهای نظامی و انتظامی و مراجع امنیتی و ... نباشد. مردم مشاهده می کنند که پس از گذشت بیست سال و در حالیکه قانون اساسی نه تنها شکنجه را ممنوع می داند که شکنجه گر را در خور مجازات (اصل ۳۸)، شکنجه گران همچنان در وزارت اطلاعات، سپاه پاسداران، دادرسراها و دادگاه های انقلاب ... مقام های کلیدی و حساس را اشغال کرده اند و در یک مورد هم، که بر اثر گزارش کمیته تحقیق مامور از سوی رییس جمهور و پیگیری روزنامه های مستقل، ناگزیر از ارجاع پرونده به دادگاه شدند، چاره کار را در انجام به اصطلاح محاکمه در دادگاه نظامی و آنهم بدون حضور مردم و روزنامه نگاران دیدند و دادستان ارتش هم به تهدید روزنامه نگاران دست یازید که چنانچه مطلبی در آن باره انتشار دهند، مورد تعقیب قرار خواهند گرفت. نتیجه محاکمه را هم خودتان می دانید و رییس شکنجه گران همچنان در مقام خود باقی می ماندند است! در اصل ۳۲ قانون اساسی آمده است که بازداشت افراد باید به موجب قانون و به دستور مقام قضایی باشد و اتهام او حین دستگیری به وی اعلام شود. پرونده اتهامی او «حداکثر ظرف مدت ۲۴ ساعت» به مراجع صلاحیتدار قضایی برای انجام محاکمه «در اسرع وقت»، ارجاع شود. در این اصل می خوانیم که «متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می شود». پس از بیست سال که از تصویب قانون اساسی می گذرد آیا یک مورد را سراغ داریم که یکی از ماموران

امنیتی، انتظامی یا مسئولان قضایی به اتهام تخلف از این اصل، محاکمه و محکوم شده باشد؟!

اصل براءت، اصل ضرورت حضور وکیل در محاکمه، اصل قانونی بودن جرم و مجازات، اصل صلاحیت عام دادگاه های دادگستری و ... که همچون اصول ۳۲ و ۳۸ یادگار نخستین طرح قانون اساسی هستند که اینجانب هم در تهیه و تنظیم آن دخالت داشتم، اصول بنیادی و زیربنای انجام یک محاکمه عادلانه، به تعبیر ماده ۱۴ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی، به شمار می آیند.

در قانون اساسی، حقوق و آزادی های شهروندان پیش بینی شده و از جمله «وظایف» قوه قضاییه «احیای حقوق عامه و گسترش عدالت و نظارت بر حسن اجرای قوانین» و در صدر آن قانون اساسی است. وقتی که بر خلاف اصل ۱۵۹ که می گوید «مراجع رسمی تظلمات و شکایات دادگستری است»، به موازات دادگاه های دادگستری، دادگاه های انقلاب، دادگاه ویژه روحانیت، محاکم نظامی (برای رسیدگی به جرایمی که بر خلاف اصل ۱۷۲ مربوط به وظایف خاص نظامی یا انتظامی متهمان نیست از قبیل آدم ربایی و آدم کشی و شکنجه و ...) با آیین دادرسی ویژه خود، همچنان مشغول کارند و از یکسو احکام غلط و شدداد درباره زندانیان سیاسی و عقیدتی و مخالفان با خودکامگی و استبداد، صادر می کنند و از سوی دیگر متجاوزان و متجاسران به حقوق مردم را از مجازات مصون می دارند؛ پرونده قتل های زنجره ای پس از ده ماه همچنان مدفون می ماند؛ نقدی و دیگر شکنجه گران و چماقداران نه تنها مجازات نمی شوند که در مقام های خود باقی هستند؛ فاجعه آفرینان کوی دانشگاه تهران بسر خلاف صریح گزارش کمیته تحقیق نه راهی زندان می شوند و نه حتی مورد تعقیب قضایی قرار می گیرند، اما کشتک خورده ها، غارت شده ها و صدها تن دانشجو و غیردانشجوی دیگر که به جرم شرکت در تظاهرات بازداشت شده اند باز هم پشت درهای بسته دادگاه های انقلاب در تهران و تبریز محکوم می شوند و رهبرپور با اعلام محکومیت عده ای از آنان و از جمله چهار تن از آنان به اعدام، رییس قوه قضاییه را در مقابل عمل انجام شده می گذارد و در واقع در عرصه شطرنج قدرت سیاسی او را مسات می کند تا وی ناگزیر از تعقیب «سیاست قضایی» سلف خود بشود، ترقیع دارد که مردم به چنین دستگاهی اعتماد کنند؟!

چنین قوه قضاییه ای مرکز فساد و دسته بندی و باندبازی و تسویه حساب سیاسی و عقیدتی و اهرم و ابزار سرکوب و اختناق است و هیچگونه شباهت و قرابتی با نهادی که به تعبیر شما وظیفه دار «حفاظت از حقوق و امنیت فردی و اجتماعی و برقراری عدالت در جامعه» می باشد، ندارد. تا رییس قوه قضاییه نخواهد و یا نتواند، به اصل حکومت قانون عینیت بدهد و سیاست یک بام و دو هوا، به اعتبار اینکه قانون بایستی درباره موافق حکومت، موافق ولایت فقیه، موافق فلان جناح و ... اجرا شود و یا در باره مخالف آنها، همچنان به مرحله اجرا گذارده شود، تغییر اشخاص و مهره ها وافی به مقصود و چاره ساز نخواهد بود و در بر همان پاشنه دو دهه گذشته خواهد چرخید!

به موازات اجرای اصل حکومت قانون و از جمله اصل صلاحیت عام دادگاه های عمومی و انحلال دادگاه های اختصاصی (دادگاه های انقلاب، دادگاه ویژه روحانیت) و تحدید صلاحیت دادگاه های نظامی به جرایم مربوط به وظایف خاص نظامی یا انتظامی، تصفیه دادگستری از کسانی که در کشتار و شکنجه و تجاوز به حقوق مردم چه به عنوان حاکم شرع یا «قاضی» چه به عنوان مامور و عامل اجرایی در دادرسراها و دادگاه های انقلاب، وزارت اطلاعات، سپاه پاسداران، کمیته ها و ... شرکت داشته اند، همچنین عناصر فاسد، از نظر مالی و اخلاقی، که دادگستری را آنچنان از حیثیت و منزلت و اعتباری که باید داشته باشد تهی و خالی کرده اند که هرگز و حتی پیش از مشروطیت، این چنین در منجلاب فساد و رشوه خواری و حکم فروشی و زدو بند علنی غوطه ور نبوده است، بایستی بدون هیچگونه ملاحظه سیاسی، عقیدتی، فرقه ای، محفلی ... تصفیه شوند. اصل تخصیص حقوقی و قضایی داوطلبان کسوت قضا مشروط بر اینکه آنان متخلق به اخلاق و فضایل انسانی و حسن شهرت اجتماعی و آزادی و استقلال رای از صاحبان قدرت، اعم از سیاسی و اقتصادی، هم باشند بایستی تنها و تنها ملاک انتخاب قاضی باشد و کسانی که واجد چنین شرایط و مقدماتی نیستند، هر چند که آیت الله و حجت الاسلام و جامع معقول و منقول باشند، از قوه قضاییه طرد شوند و مسئول و متکفل مقامها و سمت های دیگر گردند.

آیا رییس جدید قوه قضاییه می خواهد و یا می تواند و مجاز است که به چنین تحولی در قوه قضاییه ایران دست یازد، آینده نشان خواهد داد.

ریشه اختلافات منتظری با دستگاه حکومتی در کجاست؟

تلاش امیر انتظام برای انحلال مجلس خبرگان به جایی نرسید، اما این تلاش کینه بسیاری از روحانیون را برانگیخت. کینه‌ای که هنوز ادامه دارد و باعث شده که امیرانتظام سالها در زندان باشد. همانطور که ذکر شد، طالقانی به اشتباه خود در مورد مجلس خبرگان پی برد، چه او خود کتاب نایینی را به چاپ رسانده بود و از دعوای مشروطه و مشروطه به درستی شناخت داشت. متأسفانه طالقانی بسیار زود از دنیا رفت و شاید اگر بیشتر زنده می ماند، شاهد رودررویی آشکار او با آیت الله خمینی می شدیم.

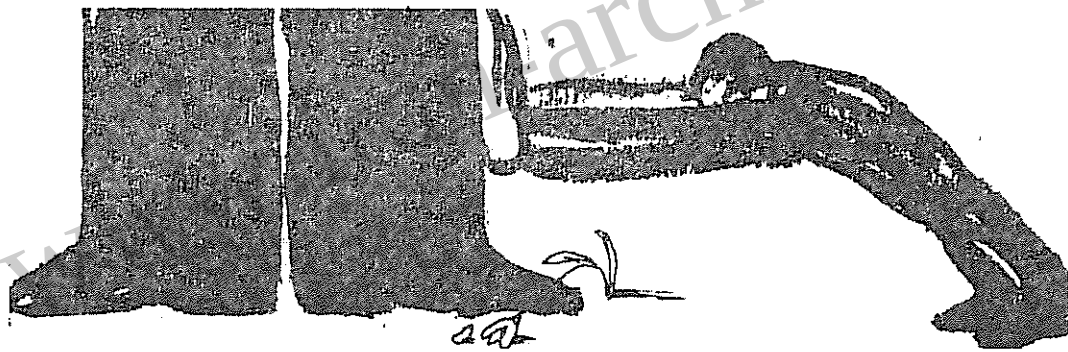
و اما روحانی صاحب نفوذ دیگر، یعنی آیت الله منتظری، به اتفاق بهشتی و آیت که حقوقدان بود در هیئت رهبری مجلس خبرگان قرار گرفت و تئوری ولایت فقیه که بیشتر از سوی حزب زحمتکشانیهای مسلمان مثل آیت مطرح می شد، با کوششهای منتظری توجیه و مبنای فقهی یافت.

در سالهای اول انقلاب، در طیف نیروهای متمایل به آیت الله خمینی، دو گرایش علیرغم پاره‌ای اختلافات به هم نزدیک بودند: گرایش کروبی، محتشمی، خونیسی‌ها و مجاهدین انقلاب اسلامی از یکطرف و گرایش جمعیت مومنه، توابین حجتیه و زحمتکشانیهای مسلمان حول آیت و زواره‌ای و جاسبی، رفسنجانی و بهشتی همواره می کوشیدند میان این دو گرایش اختلاف ایجاد کنند. اما در طیف طرفداران خمینی گرایش دیگری نیز وجود داشت که به هیچ عنوان حاضر به کنار آمدن باموتلفه، توابین حجتیه و زحمتکشانیهای مسلمان نبود. این گرایش حول و حوش دفتر آیت الله منتظری حلقه زده بود و ریشه اختلاف میان این دو گرایش بسیار عمیق بود.

با پیروزی انقلاب، آیت الله خمینی که با خصوصیات ویژه خود موفق شده بود همه نیروهای مخالف شاه را حول محور خویش گرد آورد، رهبر بلامنازع انقلاب شد و به تحقق اهداف خویش که شاید برای خودش هم چندان روشن نبود، پرداخت.

در آن ایام، در کنار آیت الله خمینی دو روحانی دیگر نیز بودند که مورد احترام مردم قرار داشتند: آیت الله طالقانی و آیت الله منتظری. هر دو به واسطه خلق و خوی و منش ویژه‌ای که داشتند، از جمله بی‌ریایی و آزادگی از بنو بستهای گروهی، قبیله‌ای و حزبی و نیز به دلیل سالهای مدیدی که در زندانهای رژیم شاه به سر برده بودند، از محبوبیت در میان اقشار مختلف اجتماعی برخوردار بودند.

سیر حوادث، در نخستین بزنگاههای حرکت انقلاب، طالقانی را در مقابل خمینی قرار داد. اما طالقانی از درگیری پرهیز داشت و هنگامی که محمد غرضی، مجتبی طالقانی را دستگیر کرد، آیت الله طالقانی به عنوان اعتراض چند روزی از تهران رفت و سپس با واسطه نزدیکان و برای حفظ وحدت، به تهران بازگشت. خمینی دانسته یا ندانسته وارد جنگ قدرت میان مجاهدین انقلاب اسلامی و به ویژه گروه فلاح با مجتبی طالقانی شده بود. اما طالقانی سکوت اختیار کرد و شاید این سکوت ورق انقلاب را به گونه دیگری چرخاند. طالقانی بعدها هم این سکوت را ادامه داد و تنها گاهی اعتراض خود را به سیر حوادث نشان می داد و مثلاً در مجلس خبرگان بر روی زمین می نشست تا ناراضیاتی خود را نسبت به آنچه می گذشت، بروز دهد. اما شاید شکستن سکوت از طرف او و موضعگیری شفاف می توانست مسیر حوادث را به سمت دیگری سوق دهد.



به تدریج جریانی که بعدها به "راست سنتی" معروف شد، توانست با سازماندهی بهتر، اهرمهای اصلی قدرت را از آن خود کند. در این زمینه قبل از همه صدای محمد منتظری درآمد. او علیه حزب جمهوری اسلامی به تبلیغ پرداخت و تا جایی پیش رفت که بهشتی را راسپوتین خواند. محمد منتظری به خوبی دریافته بود که اختلافی که در حزب جمهوری اسلامی در حال شکل گیریت، به عروج نیروهای راست سنتی در قدرت منتهی خواهد شد و همه گرایشهای دیگر را کنار خواهد زد. مخالفت او با بهشتی از آنجا بود که بهشتی در این ائتلاف درون حزب جمهوری اسلامی، نقش ویژه‌ای داشت.

طیف نیروهای ملی - مذهبی که در این مرحله مهمترین چهره آن ابوالحسن بنی صدر بود، با طیف نیروهای حول آیت الله منتظری به هم نزدیک شدند. این طیف اگر درایت لازم را داشت می توانست در همان زمان نخست وزیری بازرگان، یک بلوک پر قدرت حول او تشکیل دهد. متأسفانه بنی صدر نیز در تضعیف بازرگان کوشید و حوادث بعدی نشان داد که او علیرغم صداقتی

معروف است که می گویند آیت الله خمینی مرتب گوشزد می کرد که کشور بی قانون نمی شود و بایستی قانون جدید وضع کرد. کمیسیون مامور شد تا پیش نویس قانون اساسی را تدوین کند. در این پیشنویس کمتر نشانی از "ولایت فقیه" به چشم می خورد، اما خمینی آنرا پسندیده بود و تنها در یک مورد کوچک - مذهب رسمی - به آن ایراد گرفته بود و گفته بود که آنرا به رفرا ندیم بگذارید. بازرگان با این شیوه به مقابله برخاسته و به آیت الله خمینی یادآوری کرده بود که طبق قراری که در پاریس گذاشته بودند، باید قانون اساسی به تصویب مجلس موسسان برسد و نه به رفرا ندیم گذاشته شود. منظور بازرگان از مجلس موسسان، نهاد گسترده‌ای بود که در آن روحانیون نقش کمتری داشته باشند. سرانجام با وساطت طالقانی میان بازرگان و خمینی توافقی برای یک مجلس کوچکتر صورت پذیرفت که آیت الله بهشتی نام آنرا مجلس خبرگان نهاد. البته طالقانی بعدها فهمید که از این مجلس خبرگان چه چیزی بیرون خواهد آمد.

که در امر دموکراسی داشت و دارد، جوان تر و کم تجربه تر و ناپخته تر از آن بود که بتواند هدایت یک چنین بلوک مهمی را در یکی از حساس ترین لحظات کشور به عهده بگیرد. چرا که اداره یک کشور با دسته بندیهای کنفدراسیونی و جنبش دانشجویی تفاوت بسیار دارد.

جمعیت مولفه گام به گام قدرت بیشتری گرفت و نیروهای موسوم به خط امام، با اشتباهات سنگینی که در زمینه مخالفت با بازرگان و بنی صدر و منتظری مرتکب شدند، راه را برای قدرت یابی راست سنتی هموار کردند. نخستین درگیری بین طیف منتظری و طیف خط امام و جمعیت مولفه را یکبار دیگر محمد منتظری باعث شد. او در مجلس فریاد زد "گروگانها را آزاد کنید و نگذارید با شکست کارتر در انتخابات، دنیا به دست جمهوریخواهان آمریکا بیفتد، دنیا را به فاشیسم نکشاند". محمد منتظری بر این اعتقاد بود که اگر جمهوری اسلامی بتواند گروگانها را در دوران حکومت کارتر آزاد کند، برگ برنده انتخابات آمریکا را در اختیار دموکراتها گذاشته است و مخالفین آنها شکست خواهند خورد. بعدها شایع شد که کرویسی، موسوی و رفسنجانی در یک هم پیمانی با جمهوریخواهان آمریکایی عمل کرده اند تا گروگانها را بعد از شکست کارتر آزاد سازند.

از سال ۶۱ اختلافات میان طیف منتظری و ائتلاف طیف خط امام و مولفه در مورد سیاست جنگ بالا گرفت. آیت الله منتظری پس از آزادی خرمشهر خواستار پایان جنگ شد، اما نیروهای چپ سنتی در طیف خط امام و همراهان بازاری آنها در مولفه، بر طبل ادامه جنگ و سرنگونی صدام می کوفتند و در عرصه داخلی نیز ششیدها طرفدار محمود کردن آزادیهای دموکراتیک و به ویژه "نهضت آزادی" بودند.

مقارن همین زمان که جنگ شدت گرفته بود و زندانهای سرتاسر ایران مملو از جوانان بود و اسدا الله لاجوردی در اوین بیداد می کرد، بیت آیت الله منتظری به تدریج به محل مراجعه و شکایت خانواده های زندانیان سیاسی و محل تجمع کسانی تبدیل می شد که خواهان اصلاحاتی در امور کشور بودند. تدریجاً نزدیکی میان طیف منتظری و شخصیتهای ملی - مذهبی چون دکتر سامی، دکتر پیمان و جریاناتی چون نهضت آزادی بیشتر می شد و شخص آیت الله منتظری بسیار می کوشید که ضرورت عدم فشار به مردم را توضیح دهد. اما با قدرت گیری روزافزون جمعیت مولفه و همراهی خط امامی ها با آن، هواداران منتظری به تدریج از ارگانها و نهادهای اصلی قدرت میبایست سباه پاسداران و وزارت اطلاعات و غیره تصفیه می شدند. آیت الله منتظری برای ایجاد تعادل می کوشید به نیروهای اسلامی بیرون از ساختار قدرت نزدیک شود و فضاهای تازه ای ایجاد کند.

با زوبندهای پشت پرده ائتلاف چپ سنتی و جمعیت مولفه با جمهوریخواهان آمریکایی، ماجرای سفر مک فارلین به ایران پیش آمد. فشار تبلیغاتی دفتر آیت الله منتظری برای افشای این نزدیکی افزایش یافت. یکی از مبتکران این نزدیکی، فردی بود به نام هادی نجف آبادی که پیش از این با دفتر منتظری و شخص محمد منتظری بسیار نزدیک بود و دستی در وزارت امور خارجه داشت و قبل از انقلاب در پاکستان بود و در آنجا با محافل حزب مسلم لیگ ارتباط داشت. او در این ارتباط آماج تبلیغاتی دفتر منتظری قرار گرفت و سرانجام مهدی هاشمی برادر داماد آیت الله منتظری کوشید با گرفتن مک فارلین، بازی جمهوریخواهان آمریکایی با محافل هیئت حاکمه جمهوری اسلامی را برهم زند. مهدی هاشمی در لبنان و فلسطین با محافل نزدیک به دموکراتهای آمریکایی پیوندهایی داشت و نزدیکیش به منیر شفیق اظهار من الشمس بود. این ماجرا به آنجا کشید که دفتر منتظری مورد غضب واقع شد و ضربه خورد و چهره های فعال آن چون مهدی هاشمی و امید نجف آبادی دستگیر و اعدام شدند. من داستان این ماجرا را قبلاً در مقاله "هدفی ها چه اهدافی را دنبال می کردند" (راه آزادی شماره ۶۰) آورده ام. چپ سنتی (روحانیون مبارز و مجاهدین انقلاب اسلامی) که دامن شعار ضدامپریالیستی می دادند، هرگز روشن نکردند که نقش آنها در ماجرای سفر مک فارلین و زوبندهای پشت پرده با جمهوریخواهان آمریکایی و ماجرای گروگانها که سرانجام به پیروزی ریگان منجر شد، چه بوده است.

پس از این ماجرا، باند کرویسی - احمد خمینی - انصاری که نفوذ زیادی روی آیت الله خمینی داشتند، با کمک ریشهی، فلاحیان و رازیانی زمینه ساز فشار بیشتر بر روی دفتر منتظری و شخص او شدند. اما قبول قطعنامه سازمان ملل برای پایان جنگ، کسانی را که خواستار جنگ جنگ تا پیروزی و سقوط صدام بودند، به موضع تدافعی کشانده بود. برای این نیروها ضروری بود

که با ایجاد رعب و وحشت و وضعیت اضطراری، از تلاخی شکست سیاست جنگی خود بکاهند و نگذارند صدای مخالفین بلند شود. از همین رو بود که موضوع "پاکسازی زندانها" و قتل عام زندانیان سیاسی در دستور کار آنان قرار گرفت. بسیاری از زندانیان آزاد شده دوباره خواسته شدند و مورد بازجویی قرار گرفتند. رادیو و تلویزیون مرتب موضوع حرکت گروههای به اصطلاح ضدانقلاب را مطرح می کردند و به زمینه سازی کشتار می پرداختند. سرانجام هیئت چندنفره مرکب از رازیانی، نیری و اشراقی که در ترکیب خود نیز نشانگر ائتلاف نیروهای چپ سنتی و راست سنتی بودند، برای پاکسازی زندانهای کشور تشکیل شد و فاجعه اعدام هزاران زندانی در زندانهای کشور به وقوع پیوست.

آیت الله منتظری بار دیگر به مخالفت برخاست. او در نامه ای به صراحت نوشت که وزارت اطلاعات شما از ساواک بدتر است و در هیچ جای دنیا زندانی بی دفاع را نمی کشند که شما کشتید. در این رابطه تیم فلاحیان - ریشهی - سعید امامی (اسلامی) از یکسو و تیم انصاری - محتشمی - کرویسی - احمد خمینی از سوی دیگر و در هم پیوندی با هم کوشیدند به اصطلاح غاشله منتظری را خاتمه دهند و سرانجام هم او را از قانم مقامی رهبری کنار گذاشتند. البته بعدها روشن شد که نامه ای که منتظری برای سران سه قوه نوشته بود، سر از خارج از کشور و رادیو بی بی سی در آورده بود و آیت الله خمینی آنرا علامت نزدیکی آیت الله منتظری به نیروهای مخالف جمهوری اسلامی ارزیابی کرده بود. ولی آیت الله منتظری و پسرش بعدها صریح اعلام کردند که این نامه را به هیچکس جز سران سه قوه نداده اند و احتمالاً تیم انصاری - احمد خمینی یا فلاحیان - سعید امامی برای خراب کردن منتظری و گسستن آخرین پیوندهای او با خمینی این زحمت را متقبل شده بودند!

بعد از مرگ آیت الله خمینی، عملاً تسویری حکومتی ولایت فقیه از موضوعیت افتاد، چه حجت الاسلام خامنه ای نه فقیه بود و نه آنچنان از فرهیمنی برخوردار بود. لذا با وصله پینه کردن این تسویری، آیت الله فرتوت و از کار افتاده ای را به نام اراکی به نام مجتهد فقهی و حجت الاسلام خامنه ای را به عنوان رهبر سیاسی برگزیدند و خود عملاً به جدایی امور فقهی از سیاسی صحنه گذاشتند.

تلاش برای دولتی کردن حوزه های علمیه، بار دیگر به رویداد رویی روحانیون دولتی با دفتر منتظری منجر شد. آیت الله منتظری صریحاً گفت که حوزه های علمیه همیشه مستقل از دولت بوده اند و اینک نیز باید مستقل میمانند.

فضای ایجاد شده پس از دوم خرداد، آرایش جدیدی در نیروهای سیاسی جمهوری اسلامی ایجاد کرد. آیا نیروهای چپ سنتی (روحانیون مبارز به ویژه کرویسی، انصاری، محتشمی، صانعی، اردبیلی و مجاهدین انقلاب اسلامی به ویژه بهزاد نبوی، سلامتی، آرمین) از گذشته پند گرفته اند و دست از دشمنی با نهضت آزادی و آیت الله منتظری برداشته اند یا خیر؟ حوادث اخیر نشان می دهد که متأسفانه اینان کساکان بر خطای خود پای می فشارند و هنوز با جریان راست سنتی سنخیت بیشتری حس می کنند تا با منتظری و یا نهضت آزادی. شاید هم نشنگی قدرت امکان پندگیری از حوادث را ضعیف می کند و جلوی بازبینی سیاستهای گذشته را می گیرد. قطعاً نقش کرویسی، محتشمی و انصاری در خطاهای نیروهای خط امام نسبت به آیت الله منتظری بیشتر از دیگران است. اما آنچه که در این میان به شخص آیت الله منتظری مربوط می شود اینست که آیا ایشان هم هنوز فکرمی کنند که ولایت فقیه منبای جدی فقهی دارد و قابل دفاع است، یا در این زمینه تجدید نظر نموده اند؟

تسلیم

با کمال تأسف مطلع شدیم که دوست گرانمایه آقای حسن شریعتمداری، در غم از دست دادن مادر خویش سوگوارند. ما این ضایعه را به ایشان و همه بازماندگان تسلیم می گوئیم و خود را در غم آنان شریک می دانیم.

هیئت تحریریه راه آزادی

به مناسبت آغاز سال تحصیلی جدید

بیست میلیون نفر به کلاس های درس می روند!

۶ تا ۱۹ ساله جامعه ما به سر کلاس درس می روند، در حالیکه این نسبت در سال ۱۳۵۷ از ۶۰ در صد تجاوز نمی کرد. برابر آخرین داده ها (سال ۱۳۷۷)، حدود ۹۶ در صد کودکان واجب التعليم و ۸۲ درصد نوجوانان ۱۰ تا ۱۴ ساله ایران، به آموزش دسترسی دارند.



جنبه بسیار منفی در رشد انفجارگونه تعداد دانش آموزان، افت چشمگیر کیفیت آموزشی و گسترش دامنه کمبودها و مشکلات از کلاس و معلم گرفته تا کتاب و دفترچه و مبداء و خودکار بوده است. مدارس ایران طی دو دهه گذشته از امکانات مادی و نیروی متناسب با رشد کمی تعداد دانش آموزان برخوردار نبوده اند. بسیاری از مدارس ایران به صورت دو یا سه نویته اداره شده اند و تنها از سال گذشته مدارس سه نویته از برنامه وزارت آموزش و پرورش حذف شده اند، بر اساس آمار رسمی ۵۶ در صد کلاسهای کنونی دو نویته است و در مجموع به بیش از ۲۰۰ هزار کلاس جدید نیاز است تا مدارس دو نویته از میان برداشته شوند (روزنامه همشهری، ۲۴ آذر ۱۳۷۷). همین مشکلات درباره تامین معلم مورد نیاز برای مدارس به ویژه در دبیرستانها، یا چاپ کتب درسی و سایر امکانات آموزشی صدق می کند. با توجه به ورود امواج جدید دانش آموز به دوره راهنمایی و دبیرستان در سالهای آینده، ما حتی شاهد تشدید بحران کنونی نیز خواهیم بود.

یکی از شاخص های بحران کنونی، کاهش نسبی بودجه آموزشی ایران است. در دو دهه گذشته بودجه آموزشی ایران به ریال ثابت حدود ۳۰ درصد کاهش یافته است. این در حالیست که تعداد دانش آموزان ما دو و نیم برابر شده است. در سالهای ۱۳۶۰ به دلیل مسئله جنگ و نیز رشد شدید تعداد دانش آموزان، بودجه سرانه آموزش به طور منظم سیر نزولی داشت و افزایش نسبی بودجه آموزش در سالهای اخیر نتوانسته است افت چشمگیر گذشته را جبران کند.

کمبود منابع مالی، دولت را به ناچار به سوی یافتن منابع جدید مالی برای تامین هزینه های آموزشی سوق داد. راه آسان و قابل دسترسی اولیه، احیای مجدد بخش خصوصی در مدارس ایران بود. از چند سال پیش به این سو مدارس غیر انتفاعی در شهرهای بزرگ به تدریج گسترش می یابند و امروزه حدود ۵ در صد دانش آموزان ایران به ویژه در بخش متوسط در اینگونه مدارس تحصیل می کنند. مدارس خصوصی که گاه با شهریه های بسیار سنگین اداره می شوند، نابرابری اجتماعی در زمینه برخورداری از امکانات آموزشی را بیش از گذشته تشدید می کنند.

با آغاز سال جدید تحصیلی، زنگ مدارس و دانشگاهها برای بیستمین سال در جمهوری اسلامی به صدا درآمد و بیش از ۲۰ میلیون دانش آموز و دانشجو به کلاسهای درس رفتند. سال جدید تحصیلی را دانش آموزان ایران با همان مشکلات شروع می کنند که نظام آموزشی ایران در سالهای پیش با آنها دست به گریبان بوده است. کمبود جا و مدرسه به ویژه در مناطق دور افتاده، گسترش بخش خصوصی در آموزش، مدرسی که با اخذ شهریه های کلان خدمات تحصیلی با کیفیت بسیار متفاوت با مدارس دولتی ارائه می دهند، گرانی و کمبود لوازم تحصیلی و یا نبود و کمبود معلم مسائلی هستند که تحصیل بچه ها را به مسئله ای غامض و دشوار برای خانواده ها تبدیل کرده اند. چه بسا جوانان که به دلیل همین مشکلات بر شمار، عطای مدرسه رفتن را به لقایش می بخشند و روانه بازار کار و یا خانه نشین می شوند. اما در این میان شاید مشکلی که برای جوانان بیش از کمبودها آزار دهنده اند، فشارها و محدودیت هایی است که در مدرسه علیه آنها به ویژه در محیط های آموزش دخترانه اعمال می شوند. برخوردها و محدودیت های تنگ نظران و ضد تربیتی که در عمل بخش بزرگی از جوانان را در برابر فرهنگ و ارزشهای تحمیلی از بالا قرار می دهد.

در مقایسه با بسیاری از کشورهای دیگر دنیا، نظام آموزشی ایران در دو دهه گذشته تحولات بسیار اساسی را پشت سر گذارده است. این تحولات هم جنبه های کیفی و مسائل مربوط به محتوای آموزشی و روابط نهاد آموزش با خانواده و دیگر نهادهای اصلی جامعه مانند نهاد سیاست یا دین را در بر می گیرد و هم جنبه های کمی که به رشد پر شتاب تعداد دانش آموزان و دانشجویان در دوره های مختلف تحصیلی مربوط است.

رشد انفجاری نظام آموزشی ایران

در سالهای پس از ۱۳۵۷ مدارس ایران با رشد بیسابقه و انفجاری مواجه بوده اند. به طوری که تعداد دانش آموزان مدارس از حدود ۸ میلیون نفر در سال ۱۳۵۷ به ۱۹ میلیون در سال جاری رسیده است (نرخ متوسط رشد ۵/۵ در صد در سال). این رشد پر شتاب به ویژه دوره راهنمایی و دبیرستان را در بر می گیرد که در سالهای گذشته با رشدی حدود ۸ درصد در سال، تعداد دانش آموزان خود را ۴ برابر افزایش داده اند (تعداد دانش آموزان در سال ۱۳۷۸ به حدود ۶ میلیون نفر بالغ می شود که ۴ برابر سال ۱۳۵۷ است). در کنار رشد بسیار چشمگیر تعداد دانش آموزان باید به فعالیتهای سوادآموزی بزرگسالان نیز اشاره کرد که افزایش سریع نرخ سوادآموزی را به دنبال آورده است. اکنون در ایران بیشتر از ۸۰ درصد جمعیت بالاتر از ۶ سال باسوادند در حالیکه این نرخ در سال ۱۳۵۷ چیزی حدود ۴۸ درصد بود.

افزایش انفجاری شمار دانش آموزان در ایران را باید نتیجه دو عامل بسیار مهم دانست. نخست رشد دائمی و چشمگیر تقاضا برای بخشهای مختلف آموزشی به ویژه در مناطق و یا برای گروههای اجتماعی که در گذشته های دورتر مسئله تحصیل بچه ها به دلایل گوناگون چندان جدی گرفته نمی شد و در بحث های اقتصادی مربوط به آموزش، تحصیل "مصرفی" تلقی می شد که موج مصلحت جویی را به دنبال می آورد. افزایش تقاضا برای دوره متوسطه و عالی نتیجه مستقیم رشد آموزش در دوره ابتدایی و بالا رفتن سطح سواد در جامعه و همه گیر شدن فرهنگ تحصیل در میان گروههای وسیع مردم است. عامل مهم دوم در رشد انفجاری نظام آموزشی افزایش سریع جمعیت در سالهای ۱۳۶۰ شمسی است که تقاضا برای آموزش و کلاس را در حد بی سابقه ای بالا برد. رشد بسیار پر شتاب تعداد دانش آموزان، سبب تغییرات جدی در پوشش آموزشی در ایران شده است. امروز بیش از ۸۰ در صد جمعیت

کاهش نابرابری های آموزشی

گسترش مدارس غیر انتفاعی (خصوصی) هر چند بر نابرابری های موجود در آموزش ایران می افزاید، اما در مجموع رشد کمی پر شتاب تعداد دانش آموزان در دوره های مختلف، برخی از نابرابریهای تاریخی مهم میان دختران و پسران، میان شهرها و روستاها و میان استانهای مختلف کشور را به شدت کاهش داده است.

یکی از ابعاد مهم رشد کمی آموزش در ایران، پیشرفت چشمگیر دختران علیرغم همه محدودیت هایی است که علیه زنان در ایران اعمال می شوند. در سطح کل جامعه دختران و زنان با گامهای شتابان به سوی برابری با مردان در زمینه برخورداری از امکانات آموزش می روند و شاخص برابری زن و مرد از حدود ۶۰ در صد در سال ۱۳۵۵ (۱۰۰ درصد به معنای برابری کامل است) به ۸۷ در صد در سال ۱۳۷۵ رسیده است و در برخی مناطق شهری، در عمل دختران و پسران از پوشش آموزشی یکسانی برخوردارند. رشد دختران دانش آموز ایران طی بیست سال گذشته به طور متوسط یک و نیم برابر پسران بوده است، به طوری که در صد دانش آموزان دختر در کل جمعیت مدارس ایران، از ۲۸ در صد در آستانه انقلاب به ۴۷ در صد در سال ۱۳۷۶ رسیده است. در سطح متوسطه، دختران از نظر کمی در شرایط برابر با پسران قرار دارند و برای نخستین بار در تاریخ ایران، تعداد فارغ التحصیلان دختر در دوره متوسطه و قبولشدگان دانشگاه، از پسران پیشی گرفته است.

رشد کمی در آموزش موجب کاهش نابرابری میان مناطق شهری و روستایی هم شده است. امروز ۸۲ در صد کودکان ۶ تا ۱۴ ساله ایران در روستاها به مدرسه می روند و این نسبت در شهرها ۹۴ در صد است. از چهل سال پیش به این سو فاصله شاخص های آموزشی در شهرها و روستاها روندی نزولی داشته است و در سالهای اخیر به پایین ترین حد خود رسیده است.

سرانجام اینکه شکاف نسبی میان مناطق مختلف کشور به تدریج کم شده است. ما در ایران می توانیم استانها را از نظر برخورداری از امکانات آموزشی به سه گروه مختلف تقسیم کنیم. استانهای با امکانات آموزشی بسیار زیاد (تهران، اصفهان، سمنان، یزد و گیلان)، استانهایی که امکاناتی در شاخص های متوسط ملی دارند و بالاخره استانهایی که از امکانات آموزشی بسیار کمتری نسبت به بقیه برخوردارند (سیستان و بلوچستان، کردستان، آذربایجان غربی، هرمزگان و ...). در طول بیست سال گذشته رشد پوشش تحصیلی در استانهای گروه سوم و گروه متوسط به مراتب بیشتر از استانهای گروه اول بوده است و در نتیجه از فاصله میان مناطق مختلف بسیار کاسته شده است. اما اگر ما همه متغیرهای تفاوت را با یکدیگر یکجا جمع کنیم، فاصله و شکاف میان نوجوانان و جوانان ساکن مناطق دور افتاده، با استانها و شهرهای پیشرفته به نحو چشمگیری افزایش می یابد. برای مثال دختری که در روستایی واقع در سیستان و بلوچستان به سن ۶ سالگی می رسد، فقط می تواند به طور متوسط ۵ سال امید تحصیل داشته باشد، در حالیکه همین شاخص برای پسر و دختر ساکن تهران ۱۲ سال است (تا پایان دوره پیش از دانشگاه).

نکته ای که در توضیح نابرابری های آموزشی نباید فراموش شود، رابطه ایست که میان سطح آموزش و میزان نابرابری وجود دارد. ما هر چه در هرم آموزشی به سوی بالا حرکت کنیم، به شکاف میان گروههای مختلف اجتماعی افزوده خواهد شد. به طوری که اگر برای دسترسی به مدرسه ابتدایی بخت جوانان بلوچستانی ۳۰ در صد کمتر از جوانان تهرانی است، در دوره دانشگاه این شکاف به بیش از ۴۰۰ در صد می رسد.

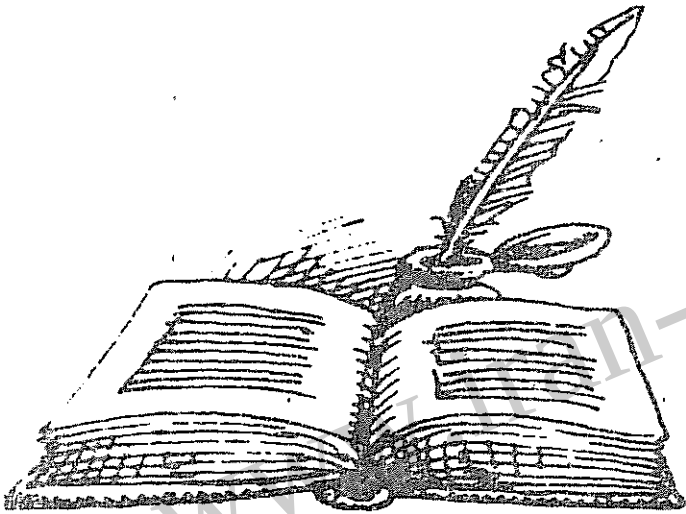
در این میان پدیده ای که شاید بتواند در سالهای آینده به عنوان عامل مثبت در کاهش بحران و کمبودها و نیز تخفیف نابرابریها عمل کند، افت بسیار چشمگیر رشد جمعیت و ورود ایران به دوره جدیدی از رفتارهای جمعیتی است که خانواده های ۳ و ۴ نفره به الگوی خانواده شهری ایران تبدیل می شود. اولین پیامد کاهش نرخ رشد جمعیت (کمتر از ۱ / ۸ درصد) در شرایط فعلی توقف و حتی کم شدن تقاضا برای آموزش ابتدایی است. این پدیده به نظام آموزشی فرصت می دهد به جای تلاش دائمی برای جذب گروههای جدید به مدرسه، توجه خود را به کیفیت آموزش نیز مبذول کند.

اسلامی کردن نظام آموزشی

مهم ترین نکته ای که در دگرگونی های ژرف ۲۰ سال گذشته باید مورد توجه قرار گیرد، تلاش گسترده ای است که در جهت سیاسی و دینی کردن محتوای آموزش به کار رفته است. سمت اصلی اصلاحات به گفته دست

اندرکاران نظام، تبدیل مدرسه به نهادی کارا برای تربیت شهروند جامعه اسلامی است. در قانون اهداف و وظایف وزارت آموزش و پرورش مصوب ۱۳۶۶ شورای انقلاب فرهنگی، در موارد متعددی به اهمیت آموزش اسلامی دانش آموزان در جهت تحکیم و تقویت مبانی اعتقادی و معنوی دانش آموزان اشاره شده و تقدم تزکیه بر تعلیم مورد تاکید قرار گرفته است.

بازتاب این سستگیری را می توان در تغییرات بسیار اساسی دید که به برنامه های درسی مدارس و محتوی آموزش مربوط می شوند. به طور مثال در دوره راهنمایی حدود یک سوم ساعات درس به نوعی به مسائل ایدئولوژیک، سیاسی و دینی پرداخته می شود. درباره مضمون کتب درسی پژوهشهای پرشماری در داخل و خارج کشور انجام شده است که همگی بر روی یک نکته اساسی توافق دارند و آنهم جهت گیری ایدئولوژیک و سیاسی مطالب آنهاست. همین امر سبب شده است که بسیاری از مطالب درسی برای بچه ها جذابیت لازم را نداشته باشد و در میان آنان واکنش بسیار منفی هم به دنبال آورد. بخشی از شکاف عمیق جوانان با نهاد سیاسی و ایدئولوژی و ارزشهای آن ناشی از سرخوردگی از تجربه آموزش آنان است. در حقیقت مطالب درسی، الگوهای رفتاری تحمیلی، ارزشها و هنجارهایی که از سوی نظام ترویج می شوند و یا قهرمانان کتابهای درسی، ارتباط بسیار کمی با دنیا، ذهنیتفضاها و فرهنگ امروزی جوانان در ایران یا هر جای دیگر دنیا دارند. در کتابهای درسی ایران صحبت از بلال حبشی، زبیر، ابوطالب، نوح، یعقوب، فرعون، موسی، سلمان فارسی، معاویه، یزید و ... است. در حالیکه جوانان ما با این دنیا، فضا و تصاویر بیگانه اند و حتی آنها را مورد تمسخر قرار می دهند. قهرمانان و الگوی نوجوانان و جوانان: رونالدو، زیدان، اوتسن، علی دایی، مهلوی کیا، فروغ فرخزاد، شاملو و ... هستند.



اینچنین است که بخش بزرگی از جوانان یا دنیای مدرسه و نضاها و فرهنگ، ر ارزشهایی که از بالا به صورت آمرانه و خشن و خشک به آنها تحمیل می شود، خونی گیرند و به دنیاهای دیگر پناه می برند و فرهنگ غیر رسمی و موازی از قدرت بسیار بیشتری در برابر فرهنگ رسمی دولتی برخوردار می شود. خانواده، محله، گروه همبازی، رسانه های جمعی خارجی، مجلات و کتابها و فیلمها فعالانه در شکل گیری و تکوین و تشدید این تضاد و دوگانگی مشارکت می کنند و حتی در برابر مدرسه الگوهای رفتاری و یا هنجاری به کلی متفاوتی عرضه می کنند.

چندگانگی محیط هایی که دانش آموزان با آنها سر و کار دارند و در برخورد با آنها تجربه اجتماعی و شخصی خود را شکل می دهند و نیز درونی کردن خصوصیات که این دسته از جوانان را ناگزیر می کند خود را با شرایط بسیار متضاد انطباق دهند، اثرات بسیار منفی بر ذهنیت و رفتارهای آنها بر جای می گذارد. جوان امروزی به ناچار در عمل برخوردهای دفاعی را می آموزد و درونی می کند و این چندگانگی، تظاهر، بیگانگی با خویشتن یا با محیط بیرونی به بخشی از شخصیت و هویت او بدل می شود و این بزرگترین لطمه ای است که دخالت آمرانه سیاست و مذهب در محیط های آموزش به تربیت و باروری نسل آینده وارد می کند و دود ناشی از این کارکرد نا بهنجار و بسیار منفی مدرسه، به چشم جوانان و همه جامعه خواهد رفت.

گزینش و یادداشت: مانی پژمان

تحت عنوان "موسوی تبریزی کیست؟" این نشریه می نویسد: "آقای موسوی تبریزی اگر قصد دارد دوباره جزو صحنه گردانها شود، با اتخاذ مواضع بلامعارض شروع کند تا فعلا گذشته او مورد مناقشه قرار نگیرد. گذشته ای که نه اخلاقاً و نه به لحاظ سیاسی، قابل دفاع نیست." نشریه "صبح" سپس با ژستی انساندوستانه، در توضیح این گذشته می افزاید: وی مدت چند سال در اوایل دهه ۱۳۶۰ دادستان کل کشور بود و به دلیل ارتکاب اعمال نامتناسب با شان دینی، روحانی و مسئولیت خود، توسط حضرت امام (ره) از دادستانی اخراج شد و برای مدت‌ها از سوی اقوام و فامیل خود نیز طرد شد. موسوی تبریزی در زمان تصدی مسئولیت خود، تجسم خشونت به مفهوم واقعی آن علیه مخالفین و منتقدین نظام بود و موجب اعدام صدها نفر از افراد منافع و محارب را فراهم ساخت. وی تجسم خشونت افسار گسیخته علیه اعضا و هواداران حزب جمهوری خلق مسلمان و مدافعان شریعتمداری شد."

نشریه "صبح" که خود امروز از توجیه گران اصلی خشونت علیه دگراندیشان است، بلافاصله از ترس اینکه مبدا این سطور حمل بر دفاع از مخالفین جمهوری اسلامی شود، نقاب از چهره می گیرد و می افزاید: "البته ما اصل را بر این می گذاریم که همه آن خشونت‌ها - که نظیر آن هرگز در دوران جمهوری اسلامی سابقه نداشت - درست بوده و انشا الله خلاف شرع مرتکب نشده باشد."

"صبح" اضافه می کند: "موسوی تبریزی مدتی است که با استشمام "بوی کباب" مجدداً به مطرح کردن خود پرداخته است. اما این بار نه در حیات فردی که تجسم خشونت است بلکه یک چهره لیبرال مدافع حقوق و آزادیهای فردی، جامعه مدنی و کرامت انسانی! موسوی تبریزی دیگر موسوی تبریزی سالهای ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ نیست که در برخورد با معاندین نظام، تنها به احکام اسلام پیانیدید، بلکه یک روحانی لیبرال دسکرات است که بزرگترین دغدغه ذهنی اش حقوق بشر، نفی استبداد و تساهل و مداراست و در این راه، تا آنجا پیش تاخته است که اگر کسی او را نشناسد، دچار این توهم خواهد شد که وی یکی از پست مدرنیستهای مکتب "لیوتار" و یک نمینست از نوع "سیمون دوبوار" است!"

سیاست یک بام و دو هوا!

هنگامی که وزیر کشور، گزارش شورای امنیت ملی را ارائه نمود، در آن به جای اسامی افراد وابسته به گروههای فشار، چند نقطه گذاشته شده بود. وی در توضیح این مساله خاطر نشان ساخت که "هنوز در دادگاه رسماً این افراد محکوم نشده اند و بهتر آن است که اسامی اعلام نشود." البته این اقدام به خودی خود مثبت است و طبق قانون اصل بر بیگناهی انسانهاست و حرمت و حیثیت افراد باید محترم شمرده شود. اما بدبختانه در جمهوری اسلامی معیار قانونی واحدی وجود ندارد. به همین دلیل تعدادی از دانشجویانی را که در جریان حوادث خونین کوی دانشگاه به جرم اغتشاش بازداشت کرده بودند، بدون محاکمه علنی و قانونی و با زور شکنجه و تهدید، به اقرار تلویزیونی وادار و حیثیت آنان را لکه دار می سازند، اما در مورد چماق کشان حزب اللهی نهایت سعی را می کنند تا قانون خدشه دار نشود!

روزنامه خرداد به تاریخ ۲۷ مرداد ۷۸ در انتقاد به همین سیاست یک بام و دو هوا از جمله می نویسد: "ما هم بنا به فطرت انسانی و به حکم قانون اساسی، دیدگاه وزیر محترم کشور و اعضای کمیته تحقیق شورای عالی امنیت ملی را ارج می نهم و معتقدیم، حیثیت کسانی که در تعرض به حریم کوی دانشگاه شرکت داشته و دستگیر شده اند باید -

اتومبیل ژبان و تریلی ۱۸ چرخ!

در شماره گذشته راه آزادی، در همین صفحه آوردیم که حسین شریعتمداری سرمقاله نویس روزنامه کیهان، به مثابه یکی از افراطی ترین سخنگویان جناح راست حاکمیت، سیاست را به خیابان یک بانه ای تشبیه کرده بود که فقط یک اتومبیل در آن می تواند حرکت کند و هنگامی که یک اتومبیل دیگر از رو به رو می آید باید فرمان را از جا کند و چنان گاز داد و رفت تا آن اتومبیل حساب کار خود را بکند و کنار برود و در واقع خیابان را خالی کند!

روزنامه صبح امروز در ستون دیدگاه خود، به تاریخ ۱۶ مرداد ۱۳۷۸، به این مقاله روزنامه کیهان پرداخته و خطاب به حسین شریعتمداری می نویسد: "بگذریم از این که این آقای فرمان بریده، پشت ژبان نشسته و از مقابلش یک تریلی ۱۸ چرخ در حال آمدن است و بگذریم از این که تا رسیدن به خودروی مقابل خود چند پیچ خطرناک را باید پشت سر بگذارد که بدون وجود فرمان به ته دره سقوط می کند و طبیعتاً سرنشینان چنین خودروهایی به زودی به رفیق محبوب خویش حاج آقا سعید امامی ملحق خواهند شد. با این حال اگر شناس یاری کرد و به تریلی رسیدند رفتار دیگری بروز خواهند داد ... این جماعت هنگامی که با تریلی رو به رو شدند و هیبت و صلابت و استواری آن را دیدند اگر فرصتی به دست آورند فوراً ژبان خود را کنار می کشند و کلاه انگلیسی خود را به علامت احترام در برابر راننده تریلی بر می دارند و در حالی که تا کمر خم شده اند احترامات فائقه خود را ابراز می دارند، همچنان که مخالفان دیروز خاتمی که هنگام ترک ارشاد هلهله مستانه سر دادند، به پاس حضورش در مسند ریاست جمهوری به پا خواسته اند و کرنش می کنند."

فاشگویی های کم سابقه!

با نزدیک شدن انتخابات دوره ششم مجلس اسلامی، جنگ تبلیغاتی شخصیتها و جناحهای سیاسی مختلف علیه یکدیگر نیز ابعاد کم سابقه ای یافته است. موسوی تبریزی از شخصیتهای "خط امامی" که پس از مدتی دوری از صحنه سیاسی، با پذیرش وکالت محسن کدیور، چهره فعالی به خود گرفته است، در گفتگویی با روزنامه "آریا" ۲۵ مرداد ۷۸، و در مذمت توجیهات مصباح یزدی درباره خشونت، اشارات افشاگرانه ای به گذشته سیاسی این اندیشه پرداز جناح راست سنتی نموده و از جمله گفته است: "آیت الله مصباح در سال ۴۲ یکی از کسانی بود که از انقلاب و امام طرفداری نمودند و مدت کمی هم در زندان بودند. بعد از سال ۴۳ آقای مصباح در رابطه با انقلاب و امام حرکتی انجام ندادند. پس از فاجعه ۱۹ دی سال ۵۶ عده ای از طلبه ها که در اعتراض به مقاله ۱۷ دی روزنامه اطلاعات در توهین به امام تظاهرات کرده بودند توسط نیروهای رژیم شهید شدند و مدرسین حوزه تشکیل جلسه دادند و اعلامیه ای نوشتند که قرار شد من از جمعی که در جلسه نبودند، امضا بگیرم. من خودم آن اعلامیه را نزد آقای مصباح بردم که ایشان به من گفتند آقای موسوی، من سال ۴۲-۴۳ در این انقلاب بودم و مبارزه را هم صحیح می دانستم و دنبال هم کردم، حالا دیگر امضا نمی کنم و دنبال این کارها هم نیستم." موسوی تبریزی می افزاید: "اصل آن اعلامیه هنوز نزد من هست که چهل، پنجاه نفر از علما آن را امضا کردند ولی آقای مصباح آن را امضا نکرد."

به دنبال این گفته های موسوی تبریزی، دو هفته نامه "صبح" ارگان به اصطلاح تشویک گروههای فشار، در تاریخ ۳ شهریور ۷۸، در دفاع از مصباح یزدی و در مقام افشاگری متقابل، مقاله ای به چاپ رسانده است

تا زمان قطعیت یافتن جرم آنها در محاکم صالحه از تعرض مصون بماند و نام آنها برده نشود.

این روزنامه می افزاید: "در اطلاعیه هایی که وزارت اطلاعات در روزهای پس از آشوبهای خیابانی منتشر کرد و به دنبال آن در پیاره ای از محافل و مطبوعات از کسانی که به تازگی دستگیر شده بودند، نام برده شد و از ارتباط های آنها با بیگانگان، دریافت کمکهای مالی و لجستیکی از خارجی ها و خارج نشینان و برنامه ریزی گسترده برای برهم زدن نظم و تلاش برای سرنگونی نظام و ... پرده برداشته شد". روزنامه خرداد سپس می پرسد: "این افراد دستگیر شده در کدام دادگاه صالح محاکمه و محکوم شده بودند که بر صفحه تلویزیون ظاهر شدند و ضمن اقرار به همه کارهای کرده و ناکرده، نام کسان دیگری را نیز بر زبان آوردند و برخی مطبوعات هم با لب خوانی از سیما و قافیه گذاری بر نام این افراد به سناریونویسی از ابعاد دسیسه آنها پرداختند؟ آیا آنها صرفنظر از عقاید و اعمال هرچند خلافشان، انسان و دارای کرامت و حرمت نبودند که حیثیت و حرمت خود و خانواده هایشان چنین بی محابا حاکم شد؟".

اقدار گرایان و مبارزه انتخاباتی مجلس ششم

هفته نامه "شما" ارگان جمعیت مولفه اسلامی، در شماره ۲۸ مرداد ۷۸ خود به قلم مدیر مسئول این نشریه اسد الله بادامچیان که از مهره های اصلی جناح راست و تمامیت خواه است، به تحلیل مبارزه انتخاباتی برای مجلس ششم پرداخته و از جمله می نویسد: "اکنون به هنگام نزدیکی به انتخابات دوره ششم مجلس، سه تلاش جدی در حال انجام است: ۱- تلاش همه دلسوزان انقلاب و نظام و مردم و پاسداران آزادی، استقلال و آبادی و عزت و افتخار نظام اسلامی که می خواهند مجلس ششم، مجلسی اسلامی و ولایی و مردمی و شایسته و موثر در رفع مشکلات مردم باشد. ۲- تلاش قدرت طلبان و جناحهای جامعه مدنی و عده ای از مدعیان دوم خرداد که از هم اکنون پنهان نمی کنند که در صدد تصرف خانه ملت هستند و می خواهند مجلس را که عصاره فضایل ملت است مانند بخشهایی از قوه مجریه دقیقاً باندی و یکسویه نمایند و از طریق قانونی کردن خواستههای شدید جناحی و سیاسی خویش، سلطه خود را بر همه جا بگسترانند و در واقع از حالا برای همه مردم متدین و برای ارزشها و مقدسات خط و نشان می کشند و تهدید می کنند. ۳- تلاش طیف سومی که ماموران استکبار و کج اندیشان داخلی و توده های خورده های از ملت هستند، که می گویند با حذف یا بی اثر کردن نظارت استصوابی فقهای عادل و حقوقدانان متعهد شورای نگهبان، و یا با انواع ساخت و پاخت های غریزه، و یا با هزینه های هنگفت تبلیغاتی، اولاً تا آنجا که بتوانند عناصر متعهد و انقلابی و پرتجربه در انقلاب و اداره نظام را نگذارند که به مجلس راه یابند و ثانیاً برای راه یافتن عناصر نفوذی و غیرخودی به مجلس ترفندها را به کار گیرند و در نهایت اگر نتوانستند به این دو مقصود دست یابند، سعی کنند عناصر بی تفاوت و غیرانقلابی در مجلس افزایش پیدا کنند".

بادامچیان در پایان مقاله، خطاب به مردم "بزرگوار و رشید و شجاع" می پرسد: "شما چه مجلسی را برای دوره ششم می خواهید؟ آیا مجلسی که بتواند بازوی پرتوان نظام اسلامی باشد یا مجلسی که با عناصر جنجال آفرین و جناحی یکسویه، و ناتوان از حل مشکلات کشور و مردم، کارها را در سیاسی کاریها و تشنج و جنگ روانی بگذراند. و یا خدای ناکرده مجلسی که با نفوذیهای دشمنان و ورود غیرخودیها، مشکلات عدیده ای را برای نظام و انقلاب و مردم و کشور ایجاد نماید؟".

محافظه کاران، در لیست انتخاباتی اصلاح طلبان حایی ندارند!

روزنامه "اخبار اقتصاد" که به جای روزنامه توقیف شده نشاط منتشر می شود، در تاریخ ۲۵ شهریور ۷۸ گزارشی از سخنرانی سعید حجاریان، در اردوی انجمن اسلامی دانشگاه صنعتی امیر کبیر به چاپ رسانده است. حجاریان عضو شورای مرکزی جبهه مشارکت ایران اسلامی، مدیر مسئول روزنامه صبح امروز و از یاران نزدیک محمد خاتمی، در این سخنرانی از جمله تاکید کرده است که: "ما نمی خواهیم حتی یک کاندیدی مشترک با جناح راست داشته باشیم و جبهه دوم خرداد فهرست کاملاً مستقلی ارائه

خواهد کرد". وی در خصوص حضور احتمالی هاشمی رفسنجانی در انتخابات اضافه کرد: "رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام هم از این امر مستثنی نیست و یا باید جای خود را در لیست راست قرار دهد یا در جبهه دوم خرداد".

حجاریان در باره مجادله مکتوب میان فرزندان آیت الله منتظری و برخی از اعضای مجمع روحانیون مبارز چون کروی و محتشمی، هشدار داد که هر نوع جبهه بندی که جبهه آمریت و مردسالاری را تحت الشعاع قرار دهد، امری مذموم است. او همچنین اظهار امیدواری کرد که این "گهنة دعوا" پایان یابد. سعید حجاریان در باره حکومت دینی در ایران گفت: "نقد قدرت در کشور ما بسیار مشکل است چون از معبر نقد دین می گذرد". او در باره سعید امامی متذکر شد که وی را نخست به او معرفی کرده اند ولی او سعید امامی را رد صلاحیت کرده است.

پایان تاریخ مصرف!

هفته نامه "مبین" به تاریخ ۲۳ مرداد ۷۸ در مقاله ای تحت عنوان "جناح راست زمان شناس نیست"، می نویسد: "مردان ماندگار در تاریخ سیاسی کشورها کسانی هستند که در کنار هر آنچه که لازمه وجود چنین اشخاصی است، از یک خصیصه ویژه نیز برخوردارند و آن زمان شناسی به مفهوم تشخیص اقتضا زمان به عنوان یکی از ابعاد اصلی هر پدیده موفق اجتماعی است. ایستادن در مقابل عامل زمان و انکار و عدم پذیرش اقتضا زمان می تواند علاوه بر تخریب تصویر تاریخی یک مرد سیاسی، مهر انقضا تاریخ مصرف بر نام و برنامه های او نیز بزند. لذا می بینیم بزرگ مردی مانند نلسن ماندلا با ضرب صد در صدی محبوبیت اجتماعی اش، با هوشمندی تمام حتی قبل از اقتضا واقعی زمان، داوطلبانه قدرت را به کسان دیگر وا می گذارد. تاریخ می گوید تمامی ماندگاران خوشنام تاریخ آنانی هستند که در شناخت موقعیت جامعه از نظر اقتضا خاص زمانی، تردیدی به خود راه نداده اند، اگر چه خواست زمان کناره گیری آنها از مسند قدرت بوده باشد".

هفته نامه "مبین" سپس می افزاید: "اما متأسفانه ملت مسلمان ایران با پدیده حیرت انگیزی مواجه شده است. جناح راست نه تنها از استرداد امانتی که به او سپرده اند خودداری می ورزد بلکه با عنادی باور نکردنی و با اعمال خشونت در مقابل خواسته اکثریت مردم می ایستد و میثاقی را که در انتخابات مختلف و سوگند به قرآن کریم در محضر خداوند بسته است عملاً زیر پا نهاده و انکار می نماید. اینجاست که مشاهده می شود زعمای جناح راست خواسته یا ناخواسته از عامل زمان و اقتضا زمان غفلت ورزیده و آنرا در محاسبات خویش دخالت نمی دهند". "مبین" در پایان خاطر نشان می سازد: "تاریخ نشان می دهد هر جریانی که در مقابل عامل زمان بایستد، اگر چه همه اهرمهای دیگر را نیز به تمامی در اختیار داشته باشد، محکوم به شکست است. خواسته امروز اکثریت ملت ایران ایجاد اصلاحات در چارچوب نظام جمهوری اسلامی، مطابق برنامه های اعلام شده رئیس جمهور خاتمی می باشد و اقتضا زمان نیز منطبق برخواست اکثریت ملت است".

ایران آبستن بحران های سیاسی تازه!

محسن آرمین عضو شورای مرکزی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، در گفتگویی با روزنامه صبح امروز ۶ شهریور ۷۸، تصریح نموده است که: "ما با یک واقعیت در عرصه سیاسی روبرو هستیم و آن بخشی از مخالفان تندرو دولت هستند که نشان داده اند به هیچ وجه حاضر به پذیرش قواعد بازی سیاسی نیستند و از هیچ تلاشی برای مخالفت خودداری نمی کنند. بخش تندرو مخالفان دولت همواره مترصد ایجاد بحران است و استراتژی بحران سازی را همچنان دنبال می کند و ممکن است که در آینده شاهد بحران هایی در عرصه سیاسی کشور باشیم".

محسن آرمین می افزاید: "جبهه دوم خرداد و جنبش دانشجویی که بخش مهمی از آن را تشکیل می دهد به این مهم واقف است که مزیت نسبی جبهه دوم خرداد، حرکت و فعالیت در فضای سیاسی آرام است، بنابراین آنچه که امکان وقوع دارد صرفاً برنامه های مطرح شده از سوی مخالفان است که سعی می کنند تا دانشجویان را در شرایط احساساتی قرار دهد و به این ترتیب به اهداف خود برسد و این موضوعی است ←

«که اکثر دانشجویان به آن واقف هستند. از سوی دیگر این مسئولیت متوجه دولت است که به خواسته‌های منطقی و مطالبات معقول جنبش دانشجویی پاسخ مثبت بدهد و زمینه هرگونه سوء استفاده را از احساسات پاک دانشجویان از بین ببرد».

فقیهی که خمس می گیرد، باید دست هم ببرد!

حجت الاسلام غلامرضا حسنی، امام جمعه ارومیه، در خطبه های نماز جمعه این شهر به تاریخ ۵ شهریور ۷۸، افاضاتی فرموده اند که بسیار خواندنیست. او تاکید کرده است: «از ولایت فقیه استنباط می شود که فقیهی که خمس می گیرد، باید دست هم ببرد، حد زناکار هم بزند. برای همین است که آمریکا و اسرائیل با ولایت فقیه مخالفت دارند(!!) و برخی روزنامه نویسه ها در این باره شیطنیت می کنند که کار آنها خلاف عقل و دین است».

حجت الاسلام حسنی همچنین به تکفیر روشنفکران دینی پرداخته و تصریح می کند: «ولایت مال پروردگار و حق صد در صد است. باید بشکند قلم هایی نظیر قلم های دکتر سروش، شریعتی و دکتر عبدالحسینی. دستگاه قضایی باید با مروجین چنین قلم ها و نظایر آنها که با تفسیرهای فوق مقابله می کنند، برخورد کند. این قلم ها می گویند حسین ابن علی (ع) خشونت گرا و لابد جواب دادند که شمر هم آزادی طلب بود. اینها هیچگونه اطلاعات اسلامی ندارند و برخی از این قلم ها با کمال وقاحت حرام خدا را حلال و حلال او را حرام می کنند».

ظرفیت اصلاح پذیری جمهوری اسلامی

«پیام آزادی» روزنامه جدیدالانتشار طرفدار جامعه مدنی، در تاریخ ۲۳ مرداد ۷۸ خود به قلم علیرضا بابایی می نویسد: «در همان روزهای آغاز وقتی پس از اعلام نتایج انتخابات ریاست جمهوری که سید محمدخانی با شعارهای اصلاح گرایانه و با رای قاطع به ریاست جمهوری برگزیده شد؛ دو دیدگاه متفاوت درباره اصلاح طلبی در جامعه کنونی ایران در تقابل قرار گرفت. یک نظر که متعلق به هواداران اصلاح طلب ریسی جمهوری است، معتقد هستند که آقای خاتمی مرفق خواهد شد؛ زیرا اولاً از پیشترانه مردمی توری و حمایت نخبگان و دانشگاهیان برخوردار است و ثانیاً نظام جمهوری اسلامی هنوز ظرفیت اصلاح پذیری را داراست. در مقابل این تفکر امیدوار به اصلاحات، گروههای دیگری قرار دارند که نظری چندان خوش بینانه ندارند. مخالفان جناحی ریسی جمهوری که اعتقادی به اصلاحات ندارند و خواهان تصلب و استاتیک بودن ساختار سیاسی هستند و مخالفان سیاسی نظام جمهوری اسلامی که بیرون از نظام و حاکمیت و با اعتقاد به عدم ظرفیت رفرم پذیری، راهی جز مقابله با آن ارائه نمی کنند».

«پیام آزادی» سپس می افزاید: «گرچه اتفاق نظر بین راستگرایان مخالف اصلاحات که با انگیزه دفاع از انقلاب و جمهوری اسلامی صورت می گیرد و مخالفان نظام، واقعه عجیب و شگفتی است، اما یک نتیجه را در بردارد و آن اینکه نظام جمهوری اسلامی را نظامی معرفی می کند که در مقابل هرگونه تغییر اصلاحی، استاتیک و مقاوم خواهد بود».

این نشریه در پایان تذکر و پرسشی را مطرح می سازد: «از آنجایی که خصوصیت دینامیک بودن و انعطاف پذیری برای یک نظام از محسنات و عامل بقای آن می باشد و در شرایطی که قاطبه ملت ایران در حضور حماسی خود در روز دوم خرداد ۷۶ عزم و اراده جدی خود را برای اصلاحات ابراز داشته است، مقاومت و ممانعت راستگرایان برای انجام این اصلاحات در همسویی ناخواسته با افراطیون بیگانه و مدعی اصلاح ناپذیر بودن نظام، چه معنا و مفهومی می تواند داشته باشد؟».

قتلهای زنجیره ای از منظر خشونت گرایان

نشریه «یالثارات الحسین» ارگان انصار حزب الله، در شماره ۶۰ خود به بررسی قتلهای محفلی از منظر «مصلح انقلاب» پرداخته می نویسد: «اینک روشن شده است که عاملین اصلی قتلها یک هسته مشکوک از عناصر خطاکار و خودسر وزارت اطلاعات بوده اند که ضمن ارتباط با افرادی از بیرون و عوامل خارجی و با هدفهای ضد انقلابی، مرتکب قتل چند تن از مخالفان مردم، نظام و انقلاب شده اند».

این نشریه در رد اتهام از نظام جمهوری اسلامی، در واقع یکبار دیگر به صورت احکام اعدام علیه قربانیان این قتلها پرداخته می نویسد: «فروهر و همسرش و آن دو نویسنده لیبرال دیگر، دشمن انقلاب، مردم و نظام بودند! اما نظیر آنها صدها نفر دیگر نیز هستند و هیچ تاثیری بر قدرت و هیمنه نظام ندارند. آنها عده ای انراده بریده از مردم، خدا و خلق خدا هستند و در همدیگر می لولند و تنها در جمع محدود و بی تاثیر خودشان مطرح هستند و در میان مردم مسلمان و ۶۰ میلیونی ایرانی جایگاهی ندارند. داریوش فروهر چه جایگاهی در میان مردم ایران داشت؟ فلان نویسنده ای که تنها بعد از قتل او، نامش ورد زبان روزنامه ها شد چه خطری را متوجه مردم ایران و استقلال کشور و استحکام حکومت اسلامی می کند؟ اینهایی که حتی همسایگان نشان پس از قتلشان آنها را شناختند، برای کدام یک از مدافعان جمهوری اسلامی می ارزد که وقت و انرژی خود را صرف دفع خطر و قتل این افراد کنند؟».

«یالثارات الحسین» در پایان این مقاله به اصل موضوع پرداخته و در عبرت آموزی و تجربه اندوزی از ماجرای قتلهای زنجیره ای به این نتیجه می رسد که: «یکی از عبرتهای ماجرای قتلها، انشای نقش خائنه مطبوعات لیبرال و تعقیب کنندگان ایحاد جنگ روانی در کشور است. مطبوعات مزدور و وابسته هتاک می علیه ارکان نظام را به جایی رسانند که دل آمریکا و خانواده سلطنتی سرنگون شده را شاد کردند. این روزنامه ها که هیچ نقشی در تنویر افکار و بیان واقعیات ندارند با دروغ پراکنی و ترویج شایعات ضربات زیادی بر آرامش و طمأنینه خاطر مردم مسلمان و انقلابی کشورمان زدند. مطبوعات مزدور خیانتی در حد عاملین قتل ها در این ماجرا مرتکب شدند».

وکیل فروهرها:

حتی شماره پرونده را هم نمی دانم!

هفته نامه «آبان» از نشریات اصلاح طلب، در شماره ۱۳ شهریور ۷۸ خود در ستون خبرهای اختصاصی، از قتل شیرین عبادی وکیل خانواده داریوش فروهر و پروانه اسکندری آورده است: «در زمان ریاست آقای یزدی بر فقه قضاییه با وجودی که بارها وعده کرد محاکمات قتلهای زنجیره ای به زودی آغاز خواهد شد، اما عمر ریاست او «به زودی» وفا نکرد و زمانی قوه قضاییه را ترک کرد که وکلای این پرونده ها اجازه نیافتند حتی برگی از پرونده را بخوانند. من به عنوان وکیل خانواده فروهرها برای مطالعه پرونده مراجعه کردم، اما اجازه مطالعه پرونده را به من ندادند. حتی شماره پرونده را هم نمی دانم».

شیرین عبادی افزوده است: «البته عنوان می شود که این پرونده چسبون جنبه ملی دارد نمی توان آنرا علنی نمود، اما باید توجه داشت که غیر علنی بودن دادرسی و پرونده شامل طرفین دعوا نمی شود. تا کنون دو بار موکلین من را احضار کرده اند و از آنها پرسیده اند که از چه شخصی یا اشخاصی شکایت دارند. و هر بار در پاسخ عنوان شده: ما که پرونده را نخوانده ایم چگونه می توانیم بگوییم از چه افرادی شکایت داریم؟».

عبادی در پایان اظهار امیدواری کرده است که با آمدن تغییر رییس قوه قضاییه، به مشکلات این پرونده رسیدگی و اجازه مطالعه پرونده داده شود.

لطفاً افشاگری کنید!

حسین شریعتمداری مدیر مسئول روزنامه کیهان چاپ تهران، که از افراطی ترین سخنگویان جریان راست سنتی محسوب می شود، از طرف روزنامه های طرفدار جامعه مدنی متهم به آنست که با سعید امامی روابط نزدیکی داشته است. این شخص اخیراً برای رفع اتهام از خود، در گفتگویی با روزنامه آریا اعلام کرده بود: «تقریباً سه سال پیش به برادران وزارت اطلاعات نسبت به عملکرد حوزه فعالیت های وی (سعید امامی) اعتراض کردیم که متن اعتراض وجود دارد».

روزنامه صبح تهران «نیم نگاه» در تاریخ ۲۴ مرداد ۷۸ در مقاله ای تحت عنوان «آقا! لطفاً افشاگری کنید!» به قلم فرید یاسمین به این ادعای حسین شریعتمداری پرداخته می نویسد: «سوال نگارنده از شما اینست که آیا شما از لااقل سه سال پیش با فعالیتهای سعید امامی آشنا بودید؟ بنابراین چرا قبل از آنکه وزارت اطلاعات که به قول شما «سپری قدرتمند» در برابر توطئه های داخلی و خارجی است، دچار بدنامی ←

گردد افشاگری نکردید؟ آیا شما می توانستید از وقوع فجایعی نظیر قتل‌های زنجیره ای جلوگیری کنید؟ اصولاً شما که در مورد فعالیت‌های سعید امامی چنان اطلاعاتی داشتید چرا تا مدت‌ها ادعا می کردید که داریوش فروهر و همسرش و نویسندگان، به دست فامیل آنها به قتل رسیده اند؟!".

نویسنده روزنامه "نیم نگاه" در ادامه این مطلب می افزاید: "نکته ای که به نظر می رسد افکار عمومی تمایل به دانستن آن است، اینست که شما به عنوان یک روزنامه نگار از چه طریق در مورد عملکرد سعید امامی طی سالهای گذشته، اطلاعات کسب می کردید؟".

قرائت مصباح یزدی از اسلام

مصباح یزدی اندیشه پرداز جناح راست، در نماز جمعه ۲۶ شهریور ۷۸، یکبار دیگر به توجیه انحصار طلبی و خشونت در اسلام پرداخت و از جمله گفت: "اگر کسی امروز آمد و گفت من قرائت جدیدی از اسلام دارم، باید توی دهانش زد و گفت خیلی بی جا کرده ای!". مصباح یزدی افزود: "اسلام یک قرائت بیشتر ندارد و آن هم قرائت پیامبر و اهل بیت است. همان چیزی که پیامبر در ۱۴۵۵ سال پیش فرمودند و تمام علما و فقها نیز فرمودند، همان صحیح است و آنچه غیر از قرائت اهل بیت باشد باطل است و باید به دیوار زد و در زیاله دان انداخت".

مصباح یزدی افزود: "می گویند چون زبان قرآن و زبان دین افسانه ای، اسطوره ای و رمزی است هر کس حق دارد طبق ذهنیت خود، یک تفسیری کند و هیچکس هم نمی تواند چیزی بگوید. اگر بنا باشد هر کسی هر چه خودش می فهمد برایش حجت باشد و از آن استفاده کند، پس اینها برای چه است و اصلاً ما برای چه انقلاب کردیم؟".

مصباح یزدی همچنین گفت: "خدا قرآن را فرستاد تا بیان الناس باشد و بندگان را هدایت کند و اگر شما "مارتین لوتر" هستید، بیایید دین جدیدی بیاورید که آن حرف دیگری است".

تجاوز به حریم اقلیت های مذهبی

دامنه عریضه جویی و چماق کشی انصار خشونت، به محله های ارمنی نشین تهران نیز سرایت کرده است. به گزارش روزنامه ارمنی زبان "آلیک" (موج) چاپ تهران، روزهای هشتم و نهم خردادماه، امسال، عده ای از عناصر اغتشاش گر در خیابانهای محله ارمنی نشین زرکش، واقع در نارمک تهران، دست به تظاهرات زده و با دادن شعارهایی علیه ارامنه، شیشه های مغازه ها را شکسته و به اتومبیلها خسارت وارد کرده اند. این اغتشاشات در دو روز متوالی انجام گرفته و در هر دو مورد علی‌رغم اینکه نیروهای انتظامی فوراً توسط مردم مطلع شده اند، با تاخیر و عسلاً پس از پایان "عملیات" اوباش حزب اللهی، در محل حضور یافته اند.

این رویدادی بی سابقه در تاریخ معاصر زندگی اقلیت ارمنی نشین در پایتخت است و قطعاً به عنوان حادثه ای تلخ و منفی در خاطره آنان نقش خواهد بست. ارامنه ایران، در چهارصد سالی که از کوچ اجباریشان به ایران می گذرد، در میهن ما زندگی نسبتاً آرام و بی دغدغه ای داشته اند و به نسبت سهمی که در همه گستره های زندگی اجتماعی ایران ادا کرده اند، مورد احترام و عزت مردم قرار گرفته اند. ایران برای ارامنه مانند جزیره ای امن و مطمئن و به دور از خطر "قوم کشی" به حساب می آمد و علی‌رغم برخی تبعیض های اجتماعی، به مثابه میهنی که همه فرزنداناش را در آغوش خود پاس می دارد، احساس می شد.

در سالهای پس از پیروزی انقلاب و استقرار جمهوری اسلامی، وجه ویژه به علت غالب شدن وجه اسلامی انقلاب، که رعایت موازین اسلامی در همه گستره ها، حتی زندگی خصوصی را در پی داشت، بسیاری از ارامنه ایران را ترک کردند و بازماندگان نیز همچون دیگر اقشار مردم ایران، دست به گریبان مشکلات اقتصادی و اجتماعی مبتلا به جامعه هستند. آنان در عین حال ناچار به رعایت موازینی هستند که با شیوه زندگی آنان ناسازگار است و به علت تبعیضهای حقوقی، دورنمایی برای رشد و ترقی در جامعه نمی بینند. در ایران اسلامی اقلیتهای مذهبی را از برخی حقوق محروم کرده اند و از منظر قانون نیز با آنان برابر رفتار نمی شود. و اینک دامنه تعرض باندهای متعصب و خشونت طلب حزب اللهی، به حریم آن نیز رسیده است.

اغتشاشاتی که حزب اللهی ها در محله زرکش تهران به راه انداخته اند، با پیگیری خلیفه گری ارامنه و نمایندگان ارامنه در مجلس شورای اسلامی، به دستگیری چند تن از اوباش و تعزیر آنان در ملا عام منجر شده است. البته این حادثه جز در نشریه "آلیک" در سایر مطبوعات تهران بازتابی نیافت و مقامات مربوطه تلاش می کنند با شلاق زدن یکی دو نفر و کتمان ماجرا، از آبرو ریزی بین المللی جلوگیری کنند. آیا می توان اطمینان داشت که حوادثی از این دست که محل امنیت هم میهنان ارمنی ما هستند در آینده تکرار نخواهند شد؟ مصادمی که جامعه ایران چنانگاه تاریک اندیشان و آپسگرا و خشونت طلب است، به این پرسش نمی توان پاسخ مثبت داد.

چگونه دست راست و چپ مان را تشخیص بدهیم؟

ابراهیم نبوی طنز نویس معروف روزنامه نشاط، در یکی از آخرین شماره های این روزنامه پیش از توقیف (۱۱ شهریور ۷۸)، در چارچوب "سلسه آموزشهای مدنی" طنز زیر را نگاشته است که برای چنین ختام، خلاصه آنرا با هم مرور می کنیم:

"در رابطه با راستای دست راست که با دست چپ مغایر بوده و با توجه به وجود و اهمیت جهات چهارگانه که جهت تعیین وضعیت در شرایط انسانی پس از یخبندان دوم زمین شناسی موثر می باشد و لازم است که ملل شریف کشورهای مختلف جهان دست راست و چپ خود را تشخیص بدهند و اینطور نباشند که در صورت ضرورت چپ روی یکپو به سازش با راست رسیده و یا در صورت گرایش به راست راهنما به چپ بزنند؛ برخی روشهای تشخیص دست چپ و راست ذیلاً ذکر می شود:

جامعه معمولی: نفس تان را به مدت یک دقیقه حبس می کنید، دراین حال احساس می کنید یک جایی در قفسه سینه شما تاپ تاپ صدا می دهد. اسم آن محل قلب است. نزدیکترین دست به آن محل دست چپ است و بقیه دستهای شما دست راست است.

جامعه مدنی: شما در حال گوش کردن به سخنرانی هستید. در همین موقع سخنران علیه محافظه کاران چیزی می گوید، شما هیجان زده شده و شروع به کف زدن می کنید. در هنگام کف زدن یک دست شما ثابت و دست دیگر شما متحرک است. آن دست متحرک اسمش دست راست است.

حکومت انقلابی: در این جوامع تشخیص دست راست و چپ معمولاً سه سال (یا کمتر یا بیشتر) طول می کشد. در ابتدا جامعه به یک جهت می رود و پس از مدتی درست به جهت مخالف حرکت می کند. جهت اول چپ و جهت دوم راست است.

جامعه محفلی: به خیابان بروید. به مردم نگاه کنید. از مردم کسانی هستند که شما دلتان می خواهد آنها را بکشید. آنها چپ هستند. در این حال یک پیکان از اداره بگیرید، با آن اداره را دور بزنید. در حال دور زدن دقت کنید؛ شما با یکی از دستهایتان دنده را عوض کرده اید. آن دست، دست راست است.

جامعه سرمایه داری: شما مقداری پول می گیرید و آن را در جیب تان می گذارید. دستی که با آن پول گرفته اید دست راست است.

حکومت کمونیستی: در این حکومت شما فقط لازم است دست چپ تان را تشخیص بدهید. در انواع پیشرفته آن هر دو دست شما چپ است.

حکومت توتالیتر: در این حکومت ها شما دو حالت دارید؛ یا آزاد هستید که در این حالت معمولاً دست چپ و راست تان را تشخیص نمی دهید و نیازی هم به تشخیص آن نیست، یا دست راست و چپ تان را تشخیص می دهید؛ در این حالت یا زندانی هستید یا کشته شده اید یا فرار است کشته شوید.

نتیجه گیری سیاسی: راست ها همان چپ های محافظه کار هستند و چپ ها همان راست های اصلاح طلب.

نتیجه گیری اجتماعی: مردم وقتی پول دارند راست هستند، وقتی پولشان تمام می شود چپ می شوند.

نتیجه گیری فلسفی: انسان فطرتاً راست است، در اثر مواجهه با زندگی اجتماعی چپ می شود.

از این شماره، دفتر ویژه جدید راه آزادی تحت عنوان "گفت و شنود (دیالوگ) روشنفکران دینی و لائیک" گشوده می شود. برای ما آشنایی با دیدگاههای صاحب نظران، در زمینه پرسشهای اساسی زیر مد نظر بوده است:

- ۱- عوامل فرهنگی - سیاسی که تا امروز مانع از شکل گیری دیالوگ سراسری میان روشنفکران شده اند کدامند؟
- ۲- ارزیابی از رابطه فضاهای فرهنگی و فکری مربوط به نیروهای دینی و سایر بخشهای روشنفکران در شرایط کنونی چیست؟
- ۳- چه تحولاتی در اندیشه و متدولوژی بخشهای مختلف روشنفکری، زمینه های گفتگو و رابطه فعال تر را میان آنها به وجود آورده اند؟
- ۴- چگونه می توان به این دیالوگ ابعاد جدید و گسترده تری داد و چه عرصه های نظری و عملی در برابر ما قرار دارند؟
- ۵- آیا امکان ایجاد فعالیتهای عملی مشترک بر سر برخی هدفهای عام مانند حقوق بشر، آزادی بیان و ... وجود دارد؟

در زیر با دیدگاههای همکاران عزیز نشریه، ناهید کشاورز و بهار زنده رودی در رابطه با پرسشهای فوق آشنا می شوید.

ناهید کشاورز

گفتگو میان زنان مسلمان و لائیک بدون هیچ پیش شرطی!

سوی دیگر بوده است. "تاج السلطنه" در خاطراتش می نویسد: «چه خوب بود سفری به مغرب پیش می آمد و به آن زنان حق طلب می گفتم: وقتی که شما غرق سعادت از حقوق خود دفاع می کنید وفاتحانه به مقصود موفق شده اید، نظری هم به گوشه ایران افکنید و ببینید در خانه هایی که دیوارهایش تا پنج ذرع ارتفاع دارد، مخلوقات سر و دست شکسته..... در زنجیر اسارت به سر می آرند. آیا اینها زن هستند».

فضای روشنگری در دوران مشروطیت، نیاز به نزدیکی به فرهنگ غربی را که برای زن ایرانی سبیل برابری و آزادی می نبود به وجود آورد: ضمن آنکه آنها به مقاصد استعمارگرایانه غرب در ایران آگاه بودند و هر آنجا که توانسته بودند علیه آن قد علم کرده بودند، بررسی مطبوعات و ادبیات در این دوره نشان می دهد که روشنفکران این دوره، برابری حقوق زن و مرد و تلاش برای راهیابی زنان به اجتماع را ایده ای غربی نمی دانند بلکه ریشه آن را در گذشته درخشان ایران می جویند و زنان را در راه یافتن به اجتماع و رسیدن به خواست هایشان یاری می کنند. در این میان می توان از نوشته های طالبوف و عشقی و عارف نام برد.

قصد زنان در نزدیکی جویی به غرب، استفاده از تجربیات زن غربی برای راهیابی به خواسته های آنان بود. باشکست انقلاب مشروطیت وضع زنان و برخورد به مسئله غرب و زن غربی هم تغییر کرد. نگاه مشتاق زن ایران به غرب زنگ خطری بود که صدای آن خیلی زود به گوش حامیان اصلی حفظ سنت رسید و اقدامات «لازم» برای مقابله با آن آغاز شد. تفکیکی که زنان به درستی میان استفاده از فرهنگ غرب در جهت خواسته های خودشان و مبارزه با فرهنگ استعمار زده غرب انجام داده بودند، در هم ریخت و این نه توسط خود زنان، که بازار تبلیغاتی وسیعی که به وجود آمده بود، این وظیفه را به عهده گرفت.

غرب و غربزدگی همواره از مسائل مطرح در جنبش اجتماعی سیاسی ایران بوده است و هر گروه به فراخور نیاز خود به آن رنگ و لعابی تازه داد و یکی از ارکان اصلی این زمینه فکری زنان بودند. آنها به شکل سمبل هایی در تعریف غربزدگی مورد استفاده قرار گرفتند و تفکر آزادیخواهی و تساوی طلبی شان به عنوان حرکتی غرب گرایانه و در نتیجه مخالف مصالح کلی جامعه مورد سرکوب قرار گرفت و این روند تا به امروز ادامه دارد. برخورد به غرب از دیدگاه زنان تنها نگاه به جنسیت آنها بوده است و تمام خواست های آنان در تقلید از نوع لباس پوشیدن و رفتار زنان غربی که در چارچوب بسی بند و باری تعریف می شد، مورد تحریف قرار می گرفت. این فشار چنان ابعاد گسترده ای به خود گرفت که خود زنان هم به اشتباه ناگزیر، به شکل داتم در حال توضیح و تفکیک خود از زنان غربی بودند. در بوق و کرنا می نادیدان مبارزه با غربزدگی بیش از همه روشنفکران به پشتوانه امکانات بیان خود دمیدند و چهره ای مخدوش شده از زن غربی نشان دادند. در بهترین حالت، زن غربی ←

گفتگو میان زنان روشنفکر مذهبی و غیر مذهبی در ایران و خارج از کشور از مسائلی است که ضرورت آن روز به روز بیشتر احساس می شود و این از آن رو است که فضای تازه ایران راه را برای گفتگو باز کرده است. بحثهای مطرح در شرایط امروز ایران، به خصوص در مورد مسایل زنان، این خوشبینی را ایجاد می کند که بستر این گفتگوها به وجود آید و این آن نکته ای است که زنان روشنفکر و مبارزین جنبش زنان در خارج از کشور می باید از آن سود جویند. دیگر اینکه روند تحولات روشنفکرانه در ایران و خارج از کشور نشان می دهد که زنان روشنفکر دیندار که مسئله زنان را از زاویه ذرون دینی مورد بررسی قرار می دهند و گروه زنان لائیک چه در ایران و چه در خارج از کشور، به تدریج از جزم گرانی و یک سوگیری فاصله می گیرند.

در مورد دیالوگ میان زنان دیندار و زنان لائیک، لازم است که هر یک از موقعیت خود و دیگری شناخت دقیقی داشته باشند. بازشناسی شرایط سیاسی و اجتماعی، از یک سو بررسی جامعه شناسانه ای از دین به عنوان یک نهاد و ساختار اجتماعی که با وجود اینکه در باور مردم تابع قوانین الهی و آسمانی است اما از آنجا که در روی زمین توسط انسانها این قوانین به اجرا در می آیند پس قابلیت تبعیت از قانوننشدنیهای تاریخی و جامعه شناسانه را هم دارد و برخورد منطقی گروهی از زنان که ضدیت با دین سالاری را با دین داری یکسان دانسته و با آن عداوت می ورزند و تلاش برای جداسازی دین سالاری از دینداری.

در این نوشته قصد مرز کشی میان زنان ایرانی خارج از کشور به عنوان زنان لائیک و زنان داخل ایران به عنوان دیندار نیست، اما از آنجا که زنان مهاجر ایرانی امکان طرح مخالفت با دین اسلام به عنوان عامل سرکوب و ضدیت با زنان را دارند، عملاً این تقسیم بندی نمایان می شود و در واقع مخالفت و زیر سوال بردن فعالیت های زنان در ایران و عمده کردن مسئله اسلام در این میان از جانب فمینیست های خارج از کشور مطرح شده است و قشریون لائیک خود در این میان چنان پیش رفته اند که از نظرات خود مذهب تازه ای ساخته اند. بنابراین این تقسیم بندی به نوعی خود به خود بوجود آمده است. به دلیل این مرز بندی و نظرات مطرح در ایران ابتدا نگاهی می اندازیم به زن غربی که زن مهاجر ایرانی هم به نوعی در کنار او قرار می گیرد.

غربزدگی و زنان

غرب و زنان غربی در دوران مشروطیت و قبل از آن به شکل الگویی مثبت مورد حسرت زن ایرانی بوده اند و نوشته های زنان در این زمان نشان می دهد که آنان پیشرفت های زنان را در غرب مورد توجه و نظر داشته اند و تمایل به برقراری رابطه به منظور آگاهی آنها از شرایط دشوار زندگی زن شرقی از یک سو و استفاده از پیشرفت های آنان در عرصه دانش و تکنولوژی از

در دانش و علمش بود که مورد تحسینی حداقل قرار می گرفت و آنچه از حقوق انسانی بدست آورده بود، در پرده اسرار می ماند. این دید و نگاه را هم مرد روشنفکر مذهبی داشت و هم روشنفکر غیر مذهبی، آن یکی شرع را در خطر می دید و این حمله پنهان امپریالیسم را که چهره دگرگون کرده بود. غریزگی زن به مراتب خطرات بیشتری را نسبت به مردان غریزه داشت. زنان با غریزگی خود تمام کانون خانواده و از آنجا تسامی اجتماع را به خطر می انداختند و به علاوه مصالح ملی در این میان به خطر می افتاد. غریزگی به عنوان بیماری اصلی جامعه و زنان غریزه به عنوان ناقضان این بیماری شناخته شدند.

تحولات ایجاد شده در کل جامعه و دگرگون شدن زندگی زنان به واسطه راهیابی آنها به محیط کار، وظایف جدیدی را بر دوش آنها نهاد که فرم ظاهری زندگی آنها را به زندگی زن غربی نزدیک کرد. در نتیجه این بار جنسیت و اخلاق، موضوعات داغی شدند و زن غربی که فاقد احساسات و عواطف مادری، یعنی عواطف انسانی بود، سوژه داستانها و رمانها شد.

طرح این مسائل برای توضیح این مطلب است که زن ایرانی با توجه به چنین ذهنیتی، به خارج از کشور آمد. در نتیجه از صف زنان خودی به غیر خودی ها پیوست.

برخورد زن ایرانی در خارج از کشور با توجه به تجربیات او در اینجا و نوع نگرش سیاسی او، شرایط یکسانی را طی نکرد و این ناهمگونی بویژه در نوع نگرش به وضعیت و فعالیت زنان در ایران است. رویکرد این تضاد به خصوص از شرایط بوجود آمده در جنبش خودجوش و غیر متشکل زنان در ایران است که در بستر تفکری مذهبی شکل گرفته است. این تفکر نوین در ایران از آنجا که حرکتی نو و بی قاعده در تئوری های از پیش تعیین شده به حساب می آید و اسلام به عنوان زمینه تفکر روشنفکران آن در اندیشه اجتماعی آنان نقش بازی می کند، رو در روی نظریه زنان لاتینک در خارج از کشور قرار می گیرد و آنها را به ساختن نظریه هایی در رد فعالیت و نظریات آنها می کشاند. آنها از آنجا که اسلام را مخالف آزادی بنیادین برای زنان می دانند، هر گونه نزدیکی با اسلام را دور شدن از اهداف جهانی فمینیسم و جنبش جهانی زنان می دانند. این گروه از زنان لاتینک، پیش شرط هر گفتگو و دیالوگی با زنان مسلمان را در پذیرش جدانشدنی دین از دولت از سوی آنها قرار می دهند و در اصل بابنا نهادن این شرط، راه را بر هر گفتگوی بی قید و شرطی می بندند. بنای فضای دموکراتیک اگر بر اساس شرط و شروط بنا شود، از محتوای خود خالی می شود. در جنبش زنان امکان خلق فضاهای تازه ای که با پیش شرط های سابق تفاوت داشته باشو وجود دارد. برخورد و دید درست از واقعیت های جهان و به دور افکنی پیش کلیشه های ذهنی تنها امکان برای یافتن امکانات بالقوه جامعه و تلاش برای پیشرفت و سمت و سو دادن آزادانه فعالیت زنان است. فقدان دموکراسی در ایران فضایی مناسب را برای تبادل نظر و گفتگو فراهم نکرده است و بدیهی است که ما تمرین لازم را برای انجام آن نداریم. اما اگر در این عرصه الگویی در دست نداریم در تجربه های تلخ گذشته درس های آموختنی زیادی داریم.

گروه دیگری از زنان لاتینک در خارج از کشور، با نگاهی مشتاق و امیدوار به تغییرات ایجاد شده در اندیشه زنان در ایران چشم دوخته اند و تلاش می کنند که با توضیح این واقعیات آنها را به همان گونه که هستند به عنوان حرکتی نوین در جنبش زنان ایران ارزیابی کنند. آنها عقیده دارند که اسلام با ناهمگونی هایش که تفسیر های متفاوتی را در خود جای می دهد، با فمینیسم که خود طیف های گوناگونی دارد، می توانند در کنار هم قرار گیرند. این درگیری فکری میان گروه های مختلف زنان روشنفکر لاتینک، تا زمانی که امکان برای بیان نظریات آزاد مهیا کند و به رشد بستری دموکراتیک که در آن امکان طرح همه نظرات وجود داشته باشد بیانجامد، مشکلی ایجاد نمی کند.

در مورد زنان ایرانی در داخل ایران اندیشه های نوین علیرغم تسام مشکلات راه خود را باز کرده است. بحث های مطرح در جنبش زنان ایران نشان می دهد که غرب و زن غربی همچنان از موضوعات مطرح است اما انتقاداتی از سوی زنان آغاز شده است و سرفصل های تازه ای را در این عرصه گشوده است. نگاه مردان به غرب همچنان نگاهی مضطرب و نگران است که در پشت آن منافع خود را می جویند یعنی در واقع با کوبیدن زن غربی، زن ایرانی را از سرکشی و طلب خواسته هایش باز می دارند و مدرنیته در غرب را با این استدلال که از زن کالاساخته است لگدکوب می کنند.

محمد جواد لاریجانی "در مصاحبه با روزنامه زن شماره ۳ می گوید: "اگر امروز ما به پیام مدرنیته در غرب نگاه کنیم، می بینیم در واقع این دوران با دو ویژگی آغاز شد، یکی تریج (استفاده ابزاری) و دیگری بیگاری. درواقع مدرنیته و زن با این عنوان مشخص می شود."

بدیهی است که این دید به فعالیت زنان در خارج از کشور و فمینیسم در سطح جهان هم بر می گردد و به نوعی سعی در منزوی کردن زنان ایران در داخل کشور دارد. اما این حرف آخری نیست که در ایران زده می شود. عده ای هم رابطه با زنان غربی را به گونه دیگری مطرح می کنند و با طرح موضوع نسبی گرایی فرهنگی، سعی در مخلوش کردن واقعیت موجود در زندگی زن غربی دارند و در صدد تثبیت وضعیت موجود زن ایرانی هستند. آنها با رد فمینیسم غربی سعی در بوجود آوردن الگوی نویسی دارند که زن ایرانی را در جایگاه امروزی آن توجیه می کند و تصور آنها از نسبی گرایی فرهنگی، پذیرش شرایط موجود به عنوان شاخص های فرهنگی است. آنها آگاهانه چشم بر این واقعیت می بندند، که پذیرش نسبی گرایی فرهنگی تنها به معنای قبول شرایط موجود نیست بلکه تلاش در تغییر وضعیت در جهت رشد و پیشرفت باتوجه به خصایص فرهنگی و اجتماعی و قومی است و فراموش می کنند که می توان از تجربیات جهانشمول فمینیسم استفاده کرد و برتری فرهنگی را هم نفی کرد.

نوشین احمدی خراسانی در این رابطه، در نشریه "جنس دوم" می نویسد: "دو جریان عمده در نگاه به مردن به غرب و زن غربی وجود دارد. جریان که در واقع با نقد زن غربی و فمینیسم، توجیه گر وضع موجود است و جریانی دیگر که بازگشت به سنت ها و گذشته را تبلیغ می کند و می خواهد از دل سنت ها راه برون رفتی برای وضع ناپسندان زن ایرانی بیابد."

قبول این نظریات در واقع پذیرش ستم بر زنان ایرانی به دلیل شرایط فرهنگی آنهاست و این مانند آن است که مثلا علت رفتار بد مردان با همسران خود و یا سنگسار را از شرایط فرهنگی ایران قلمداد کنیم و آنها را بپذیریم. انتقاد به این نظریات در ایران چراغ امید است که در پناه آن می توان باب حرفهای تازه ای را در مورد زندگی زن ایران و زن غربی باز کرد.

نوشین احمدی خراسانی در ادامه همان مقاله می نویسد: "در هر حال عمدتا نگاه ها به غرب و زن غربی تا کنون از دیدی مردانه و با ترس و نگرانی همراه بوده است. اکنون پس از سپری شدن دو دهه از انقلاب، اگر قرار است برخوردی منطقی با غرب و زن غربی داشته باشیم سرانجام راهی جز ورود شجاعانه به حوزه ی «گفتگو» وجود ندارد و گفتگوی تمدن ها در صورتی امکان تحقق می یابد که واکنش و ترس از آن را به دور بیندازیم و تنوع را بپذیرا شویم."

تعدد نشریات زنان و نشریاتی که به مسائل زنان می پردازند و فضای بوجود آمده در ایران امکان این گفتگوها را فراهم آورده است. بی آنکه بخواهیم به تحولی ناکهانی دل خوش کنیم اما آغازی است که می توان به آن امید بست.

باری را که زنان ایرانی در خارج از کشور بر دوش می کشند بار سنگین تری است به این دلیل که آنها در خارج از کشور شاهد فعالیت زنان غربی بو، اند و امکان برقراری و تماس با گروه های زنان غربی و استفاده از تجربیات آنها را داشته اند و خود هم به نوعی در این رده بندی جای می گیرند. الگوهای ساخته شده از زن غربی می باید در این سالها در ذهن زن ایرانی مهاجر صورت واقعی خود را یافته باشد و همیتطور شناختی منطقی از هویت زن ایرانی در مهاجران شناساندن تصویر واقعی زن غربی به زنان ایرانی و پیشرفت های آنان در بدست آوردن حقوقشان و تلاش برای استفاده از آنها با توجه به ویژگیهای فرهنگی و بومی ایرانی از وظایف زنان ایرانی خارج از کشور است.

موضوعی که گروهی از زنان ایرانی را در گفتگو و ویا نزدیکی به زنان فمینیسم مسلمان ایرانی به وحشت می اندازد، گرایش مذهبی آنهاست که گویی راه را بر تبادل نظر می بندد. آنها پیش شرط هایی برای این نزدیکی قائل می شوند و از همان ابتدا فضای دموکراتیک لازم را خدشه دار می کند.

زن مسلمان فمینیست ایرانی از یک سو با باور جدی مذهبی خود در گیر است و از سوی دیگر این باور مذهبی با خواسته های او در تناقض است و تلاش می کند میان آنها نوعی آشتی برقرار کند. آنها هم با سعی در توضیح و تعدیل قوانین اسلامی و در این راه هم قدم هایی جدی برداشته است. او در وضعیتی است که الگویی از قبل تعیین شده برایش وجود ندارد که کار او را تا حدی تسهیل کند و باورهای مذهبی او به شکل قوانین حکومتی روز به روز دست و پایش را می بندد و آنچه به هر حال از این درگیری سر بر می آورد نتیجه اش هر چه باشد مثبت است. تنها گذاردن او در این کارزار هیچ کمکی نه به او و نه به جنبش جهانی فمینیسم نمی کند. خط بطلان کشیدن بر باور دینی او تنها فاصله او را از زن لاتینک زیاد می کند. این تفاهم نه به معنای تن دادن به باور مذهبی او و پذیرش آن بلکه بر اساس احترام به آن انجام می شود و بدیهی است که این موضوع در زنان مسلمان هم به همین گونه است. این در کنار هم قرار گرفتن با پذیرش تفاوت در بنیادهای عقیدتی انجام می گیرد و به سود جامعه و به سود جامعه مدنی و عدالت اجتماعی است.

ما هنوز در خوابیم و خفتگان امکان دیالوگ ندارند!

استاد دانشگاه، دبیر، افسر و تیمسار، مهندس و پزشک و شاعری که برای گذران زندگی ناچار به گارسونی و زمین شویی شدند، هنرپیشه تئاتر و سینما که مجبور بود ساعتها تمرین کند تا در تئاتر ده نفر به تماشای نمایش او بیایند، نویسندگی که ناچار بود کتابش را خودش چاپ کند و به دیگران بفروشد و در کنار آنها هزاران معلول و بازگشته از جبهه در میهن که خود را تنها وارث جامعه ایران می دانند، همه و همه تصویر کننده فضای بیمار گونه کنونی در میان ایرانیان است. جامعه ما سرشار است از درونهای آسیب دیده. درونهای آسیب دیده ای که حاملین آنها دارای مختصات ویژه ای هستند که خود خواهی، غرور کاذب، یکدندگی، پرخاشگری، زودرنجی، بی اعتمادی، وراجی، رجزخوانی و مشکوک بودن به هر چه غیر خودیست، شاخص های آنست. این مجموعه عظیمی از انسانهایی است که اگر نگوییم بیمارند، لااقل روان آسیب دیده ای دارند. آیا می توان از چنین جماعتی انتظار دیالوگ داشت؟ بر عکس باید به درمان و خود درمانی همت گمارد و پیش از اندیشیدن به مسائل اجتماعی، مراقب بود تا روانهای آسیب دیده، تحریک نشوند و صدمه بیشتری نینند!

حوزه فلسفی: در حوزه فلسفی، فقدان "تفکر مفهومی" را می توان مهمترین عامل عدم دیالوگ دانست. برای این کمبود، دلایل گوناگونی را می توان برشمرد. یکی از دلایل عمده، همانا سلطه جریانات عرفانی در حوزه زبان فارسی از یکسو و سلطه ایدئولوژیهای سیاسی و ادبی از سوی دیگر است. منظور من از عرفان و ایدئولوژی گونه ای نگرش به جهان است که از مفهومی فکر کردن می گریزد، یعنی از تسایز، دقت، تفکیک مفاهیم و سرانجام از استدلال و برهان دوری می جوید و بیشتر حامل احساسات عاطفی در برخورد با پدیده های اجتماعی است.

عرفان در حوزه فرهنگ، گاه به شکل عرفان اسلامی - ایرانی با شاخه ها و گرایشهای گوناگون بروز کرده است و گاه خود را به شکار احیای ادیان و فرهنگ پیش از اسلام نشان می دهد که از قضا اخیرا در بین روشنفکران و تحصیل کردگان بسیار مد شده است. این گرایش در صد سال گذشته با ایدئولوژیهای نواخته سیاسی و ادبی در هم آمیخته و آنچنان تصلبی در ذهن و روان روشنفکران به وجود آورده که هرگونه "تفکر مفهومی" را عملا ناممکن ساخته است.

برای اینکه دیالوگ صورت پذیرد، نخست می باید مفهوم در ذهن شکل بگیرد و از این طریق، تفکر بازتابی، آگاهی، خود آگاهی و دیگر سطوح آگاهی حاصل گردد. از رهگذر این سطوح آگاهیست که فرد به مثابه سوژه (Subjekt) تولد می یابد و بر خود مسلط می شود و در رابطه با خود قرار می گیرد (Selbstbezüglichkeit) و جایگاه خویش را در می یابد و از طریق یافتن جایگاه خویش، به آگاهی (Bewußtsein) و خود آگاهی (Selbstbewußtsein) و سرانجام به مرحله ای می رسد که ناتوانی و ضعفهای خود (Unglücklichbewußtsein) را در می یابد. به این ترتیب می تواند در اجتماع نقشی ایفا کند و از طریق عمل خود به شخص (Person) تبدیل می شود. تنها پس از این روند است که او آماده می شود افراد دیگر را ادراک کند و از طریق این ادراک آنها را مورد شناسایی قرار دهد و با آنها وارد دیالوگ شود. چنین دیالوگی می تواند در اشکال گوناگون صورت پذیرد، گفتاری یا نوشتاری. اما آنچه که مسلم است در همه حال سوژه با یک موضوع که آنرا بیرون از خود درک می کند و می شناسد وارد گفتگو می شود. چنانچه این فاصله میان سوژه با موضوع که آنرا در اصطلاح علمی "مدل سوژه - ابژه" می گویند، برقرار نباشد، امکان گفتگو منتفی است. چرا که در صورت نبود چنین فاصله ای، یا فرد به کلی در طرف مقابل خود حل می شود و یا اصولا آنرا کاملا رد می کند و چه بسا آنرا از خود نمی داند و تهدیدی برای خود به حساب می آورد و با واکنشی عصبی آنرا دفع می کند. اگر بخواهم ساده تر بیان کنم، سوژه یا فرد بایستی به آنچنان آگاهی و خود آگاهی دست یابد تا بتواند مختصات ویژه خود را بشناسد و

عوامل عدم شکل گیری دیالوگ میان روشنفکران ایرانی را می توان در دو حوزه ذهنی دسته بندی کرد که البته شاید بر پایه دیدگاه تئوریک ویژه ای بتوان خود این عوامل ذهنی را معلول عوامل عینی دانست. اما از جنبه اسلوب برخورد، می بایست موضوع را در یک چارچوب مشخص محدود کرد، تا شاید بتوان به نتایج حداقلی دست یافت. لذا من این بحث را در حوزه ذهنی (Subjektiv) دنبال می کنم. این حوزه را می توان به دو بخش تقسیم کرد:

۱- حوزه روانشناسانه ۲- حوزه فلسفی.

حوزه روانشناسانه: آنچه که از این حوزه مد نظر دارم، همانا آسیب دیدگی دورنی روشنفکران ایرانی است. روشنفکر ایرانی در کلیت خویش، فردیست آسیب دیده.

دیکتاتوری رضاشاه و سپس محمدرضاشاه و کودتای ۲۸ مرداد، فضای سرکوب و خشونت آمیزی را به آحاد جامعه و روشنفکران تحمیل کرد. متعاقب آن رویدادهای اوتل دهه ۴۰ و سپس جنبش به اصطلاح چریکی، حیات جامعه ایران را به خشونت بیشتر کشاند. رژیم شاه فاقد آن درایت و خردمندی بود تا راهکارهای معقولی بیابد. چه این خانواده که بر مصدر امور قرار گرفته بود، از منش اشرافی که ظاهرا می بایست شاخص خانواده سلطنتی باشد، برخوردار نبود. آنان دچار عقده های گوناگون شخصی و فامیلی بودند و بیشتر اعمالشان در راه ارضای حس خود خواهی و جاه طلبی صورت می پذیرفت.

از سوی دیگر آپوزیسیون همین رژیم نیز از جنبش چریکی گرفته تا رهبران ملی و فراکسیونهای کنگفدراسیون، درگیر عقده های بی پایان بودند و از آنها رنج می بردند. آنان کمتر به فکر اصلاح امور از راههای اجتماعی و فکری بودند و بیشتر در فکر ارضای حس خود بزرگ بینی کاذب و جاه طلبی سیر می کردند و واکنش نشان می دادند. مطالعه روانی تک تک بازیگران اصلی و فعال سیاسی - فکری این دوران، از حکومتگران گرفته تا آپوزیسیون، کار ارزشمندی خواهد بود تا بلکه گوشه ای از مسائل را روشن کند.

به تدریج مذهبی های تحقیر شده از دوران دیکتاتوری رضا شاه نیز در هیئت روحانی و روشنفکر مذهبی، وارد صحنه سیاسی ایران شدند. به این ترتیب فضای بیمارگونه ای ایجاد شده بود که معلو بود از برجسب زنی، فحاشی، وراجی، رجزخوانی تا نابودی شخصیت رقیب سیاسی و حتی نابودی فیزیکی طرف مقابل. عملا تمامی اجزا و عناصر جامعه ایران رابطه اش با هم قطع شده بود و دیگر نه حکومت با مخالفانش رابطه داشت و نه مخالفان با یکدیگر. حکومت و آپوزیسیون در یک آکسیونیسیم بیمارگونه غرق شده بودند.

انفجار انقلاب سال ۵۷، عقده های فردی - جمعی در هم تنیده شده را آشکارتر ساخت و همه را به عرصه اجتماع کشید. روحانی سالها تحقیر شده تحت عناوین اصل و عقب مانده، چپگرای سالها محروم و دریند یا فراری، رهبران ملی در انزوا مانده و تنها با یاد و خاطره مصدق زنده، هزاران دانشجوی خارج از کشور ناموفق در تحصیل در اروپا و البته تحقیر شده در کشورهای میزبان، همه به میدان آمدند تا با بغض فرو خورده و مشت گره کرده، غریزه های تحقیر شده اشان را ارضا کنند. همه آنها نیز در عمل مروج کینه توزی، حب و بغض، جاه طلبی و خشونت و بی قانونی و در نهایت توجیه گر آدمکش می شدند و رو در روی هم ایستادند و از مرگ یکدیگر شادی کردند، تا هر چه زودتر از نردبان قدرت بالا روند و ثمره سالها محرومیت و زجر را به دست آورند. روند حوادث این سیر منفی را تشدید کرد. سرکوبهای حکومت، جنگ با عراق و شرکت هزاران نفر در جبهه های جنگ، هزاران اعدامی و زندانی، دهها هزار نفر کشته و معلول جنگی و آسیب دیده جسمی و روحی، صدها هزار آواره، مهاجر، تبعیدی و سرگردان در کشورهای مختلف جهان پیامد آن بود.

خانواده هایی که ۴ تا ۵ فرزند خود را در جبهه از دست دادند و یا معلول بر روی دستشان باقی ماند، مادرانی که چند فرزند اعدامی دارند، نوجوانانی که در شباب به جای لذت بردن از زندگی، شادی، تفریح و عشق سازی، در زندانها یا به عنوان اسیر در عراق آرام آرام پیر و فرسوده شدند، میلیونها آواره ایرانی در اقصا نقاط جهان که به عنوان مهاجر و پناهنده سختی کشیدند،

آنگاه با اندیشه دیگری وارد دیالوگ شود، برخی را بپذیرد، برخی را نپذیرد و یک موضوع را از زوایای مختلف مورد تامل و گفتگو و بررسی قرار دهد.

به اعتقاد من این شرایط هنوز در بین روشنفکران ایرانی پدید نیامده است. از آنجا که نشریه "راه آزادی" موضوع را بر محور دیالوگ میان روشنفکران دینی و غیر دینی قرار داده است، من برای روشن تر شدن موضوع، در همین مورد مثالی می زنم: در اوایل سال ۱۹۸۹ تازه مباحث مربوط به "قبض و بسط تئوریک شریعت" توسط غیدالکریم سروش مطرح شده بود. زیاد دقت لازم نبود تا کسی متوجه شود که اساس این تئوری از جنبه سیاسی چیست و این تئوری دارای یک بنیان لیبرال است که تاکید اصلی آن متوجه ذهنیت فرد در تفاسیر دینی است. این تئوری در بین اکثریت قریب به اتفاق روشنفکران غیر مذهبی، با تمسخر و تخطئه روبرو گشت و با شک و ابهام به آن برخورد شد. بعدها که سروش با طرح مسائل بیشتر مورد غضب بخشی از روحانیون دولتی قرار گرفت، بسیاری تازه فهمیدند که او در کجا ایستاده است. متأسفانه بسیاری از روشنفکران غیر دینی که از قضا صاحب چندین کتاب هم هستند، منتظر بوده و شاید هنوز هم منتظرند که سروش از اسلام دست بکشد و به اصطلاح سیر تکاملی در جهت آنان طی کند!

یک مورد دیگر مربوط به کتابهای جواد طباطبایی است. اگر کسی این کتابها را به دقت می خواند، به راحتی متوجه می شد که او یک مدرنیست غیرمذهبی است و نقد او از اندیشه سیاسی در ایران، دارای کدام پیامدهای سیاسی است. اما بسیاری تصور می کردند که او روحانی است چون اسمش "سیدجواد" است. برخی هم که او را می شناختند، نه به مخالفت با اندیشه هایش، بلکه به ضدیت علیه او به این دلیل که در دانشگاههای ایران تدریس می کند و به اصطلاح در "دستگاه" است، پرداختند. بعدها که او را از دانشگاه اخراج کردند، بودند افرادی که با او از نزدیک آشنا شدند و وقتی کردار و رفتار اروپایی او را دیدند، طرفدار دو آتشه او شدند! این مثالها نشان می دهند که روشنفکر ایرانی فاقد تفکر مفهومی است. این موضوع تنها به فعالان سیاسی و روشنفکرانی که دست به قلمی دارند، محدود نمی شود. حتی چند نفری هم که کار فکری می کنند، از این قاعده مستثنی نیستند. مثال هم در این زمینه بزنم: آقای آرامش دوستدار مقالاتی تحت عنوان "امتناع تفکر در فرهنگ دینی" در یکی از نشریات خارج از کشور نوشتند. بعدها هم کتابی به نام "درخششهای تیره" انتشار دادند که هر دو نقدی جدی و رادیکال نسبت به فرهنگ ایرانی - اسلامی و بسیار با ارزش هستند. اما برخورد ایشان را با دیگران ببینید. ایشان مقاله ای در "چشم انداز" نوشته اند و سعی کرده اند اندیشه های سروش را نقد کنند و بهتر است بگویم او را افشا کنند. عنوان مقاله اینست: "نوسازی نادانی برای نادانی نوحه". وقتی این مقاله را خواندم بی اختیار یاد اعلامیه های لنینیستی افتادم. ایشان با تمام قدرت تلاش می کنند سروش را افشا کنند و بعدها در مقدمه چاپ جدید کتابشان "درخششهای تیره"، دست به افشگری دوباره می زنند و می کوشند مشت جواد طباطبایی را باز کنند که گویا ترکیب مفهومی امتناع تفکر متعلق به ایشان بوده است و جواد طباطبایی در دورانی که در پاریس تحصیل می کرده، آنرا خوانده و به نام خویش و با عنوان "امتناع اندیشه" به کار برده است. با خواندن این مطالب اندوه و یاس وجودم را گرفت. دلم برای آقای دوستدار سوخت. ایشان علیرغم دانش خود دقت نکرده اند که امتناع تفکر مورد نظر ایشان و امتناع اندیشه ای که جواد طباطبایی می گوید در دو دستگاه مفهومی متفاوت قرار دارند. هر دانشجوی ترم دوم یا سوم فلسفه که با دستگاههای مفاهیم گوناگون کار کرده باشد و البته مثل ما از درون آسیب ندیده باشد، به سرعت درمی یابد که تفکر در دستگاه مفهومی آقای دوستدار به چه معنا و اندیشه در دستگاه مفهومی آقای طباطبایی به چه معناست. ایشان از نگاه نیچه متونی را که کرین جمع آوری کرده است می خواندند و آقای طباطبایی هم روایت کرین را با دستگاه هگل می خواندند.

با به همین تیتیر مقاله آقای دوستدار در مورد سروش توجه کنید: "نادانی نوحه"! آیا آقای دوستدار نمی دانند که اگر به سروش نادان بگویند، او بدش نمی آید؟ سروش خود را متکلم می داند و در چارچوب گرایش فکری خود همواره خود را نادان می شمرد. او بارها سقراط را تحسین کرده است و روایت پوپر از سقراط را که دامن بر نادانی بشر پای می فشرده، نقل نموده است.

به دوست دانشمندی که از قضا با آقای دوستدار دوستی دارند، این مطالب را یادآور شدم. او گفت، ایشان خیلی صدمه دیده اند، از دانشگاه اخراج شده اند و اینک در گوشه غربت و در انزوا به سر می برند.

پس باید گفت ما آنقدر آسیب دیده ایم که اسکان تفکر در ما منتفی شده است. شاید بهتر است در فکر ترمیم آسیب دیدگی هایمان باشیم. اما عگر جز با تفکر، راهی برای ترمیم آسیب دیدگی ها خواهیم یافت؟

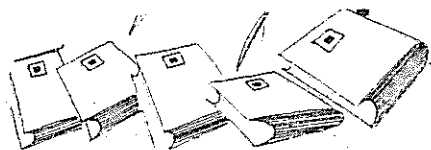
اگر بخواهم سوتنیت خودمان را تحلیل کنم، ما در واقع از جریانات عرفانی مستقیماً وارد فاز ایدئولوژیک شده ایم. صف بندیهای ایدئولوژیک، یعنی دعوا و مرافعه های ارزان قیمت پیش از انقلاب، هنوز عمل می کنند منتها با اشکال ظاهری متفاوت. ما هنوز در فضای دسته بندیهای پیش از انقلاب یعنی: مذهبی - غیرمذهبی، ملی - ضدملی، چپی - راستی، پیشرفته - عقب افتاده و ... تنفس می کنیم. ما هنوز همه چیز را از دریچه تنگ مسائل سیاسی روز و یا یارگیریهای سیاسی می بینیم. با این سیاست زدگی افراطی، اندیشه چگونه سامان خواهد یافت؟ وقتی در تمام عرصه ها به فکر دسته بندی و یارگیری هستیم، چگونه می توانیم جرعه های تفکر را که ناشی از شرایط زندگی مان است به شعله ای فکری گسترش دهیم؟ تا زمانی که تفکر شکل نگیرد، امکان دیالوگ منتفی است. شرط لازم برای دیالوگ رها شدن از این دسته بندیهای قبیله ای، قومی، گروهی و حزبی است.

بنابراین می بینیم که این دسته بندیها عمل می کنند. پس بهتر است از دیالوگ اسم نبریم و دقیق تر صحبت کنیم. درست تر اینست که از اختلافات سیاسی و یا قراردادهای اجتماعی و سیاسی صحبت کنیم.

خلاصه کنم: من هیچ امیدوی در آینده نزدیک برای تحقق و گسترش دیالوگ میان روشنفکران ایرانی نمی بینم. آنچه که اکنون جریان دارد، از سر اضطراب و ناشی از منافع عاجل سیاسی و اختلافهای جدید است و از آنجا که عمق و پایه فکری ندارد، راه به جایی نخواهد برد.

آنچه که من از گفتگو و دیالوگ می فهمم، آنگونه که این روند در اروپا صورت گرفته است، به این شکل بوده که چهار قطب فرهنگی اصلی اندیشه در اروپا، یعنی یونان، روم، یهودیت و مسیحیت و متفکران آنها قرنهای کام به کام این چهار فرهنگ را به دیالوگ واداشته اند و آنها را در دستگاههای مفهومی متفاوت، در هم تنیده اند و مفهوم به مفهوم و به طور مداوم و خستگی ناپذیر گره های این چهار جریان عظیم فرهنگی را به هم بافته اند. مفاهیم در کوره های ویژه صیقل خورده و تدقیق شدند و در مباحثات و مشاجرات و گفتگوهای بیشمار، با تلاش روح های بزرگی که آسیب دیدگی درونی و مسائل شخصی خود را به کناری نهاده بودند و به انسانها، جهان، طبیعت خدا می اندیشیدند، به خلق آثار بزرگ دینی، هنری، فلسفی، ادبی، زبانی و غیره نائل شدند و ثمره ای را به وجود آوردن که ما با دیدن ظاهر آن به از غرب اطلاق می کنیم. این تلاش در غرب هنوز هم وجود دارد و متناسب با مسائل و مشکلات جدید، از ذخایر گذشته از افلاطون و ارسطو گرفته تا دکارت، لایبنیتس، کانت و ... استفاده می شود و روایت تازه ای ارائه می گردد.

حال اگر به خود بپردازیم باید بگویم که در منطقه ما یعنی خاور میانه و آسیای مرکزی، سه حوزه تمدنی مصر، ایران و هند وجود دارد که دارای شعاع ویژه ای بوده و هستند. دو گرایش عام فلسفی غرب خاورمیانه یعنی ابن رشد و فلسفه شرق خاورمیانه یعنی گرایش ابن سینایی وجود دارند. سه دین مهم مسیحیت، یهودیت و اسلام در این منطقه حضور دارند. چه تلاشی شده است تا اجزای متفاوت فرهنگی این منطقه با هم به دیالوگ بنشینند و از طریق این دیالوگ قدم به قدم و بدون عجله، اجزا و عناصر یک فرهنگ متفاوت، متناسب با دیگر فرهنگهای جهان را برای یک زندگی صلح آمیز در هم بیافند و زمینه ای ایجاد کنند که ایرانی، عرب، یهودی، ترک، کرد، مسلمان، مسیحی، زرتشتی و ... در کنار هم زندگی کنند؟ شاید من بدبین باشم اما به عقیده من ما هنوز در خوابیم و خفتگان امکان دیالوگ با هم را ندارند. خوابگردهایی هستیم که هذیانهای ما از کنار یکدیگر رد می شوند و البته دیالوگی صورت نمی پذیرد.



درباره ی خشونت سیاسی - بخش چهارم

کلیات روش کلیسای رم نسبت به علوم و فلسفه در پایان و پس از هزاره ی اول میلادی

در بخش های پیشین و به ویژه بخش سوم مقالات تصویری هر چند سریع از دنیای سرشار از خشونت جنگ های مذهبی - سیاسی در دوران اوج قدرت کلیسای رم که با قرون پایانی دوران فنودالیسم در اروپا مصادف بود ارائه شد. دیدیم که چگونه این دوران که به دوران نوزایی اروپا موسوم گردید ناچار با ظهور نهضت فکری انسانگرایی، نهضت فرهنگی - سیاسی دیگر، موسوم به اصلاح مذهبی، پیدایش طبقه ی تازه نفس بازرگانان بزرگ، بانکداران، صاحبان صنایع جدید و متفکران و حقوقدانان هم عصر آنان که همگی را من حیث المجموع طبقه ی بورژوازی نامیده اند، و نیز با آغاز نارضایتی ها و گاه شورش های دهقانانی همراه بود، خاصه با ریشه کنی بخشی از آنان که با وضع قوانین نوین در مورد زمین، در انگلستان، فقیرتر شده، به سوی شهرها سرازیر می شدند؛ و اینکه مجموعه ی این عوامل البته مرتبط با هم چنان نیاز به طرح افکندن جهان بینی و صورت بندی حقوقی - اقتصادی نوینی از جانب فرهیختگان را به پیدایش متفکران و بنیانگذارانی در این حوزه های اندیشه منتهی ساخت، و از جهت اهمیت کم نظیری که فلسفه ی حقوق طبیعی در این عصر کسب می کند، که جای جای از دو تن از برجسته ترین پدران شکل جدید آن: جان لاک (زاده و پرورش یافته ی انگلستان و تحصیل کرده ی آکسفورد، سپس در سال ۱۸۶۳، پنجاه سال پیش از انقلاب ۱۶۸۸ پنهانده به هلند) و هرگو گروسیرس (متفکر هاندی تبار انسانگرایی که بخشی از زندگی خود را در زندان به سر برد و بخشی از آن را نیز در جلا ی وطن) نام بردیم.

حال برای روشن شدن زمینه های پیدایش خشونت سیاسی در عصر جدید باختر زمین، لازم است که به ظهور و سیر تحولی هر یک از عوامل نامبرده، که تنها وجوهی از جنگ های مذهبی آن قیلا مورد توجه قرار گرفت، یعنی:

- نهضت انسانگرایی (اومانیزم)

- پیدایش بورژوازی

- شورش های دهقانی

با رعایت اختصار تمام و یکی پس از دیگری بپردازیم، تا زمینه های جدایی کامل انسانگرایی عصر نوزایی/از جهان بینی جدیدی که در کنار آن رشد کرد و ابتدا بر جهان غرب حاکم شد تا، همراه با نتایج سراسر خشونت زایش، از آنجا به اقطار جهان پراکنده شود، شناخته گردد.

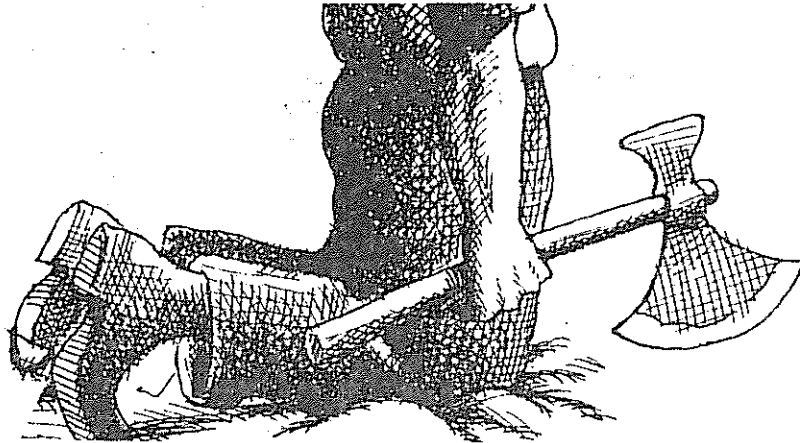
۱- عصر تاریکی و سرچشمه های نهضت انسانگرایی

پیش از این دیدیم که قبل از جنگ های ناشی از اصلاح مذهبی چگونه دستگاه مرکزی کلیسا و بسیاری از شعبات آن بر قدرتی کاملاً دنیوی لیسید و در فساد ناشی از قدرت، ثروت و فرزند خلف آن، تجمل پرستی و استبداد در غلبه بود. در این دوران اروپای کاتولیک از جهت اندیشه و فعالیت پژوهشی هنوز در خواب عمیق چندین قرنه ی خود به سر می برد. در عین حال با گذار از مرز هزاره که خرافات عظیم فلسف کهنه سراسر اروپا را در انتظار حوادث شوم از کار و فعالیت برای فردای خود بازداشته بود، جنب و جوش نوینی در میان بخش هایی از جامعه به راه افتاد. در پیشاپیش این حرکت سوداگران و ماجراجویان قرار داشتند که به هر گوشه ی گیتی که سوی رونق و سودی از آن به مشامشان خورده بود از راه زمین و دریا به راه افتادند تا از راه تجارت از نم ثروت هایی که در اقطار دیگر جهان تولید می شد برای خود کلاهی ببرند. جنگ های صلیبی و تماس طولانی با حریف مسلمان، دوراندیش ترین اروپاییان را به ناتوانی ها و کمبود های بسیار خود در حوزه های مهمی از فرهنگ و اسباب قدرت متوجه ساخته بود. شاهانی که با نیروی نظامی خود این جنگ ها را رهبری می کردند، علی رغم اقتدار بلامنازع کلیسا به عزت بیشتری دست یافته بودند و سازماندهی جدیدی را در امور نظامی و اداری آغازیدند. پادشاه فرانسه قدرت خواندن فنودال را متدرجاً برمی انداخت، پادشاه انگلستان با صدور منشور کبیر (۱) حدود اقتدارات خود را تثبیت کرد.

در آلمان امپراتوری رومی - ژرمنی از نو استقرار یافت. صنایع که تسلیحات لازم برای جنگ ها، تدارک ساز و برگ برای حمل و نقل نظامی و لباس و آذوقه برای سپاهیان مسیحی بر سرعت و کیفیت کارشان افزوده بود و می بایست وسائل معیشت ده ها هزار بازویی را که در این راه به کار افتاده بود تامین کنند، بر دیگر عوامل رونق اقتصادی اضافه شدند و کوشش طبقات توانگر و سودجو را هر چه بیشتر برانگیخته، سیل پول را به خزائن سوداگران روان ساختند. مردمان نیز با از سرگزراندن خوف و وحشت ناشی از خرافات مربوط به پایان هزاره، نفس تازه ای می کشیدند و شوق و ذوق جدیدی برای نشاط زندگی خون را در عروقتشان جهانده بود. شاعران و ترانه سرایان دوره گرد، یعنی کسانی که همانند «عاشق های» شرقی با نام های «راپسود» یا «تروبادور» سرودها و قصه های غنایی خود را از روستایی به روستای دیگر می بردند و با ساز و آواز و مهر که های خود مردم را با دنیای تخیلات زیبای صنوعان و هم کیشان دیگرشان آشنا می کردند، رشته های پیوند تازه تر و دل انگیز تری را میان مومنان اقطار مختلف اروپا می تنیدند. «در جنوب فرانسه و در شمال آن، و سپس در آلمان نخستین بار ادبیات ملی ظهور می کرد. انواع نوینی از ادبیات هم چون «تسنرون» (۲) به میان آمد» (۳). یادنامه ی ویلیهاردونسن (قرن دوازدهم) درباره ی چهارمین جنگ صلیبی که خود به عنوان سردار و دیپلمات در آن شرکت داشت و خاطره نامه ی ژان دو ژورتن ویل (قرن سیزدهم) درباره ی دوران اسارت سن لویی پادشاه فرانسه در مصر (۴)، جزو آن آثار ادبی جدیدی بود که برآشنایی اروپاییان که حمال دیگر جنگ های صلیبی افقهای وسیع نوینی را به رویشان گشوده بود، نسبت به دنیای بیرون از خود و به ویژه مشرق زمین افزود و در آنان کنجکاوی بیشتری را نسبت به دنیاهای دیگر برانگیخت. صلیبیان بسیاری آداب شهسواری (۴ مکرر) را که در دستگاه سلاطین ایوبی از مدت ها پیش رایج و سرعی بود از آنان اقتباس کرده با خود به اروپا منتقل کردند» (۵).

«در چنین شرایط کاملاً جدید بود که هوش و حواس به خواب رفته از ابتدای قرون میانی تکانی خورد. روان ها و اندیشه ها بیداری آغاز کردند و احساس نیاز به آموختن به سراغشان آمد. این نیاز چندان شدید شد که مدارس مذهبی کلیسا ها دیگر تکافوی طالبان علم را نمی کرد و استادانی پیدا شدند که در فضای باز و میان شنودگان سرا پا گوشه که گردشان حلقه می زدند، مجالس درس بر پا می داشتند» (۵ مکرر). اینگونه شد که هزاران دانشجو و استادان بیشمارشان در این دوران دست به دست هم داده اولین دانشگاه اروپا، دانشگاه پاریس را در سال ۱۲۰۰ بنیاد کردند. طی مدتی قریب سی سال دانشگاه های دیگری در آکسفورد، مونپلیه (جنوب فرانسه)؛ ناپل، بولونی، پادوا (ایتالیا)؛ اورلیان و پراگ؛ و بالاخره در سالامانک (اسپانیا) و کومبر (پرتغال)، تاسیس گردید. معذالک این دانشگاه ها نیز تحت اقتدار کلیسا که با پیدایش آنها به اوج قدرت خود رسیده بود، قرار داشت. فراموش نکنیم که درست در همین دوران بود که محاکم تفتیش عقاید مرتدان را بیرحمانه و بی امان نابود می کردند، شاهان هنوز در وجود پاپها با حریف نیرومندی روبرو بودند و هیچ قدرتی نبود که اقتدار آبا کلیسا قادر به خم کردن پشت آن نباشد. «اوقات علما الهیات مصروف این می شد که نوشته های آبا کلیسا را که متفکران همگی از میان آنان برمی خاستند زیر ذره بین قرار دهند، و بجای توجه به روح و معنای متون هر کلمه ی آنها را درست سبک و سنگین کنند». «هیچکدام به واقعیت جهان پیرامون نمی نگرست و مولفان رسمی کلیسا در اذهان چنان نفوذ و اقتداری به هم رسانده بودند، که به بحث و فحص [کلامی] در نوشته هایشان قناعت می شد و کسی را با تعمق در معنای آنها کاری نبود» (۶). این شیوه ی تامل در موضوعات یعنی همانا شیوه ی معروف اصحاب مدرسه (۷) چیزی جز یک نوع هنر قلم پردازی نبود. از آنجمله مدتی به درازای چهار قرن فی المثل بحث های پیرامون اصالت یا عدم اصالت «کلی ها» دور می زد و با جدیتی تمام در باب ماهیت «اجناس» و «انواع» سخن می رفت (۸) و چنانکه در تواریخ ضبط شده است درست در زمانی

که سپاهیان ترک گرد باروهای قسطنطنیه اردو زده، در انتظار تسلیم شهر بودند، و در حالیکه امپراتور در بالای باروها در صدد یافتن راه دفع محاصره کنندگان، راهبان شهر برای تعیین جنسیت ملائک مجالس بحث داشتند. در نظر این جماعت از آنجا که کتاب مقدس همه ی امور را روشن کرده و برای همه ی مناسبات جهان پاسخی در اختیار مومنان قرار داده بود، نگرستن طبیعت و پدیده های آن برای دانش نمی توانست سودی در بر داشته باشد و دین شان آن محسوب می گردید. برای در دست داشتن معیار به منظور مقایسه ای تاریخی، سودمند خواهد بود تا با ذکر مثال هایی با شیوه ی کار و سطح دانش علما، و پژوهندگان مشرق زمین در آن عصر، از هندوستان و ایران گرفته تا غربی ترین سرزمین های اسلامی در اسپانیا آشنایی اندکی کسب کنیم.



جدول آن که به ویژه در رصد ستارگان و محاسبات نجومی تاثیر تعیین کننده داشت؛ به ویژه پیشرفت های انقلابی دانشمندان ایرانی، عرب و اسپانیاییان مسلمان و یهودی در نجوم، و در راس آنها مکتب خواجه نصیرالدین طوسی. مبدع شیوه ای جدید به منظور نقد و رفع اشکالات هیئت بطلیموس (شیوه ای که بعداً از طرف مورخ آمریکایی اماسی کشیدی، یه «دوایر [مزدوج] طوسی» (۱۱) موسوم شد) در مورد حرکت سیارات نسبت به زمین، در رصدخانه های مراغه و سمرقند و در اندلس، به موازات مباحثات و نظریات ابوریحان بیرونی در باب امکان «خورشید - مرکزی» بودن منظومه ی (شمسی) با مدارهای بیضوی سیارات (و مکاتبات او با ابن سینا از جمله در همین مورد)؛ اکتشافات انقلابی ابن هیثم در نورشناسی، از جمله کشف «قوانین» شکست و

انعکاس نور بر (یا از خلال) سطوح صیقل شده (یا شفاف)، مطالعات او درباره ی عدسی ها و نیز آینه های گروی و سهمی (که شکل هندسی مورد اخیر آن در ساختمان رادارها و امروژه برای آنتن های تلویزیونی موسوم به «آنتن بشقابی» به کار می رود) و تعریف و تعیین هندسی کانون این قبیل آینه ها؛ دانسته های دقیق ناصبرده و زکریای رازی درباره ی ساختمان و کار چشم؛ اصلاحات او در نظریات مربوط به رنگین کمان که سرانجام نزدیک به ۴ قرن بعد به توضیح کمی دقیق این پدیده نورشناختی در سایه ی نبوغ قطب الدین شیرازی انجامید و بالاخره پژوهش های شاگردان و پرورش یافتگان مکتب خواجه نصیر چون قطب الدین شیرازی، محیی الدین مغربی، غیاث الدین جمشید کاشانی و ابن الشاطر که «به نظر می رسد نظریه ی کپرینیک درباره ی ماه دو قرن پس از او از ترجمه ی یونانی کارهای اقتباس شده باشد» (۱۲)؛ تا جایی که به گمان صاحب نظران «تمام آنچه نوآوری در نجوم کپرینیک دلیله می شود (۱۳)، در کارهای مکتب خواجه نصیرالدین طوسی یافت می شود» (۱۴)؛ و شاید مهمتر و پسر معنی تر از اینهمه، و آنچه در عین حال معنای ژرف دستاوردهای فوق الذکر و نظائر آنها را نیز در بر دارد، معنی این نکته که ابوعلی سینا که خود بر همه ی علوم تجربی و نظری فوق در سطح عصر حیاتش، یعنی قرون ده و یازده میلادی (۴۲۸-۳۷۰ هجری قمری)، ۱۰۳۷-۹۸۱ میلادی) احاطه داشته و ابداعات بسیار از هر دو راه نظری و تجربی بر آنها افزوده است، در حکمت نیز نظریاتی ابداعی عرضه کرده که فی الجمله یکی از عمده ترین آنها حدود پنج قرن پس از او از جانب دکارت از سر گرفته می شود و از ارکان مهم انسانگرایی محسوب می گردد؛ این رکن مهم حکمت ابوعلی سینا احکام و استدلالاتی است پیرامون شناخت آنچه در آن زمان نفس نامیده می شد: (۱) درباره ی ادراک نفس آگاه بر وجود خود - که «من» نیز نامیده می شود - بدون نیاز و توسل به وجود جسمی که بدان نفس تعلق دارد، یعنی نظیر استدلال معروف دکارت موسوم به «COGITO...» (می اندیشم، پس هستم) (۱۵). در بحث حاضر اهمیت این باور ابن سینا در این است که چنانکه در مقاله ی نخست گفتیم، افراد بشر، در عین حال که به علت گروه - زنی بودن برای مردم شدن و زندگانی مردمی ناچار عضو یک جامعه یا انواع گروه های متعلق به آن جامعه هستند، هر یک نیز دارای تشخص فردی خویش اند، که تشخص آن با موجودیت گروه سرمنشا امر سیاست است. این تشخص فردی، همراه با شعور و نسو ی داوری فردی ناشی از آن، درست همان چیزی است که محمل آن در فلسفه ی قدیم ما: نفس عالمه (۱۵ مکرر)، (یا آنطور که در بخش های پیش گفتیم «نفس فاهمه») از ابن سینا به بعد جای خود را به نفس عالمه ی فردی می دهد، و آنگاه، یعنی پس از ترجمه ی بعضی از

در عصر مورد بحث، یعنی نخستین سده های بعد از اسلام، علی رغم تاراج ها و ویرانی های اولیه و معدوم شدن بسیاری از مراکز کتب و اسناد یا به سبب جنگ و آتشسوزی و زلزله خیزی سرزمین، یا انتقال برخی از آنها به نواحی شرقی دوردست ایران، در مراکز کوچک و بزرگ فعالیت علمی، و از جمله آنها دانشگاه جندی شاپور، جنب و جوش و کار و کوشش فرهنگی معسول دوران ساسانی همچنان ادامه داشت. یادگار ها و موارث علمی و فرهنگی پیشینیان که علاوه بر علوم ایرانی با دانش های هندی و یونانی و از آن میان ارمغان های حکیمان نستوری گریزان از امپراتوری روم شرقی و پناه یافته در دستگاه خسرو اول، انوشیروان، که از دستداران شائق آموزش های آنان بود (۸)، در آمیخته و به یکی از غنی ترین انبوخته های فرهنگ بشری تبدیل شده بود، با وجود تحمل صدمات و نقصان های فراوان، همچنان گنجینه و سرمایه ی عظیم و نقطه ی عزیمت مطمئن و استواری بود برای تبعیضات عالیترین استعداد های همه ی اقوام و نژادهایی که در نظام جدید بویژه در عصر عباسیان در رشته های گوناگون به ادامه ی طریق نیاکان در راه کسب و آموزش انواع دانش ها و هنرها شوق می ورزیدند.

پس از آنکه دانشمندان ایرانی تبار و غیر ایرانی به ترجمه ی کتب در رشته های گوناگون از زبان های پهلوی، سریانی، و هندی آغاز کردند؛ فی الجمله بعد از آنکه فی المثل عبدا لله ابن مقفع روزیه از مردم پارس در نیمه نخست قرن هشتم میلادی، در عصر منصور دومین خلیفه ی عباسی، یکی از کتب قانون عهد ساسانی موسوم به آیین نامک، کلیله و دمنه و نیز رساله ی خود (۹) در منطق را از پهلوی به عربی ترجمه کرده، رسائل متعددی را مستقیماً به عربی به رشته ی تحریر درآورد (هر چند این مرد بزرگ به تحریر سفیان ابن معاویه به زندقه متهم و با موافقت منصور، در حدود ۱۴۵ هجری ق. مقتول شد)؛ نیز قرن ها پس از آنکه ابوعبدا لله محمد ابن موسی خوارزمی (متوفی نیمه ی اول قرن نهم میلادی) ریاضیدان، منجم، جغرافیدان و مورخ ایرانی، رساله جبر و مقابله ی خود را در حوالی ۸۲۰ میلادی تدوین کرده بود (۱۰)؛ و باز، زمانی دراز پس از کشفیات مکتب جابر ابن حیان و زکریای رازی در شیمی (جدا کردن بعضی اسیدها، ابداع روش تقطیر الکل و استخراج روغن ها و ترکیب آلیاژها و ملغمه های جدید مهم پژوهش های انتقادی ریاضی دانان بزرگی چون ابوالفتح غیاث الدین عمر ابن ابراهیم خیام در اصول هندسه ی اقلیدس و ردیه نوشتن این دانشمند و شاعر بزرگ بر اصل پنجم کتاب اصول اقلیدس (عموماً موسوم به اصل اقلیدس) در رساله مبتکرانه اش موسوم به رساله فی شرح ما اشکل من مصادرات اقلیدس (۱۰ مکرر)؛ کشف شکل کمل و نهایی و کاربرد مثلثات و یافتن روش های بدیع برای تنظیم ارزش های

← آثار ابن سینا به لاتین، و سپس آثار ابن رشد که این جنبه از آثار ابن سینا در آنها منعکس بود، مفهوم مورد بحث در زبان مدرسیون لاتین به واژه آئی بیان شد که در زبان های جدید ملل اروپایی به منشأ مفهوم «سوره» می دوران نهضت انسانگرایی، به معنی وجود دریابنده ی موضوعات و پدیده ها و مختار و مستقل «من» آگاه به وجود خود تبدیل گردید (۱۶). اهمیت خاص نظر ابن سینا همچنین در این است که وی برای نخستین بار برای نفس و در نتیجه برای هر «نفس عالمه» ای، یعنی وجدان هر انسانی تشخیص فردی قائل گردیده است (۱۷). البته او چنین امکان پیدایش این خصیصه در افراد بشر را محصول قابلیت عقل بالقوه ی انسان برای پذیرش افاضاتی می داند که منبع آن را به پیروی از فارابی «عقل فعال» (۱۸) می داند و می نامد که آخرین، یعنی دهمین یا پایین ترین درجه در مراتبی است که در این حوزه ی فلسفی عقل عشره (عقل های دهگانه) می نامند. آگاهی فلاسفه ی قرون وسطای اروپا از مفهوم عقل فعال با معنا و نقشی که ابن سینا برای آن قائل شده بود بنا به نظر اتین ژیلسون (۱۹) از فلاسفه ی بزرگ معاصر فرانسوی متخصص قرون وسطی و از اعضا نقید آکادمی فرانسه، چنانکه در یکی از تالیفات خود زیر عنوان «فلسفه ی قرون وسطی» یادآور شده، «برای آنان بسیار تازگی داشت و ایجاد شگفتی و حیرت نمود» (۲۰) و اکثریت آنان این نظر را پذیرفتند. در این عصر، قرن دهم سیلادی، حوزه های تعلیم و تعلم در سرتاسر حوزه ی تمدن مشرق زمین برپاست. دانشگاه بزرگ نظامیه ی بغداد هنوز تاسیس نشده و تنها در شهر یک میلیون نفری قریه در اسپانیا ۸۰ مدرسه برپاست و تعداد کتابخانه ی اصلی آن به ۶۰۰ هزار جلد بالغ می شود (۲۱ مکرر). این حوزه ی تمدنی هنوز در انتظار ظهور بزرگانی در عالم دانش است که یکی از مهمترین آنان چون ابن خلدون بیش از چهار قرن بعد چشم به جهان می گشاید.



به سوی انسانگرایی

پیش از یک قرن پس از رواج نظریات ابن سینا که از جمله در بحث پیرامون مقام «کلی ها» در عالم وجود (ن.ک. پیشتر، در همین بخش) نیز نظریه ی بدیع وجود واقعی آنها در ذهن را اعلام کرده بود، عقاید پییر آبلار (۲۱) عالم دینی و حکیم مدرسی فرانسوی که او نیز در مورد فوق نظری نزدیک به نظر ابن سینا را بیان و ترویج می کرد، در سال ۱۱۲۰ در شورای دینی شهر سواسون محکوم شد. با وجود اینگونه تضییقات و فشارها رسوخ آزاداندیشی در میان فرهیختگان روز به روز آشکارتر می شد. از سوی دیگر نیز چنانکه خواهیم دید بسیار اتفاق می افتاد که وقتی شخصیت آزاد اندیش و با شهامتی، که بالطبع از پرورش یافتگان همان مدارس بزرگ دینی هم می بود، پیروی کورکورانه از کلیسا و دستگاه جزمیات و قدر قدرتی آن را مورد بحث و پرسش قرار می داد، همزمان با نهضت فکری او، یک نهضت اجتماعی معمولاً به شکل شورش دهقانان یا روزمزدان تهی دست کارگاه های جدید نیز به پا می خواست که یا تحت تأثیر، و یا تحت حمایت آن قرار می گرفت. در این زمره اند نهضت های لاردها (۲۲)، در کشورهای شمال اروپا، سپس در انگلستان، نهضت موسی ها (۲۳) در سرزمین بوهیم و جنبش والوینسین

ها (۲۴)، در جنوب غربی فرانسه که از کشتار آنها قبلاً سخن رفت. با این نهضت ها و متفکران آنها در بخش شورش ها آشنا خواهیم شد. یکی از اولین و برجسته ترین اندیشمندان این دوران که در بخش های پیشین از او نام برده شد بود، راجر بیکن (۱۲۹۴-۱۲۱۴) است (ن.ک. به بخش های پیش). او تحصیلات اولیه خود را در آکسفورد انجام داد. چنانکه قبلاً متذکر شدیم مدتی نیز در مدارس اسلامی اسپانیا به تحصیل پرداخت. علاوه بر لاتین که زبان معمول علمی زمانه بود، یونانی و عبری و احتمالاً عربی (۲۵) نیز می دانست. دامنه ی معلوماتش دایرة المعارفی بود و به علوم و ریاضیات علاقه وافر داشت. در سبک طریقت فرانسیسیان بود. در یکی از تالیفاتش نادانی روحانیین زمان خود را مورد حمله قرار داد. در مسدک فرانسیسیان نیز ارشادانش عقاید نوآندیشانه و ستیزه جویی او را بر نمی تافتند و نوشته هایش را سانسور می کردند تا جایی که او را تحت نوشتن «چیزهای تازه ی مطنون» محکوم کردند، به پاریس خواندند و تحت نظر قرار دادند. در یکی از سه کتابی که به درخواست پاپ نگاشت، کتاب اکبر، چهار سبب برای نادانی برشمرد: ۱) پیروی از یک مرجع سست و نادرخورد (در این نوشته که به درخواست پاپ نگاشته شده بود وی از راه احتیاط تصریح می کند که در این سخن کلیسا را در نظر ندارد)؛ ۲) تأثیر عادات؛ ۳) دنباله روی از عقیده ی جماعت عوام بی سواد؛ ۴) و بالاخره سرپوش گذاشتن بر جهل و بی اطلاعی خود از راه به رخ کشیدن خرد و دانشی سطحی و ظاهری. بر آن بود که خطاست اگر شخص در مقام دفاع از یک عقیده به فرزانگی پیشینیان خود، به رسوم موجود یا به عقیده ی عمومی استناد نماید. او خود در دفاع از این نقطه ی نظر از نظریات و ادله ی سیسرون (Cicéron)، ابن سینا و چند تن دیگر از حکمای پیشین مدد می گرفت. باستانهای ارسطو و ابوعلی سینا که او را «سلطان و سرآمد فلاسفه می نامید»...، هیچیک از حکمای سلف را شایسته ی عنوان و نائل به مرتبه ی فیلسوف واقعی نمی دانست. با آنکه به نظریه ابن سینا درباره رنگین کمان ابرار داشت که با بیان آن در سفر پیدایش کتاب مقدس همخوان نیست، معذالک، در مواضع دیگر، وقتی خود به بحث پیرامون این «پدیده» می پردازد از ابوعلی یا ستایش یاد می کند (۲۶). «هرچند در نوشته هایش جا به جا بویسی از پایبندی به اعتقادات رسمی به مشام می خورد...، معیناً آنجا که می گوید بر جستجوی حقیقت نزد کفار (غیر معتقدان به کتب مقدس یهود و نصارا) هیچ ایرادی وارد نیست» کلامی که حدیث منسوب به پیامبر: «اطلبوا العلم ولو بالصین» به جستجوی دانش روید اگر چه در چین باشد» را به یاد می آورد [لحنش صادقانه تر می نمود. در کنار نام های ابن سینا و ابن رشد، به کرات از فارابی و گهگاه نیز از ابو معشر [ابومعشر بلخی، عالم بزرگ نجوم و ریاضیات قرن سوم هجری] نیز نام می برد. ر. بیکن از رای ابن رشد مبتنی بر اینکه «عقل فعال» در ذات خود گوهری مفارق (جدا) از نفس انسان هاست (۲۷) پیروی می کرد. مهمترین مبانی اعتقادات ر. بیکن، که پیش از این گفته بودیم، از آموزش در مدارس عالی اندلس و تحت تأثیر آثار علمای مشرق زمین بدان دست یافته بود، اهمیتی بود که در تحقیق برای روش مشاهده و تجربه قائل بود و مخالفت او به توجه بیش از اندازه به مباحث کلامی و ابزار اصلی آن، منطق صوری بدین سان او یکی از نخستین بلکه مهمترین مروجان علوم تجربی در آستانه ی انسانگرایی عصر نوزایی مغرب زمین به شمار می رود.

اغلاط مهم در بخش سوم:

- ۱- در ستون ۷ پاراگراف آخر در عبارت «اصلاح مذهبی مارتن لوتر، هر یک از دو گرایش بالا، جای جای، به صورت بالقوه حضور دارد...» کلمات: «جای جای»، در اثر یک سهو حروفچینی به پایان پاراگراف بالاتر منتقل شده است، که متنی است در جای خود خوانده شود.
- ۲- در یادداشت شماره ی ۷ درباره کشتارهای سیاسی - مذهبی، مورد: ۱- در سال ۱۵۴۲، (...). به جای: «در لوپرون واقع در دره های جنوبی جبال آلپ تعداد ۳۰۰۰ نفر از والوینسین ها به دست کاتولیک ها خفه شدند»، نویسنده سهواً (...) تعداد ۳۰۰۰ نفر در لوپرون واقع در ایالت ووی سوییس کنونی به دست کاتولیک ها خفه شدند» نوشته است و بدین وسیله تقاضای تصحیح آن را دارد.

یادداشت های بخش چهارم:

- ۱- منشور کبیر: Magna Charta

←

۲- تنسون (teneson): نوعی مشاعره که به جای تکیه بر حرف آخر شعر حریف در زبان فارسی، موضوعی را میان دو شخصیت خیالی به مباحثه‌ی ادبی می‌گذاشت و مبتکر آن برتران بوزنی بود.

3- Pierre Rousseau, Histoire de la Science, Paris, Fayard, 1945, p. 132

۴- سن لویی (لویی مقدس) یا لویی نهم، برپا کننده‌ی هفتین جنگ‌های صلیبی بود که طی آن در نبرد با سیاهیان مسلمان شکست خورد و اسیر گردید تا آنکه در برابر واگذاری دمیاط (Damiète) آزادی خود را باز یافت و در بازگشت به فرانسه از این شکست و اسارت بود که نهادی به نام لژیست (légiste) به معنی «قانوندان» تاسیس کرد که بیشتر از قانوندانان سر سپرده‌ی شاه و از طبقه‌ی «بوژوا» ها بودند که بر اساس حقوق رومی و فتوای پایه‌های اقتدار پادشاه را در برابر فتوادل‌ها تحکیم کردند و تاسیس «کمیسیون قضایی» مرکب از این «قانوندانان» بود که بعدها به تشکیل نهادی موسوم به «پارلمان» که در آن زمان یک مرجع دادرسی بیشتر نبود، انجامید.

۴ مکرر - آداب جوانمردی که در اروپا «شوالیه‌گری» (chevalerie) نامیده می‌شود.

۵- ن. ک. ایوبیان، دایرة المعارف مصاحب

5 bis- Pierre Rousseau, *ibid.*

6- *Ibid.* p. 133

7- Scolastiques

8- Universaux

۸- اختلاف و جدال در مسئله کلی‌ها در شکل وسیع آن بدین معنی بود که بعضی از فلاسفه برای مفاهیم کلی که بجای معرفی شیین معین محسوسی، معرف نوع یا دسته‌ی معینی از آن اشیا است، واقعیتی قائل نبودند و این موجودیت و واقعیت این مفاهیم را به موجودیت و واقعیت نام آنها محدود می‌دانستند و این گروه هواداران اصالت نام یا اصل تسمیه «Nominalistes» نامیده می‌شدند؛ گروه دیگری را که برای خود مفاهیم کلی فوق‌الذکر نیز، (فی‌المثل مفهوم حیوان که بر مفهوم انسان شمول دارد، و از لحاظ منطقیون قدیم جنس قریب آن، یعنی نزدیکترین کلی نسبت به آن خوانده می‌شود)، یا مفهوم انسان که نسبت به سقراط شمول دارد و باز از لحاظ منطقیون نوع آن یا نزدیک‌ترین کلی نسبت به آن است و خود در تحت کلی دیگری یعنی حیوان قرار دارد) نیز واقعیتی خارجی قائل بودند، اصحاب واقعیت «Réalistes» می‌نامیدند. (در مثال‌های فوق جنس و نوع دو مورد از پنج کلی اصلی برای ابن سینا را تشکیل می‌دهند). باید توجه داشت این نوع به اصطلاح «رنالیسم» با «رنالیسم» بامعنایی که عموماً امروز از آن اراده می‌شود متفاوت است و حتی به اعتباری در نقطه‌ی مقابل آن قرار دارد. گروه سومی نیز که متأخرتر از دو گروه پیشین بودند، به وجود واقعیت این «کلی» ها فقط در ذهن‌ساز داشتند و نه در عالم خارج از ذهن و اینان «کلی» ها را بنا به اصطلاح منطق قدیم «تصور» (concept) و به آلمانی (Begriff) یا مفهوم می‌نامیدند، و آنان خود اصحاب اصالت تصور (Conceptualistes) نامیده می‌شدند.

۸ مکرر- دکتر عبدالحسن زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ۱، ایران قبل از اسلام: مردم در کشمکش با قدرت‌ها، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴، ص ۵۱۴ و ۵۲۳ بعد.

۹- در باب منشأ اثر اخیر، یعنی اینکه آیا از تالیفات خود مترجم به پهلوی بوده که بعداً به عربی ترجمه کرده یا خلاصه‌ای از ترجمه‌ی پهلوی ارغنون ارسطو، به نظر می‌رسد که میان کارشناسان بحث و تردید وجود دارد؛ ن. ک. به توضیحات مشبع استاد فقید میرزا محمود آقا شهابی مجتهد خراسانی، رهبر خرد، قسمت منطقیات، تهران، کتابخانه‌ی خیام، ۱۳۱۳ شمسی، دیباچه، بخش «پیدایش منطق»، درباره‌ی سوابق دیرین «رواج» و «شکل ملون ... علوم متنوع (از قبیل: فلسفه و نجوم و طب و حساب و غیر ذلک) در ایران پیش از استیلا اسکندر» و اینکه به گفته‌ی آن زنده‌یاد «علوم مزبور و مخصوصاً فلسفه بدون وجود منطق اگر غیر معقول نباشد قابل اذعان و قبول هم نخواهد بود» و منقولات مؤلف از کتاب نهمان ابوسهل نوبخت، مبتنی بر شرحی مفصل در خصوص کثرت علوم مدونه» در ایران پیش از حمله‌ی اسکندر، نقل شده در الفهرست تالیف ابن ندیم (مصنف بسال ۳۷۷ هجری)، و این قول فضل ابن نوبخت (دانشمند ایرانی معاصر هارون الرشید و رئیس و متولی کتاب‌های حکمت از طرف هارون) که: «... تا اینکه اسکندر از»

مقدونیه» برای جنگ به ایران آمد و دارا را کشت و پناهای عسالی را: که بر سنگ و چوب آن اصناف علوم، منقوش بود ویران کرد و امر داد علوم مهمه را که در دواوین و خزائن شهر اصطخر بسود استنساخ و از زبان پارسی بزبان قبطی و رومی (البته منظور زبانهای مصری و یونانی است) ترجمه گردند، و پس از استنساخ آنچه را که محل حاجت ندانست سوخت! (...) و آنچه لازم می‌دانست با اموال و خزائن فراوان، به صحابت چند تن از دانشمندان ایران، به مصر فرستاد»، طی ۱۶ صفحه، شامل اطلاعات فراوان درباره‌ی منابع مربوط به تاریخ علوم و فلسفه در ایران باستان از صفحه‌ی «یا» و دیباچه، تا صفحات «کو» و «کز» حاوی اشاراتی به مقام و نقش ابن مقفع در این زمینه.

۱۰- این اثر که حاوی مبانی علم جبر و نتیجه‌ی تلفیق داهیانیه‌ی ریاضیات ایرانی، هندی و یونانی است، از سال ۱۱۳۵ تا ۱۹۱۵ بیش از چهار بار به لاتین و نیز در سال ۱۸۴۱ با مقدمه، حواشی و تعلیقات انتقادی به انگلیسی ترجمه شده، منشأ رواج و تکامل جبر در مغرب زمین بوده و واژه‌ی آلگوریتم (Algorithme) در زبان ریاضی باختر زمین و سپس بیشتر زبان‌های جهان و حتی خود زبان فارسی، از شکل عربی شده‌ی نام مؤلف: الخوارزمی، و صورت‌های مخلوش آن در عنوان‌های لاتینی کتاب: Algorimi de numero (Indirum) و (Liber Algorismi) اخذ گردیده است. نیز ن. ک. عبدالحسین زرین کوب، تاریخ ایران بعد از اسلام، انتشارات اداره‌ی کل نگارش آموزش و پرورش، تهران، ۱۳۴۳، بویژه ص. ۵۱۶.

۱۰ مکرر- پیش از عمر خیام ریاضیدان دیگری از جمله برقلس («Proclus» ۴۱۰ - ۴۸۵) کوشیده بودند تا اصل موضوعه‌ی اقلیدس را به صورت استدلال میرهن کنند (ن. ک. لوسین گودو، هندسه‌ها، پاریس، Lucien Godeau, Paris, Armand Colin, 1952, pp. 103. پس از خیام نیز خواجه نصیرالدین طوسی در یکی از رسالات متعدد هندسی خود «تحریر اقلیدس» کوشید تا ردیه‌ی عمر خیام را به نوبه‌ی خود رد کند؛ اما پژوهش‌های قرون بعد در شرق و سپس در اروپا در این راه نیز سرانجام به توفیقی نیانجامید تا در قرن هجدهم و نوزدهم آنچه به کرسی نشست صحت نظر خیام مبنی بر عدم ضرورت اصل اقلیدس در حالت کلی و بمبارت دیگر امکان ساختن هندسه‌های غیر اقلیدسی بود، که تاثیر بنیابی در انقلاب فیزیک برجا گذاشت.

11- Le couple (de cercles) de Tusi: S. H. NASR. Sciences et savoir in Islam, Paris, Sindbad, 1979, pp. 130- 131

12- *Ibid.*

۱۳- بیفایده نیست همینجا یاد آور شویم که نتایج مترتب بر هیئت کپرنیک که با قرار دادن خورشید در مرکز حرکت سیارات که گالیله به سبب پذیرفتن آن تفتیش و محکوم گردید، نقطه‌ی عزیمت تحول عظیمی در نجوم است که تمام اکتشافات بعدی کپلر درباره‌ی قوانین حرکت سیارات، مکانیک آسمانی نیوتون و رشته‌ی مکانیک بطور کلی در گرو آن بوده است و بهمین جهت در تاریخ کیهانشناسی، فیزیک و فلسفه آن را انقلاب کپرنیکی نامیده‌اند.

14- S. H. NASR, *Ibid.*

15- cogito, ergo sum

که به زبان لاتین یعنی: می‌اندیشم، پس هستم.

۱۵ مکرر- برای اطلاعات بیشتر در این باره ن. ک. دکتر علی اکبر سیاسی، علم النفس ابن سینا و تطبیق آن با روانشناسی جدید، تهران، ۱۳۳۳، فصول ۱۳ ام تا ۱۵ ام بویژه فصل ۱۳؛ نیز دکتر علی اکبر سیاسی، مبانی فلسفه، کتابخانه‌ی ابن سینا، تهران، ۱۳۳۸، ص ۵۱۳ - ۵۱۸

۱۶ - «سوژه»، که در لاتین به دلائلی که شرح آن از حوصله‌ی این بحث خارج است «subjectum» که «در زیر قرار گرفته» معنی می‌دهد، و در ایتالیایی به «soggetto» در فرانسه به «sujet» و در آلمانی به «subjekt» و در انگلیسی به «subject» تبدیل شده. از آنجا که در بحث حاضر مجال ورود در جزئیات این موضوع نیست و به ویژه توضیح عللی که موجب ترجمه‌ی مفهوم فلسفی عربی به «سوژکتوم» لاتینی نیست، ما خواننده را تنها به یکی دو منبع مربوط به موضوع که در بالا (۱۵ مکرر) ذکر آنها ارجاع می‌دهیم و به نقل عبارات کوتاهی از خود ابوعلی سینا که چکیده‌ای و تقریباً بخشی از نتیجه‌گیری او در یکی از بحث‌های طولانی و گاه غامض نامبرده است بسنده می‌کنیم. ابوعلی سینا در علم النفس شفا، کتاب پنجم فصل هفتم، پس از توضیح اینکه چرا قوای روان (نفس) نه کلا و نه جزاً جسمانی نیستند -

استدلالات پیشین خود در این کتاب و در مواضع دیگر را چنین خلاصه می کند:

«ثالثاً - زیرا این جسم (بفرض آنکه منیت «من» جسمانی می بود) یا جمله ی بدن است، پس باید که چون چیزی از آن ناقص شد شعور ما به ذاتان کمتر گردد، با اینکه چنین نیست زیرا من، من هستم، اگر چه نشانم که من را دستی یا عضوی از اعضا دیگر است؛ چنانکه در مواضع دیگر گذشت، بلکه گمان می کنم این اعضا، همه توابع من هستند، و معتقدم که این آلات سوای من اند و در جایی از آنها استعمال [استفاده] می کنم که اگر این نیازمندی ها نبود احتیاج به این اعضا نداشتم؛ من می باشم و آن اعضا نیست» و می افزاید:

«اکنون برگردیم به آنچه در پیش گفته بودیم.

گوییم: اگر انسان یک مرتبه آفریده شود، و اعضا او از هم دور باشند، و آن اعضا را چنین روی دهد که حس نکنند، و آن اعضا هم با او متماس [در تماس] نشوند، و صدایی هم نشنود، این انسان به وجود اعضا خود جاهل [از آنها بی خبر] است، ولی انیت [«من» بودن] خویش را یک «چیز» میداند (یعنی وجود «من» خویش را تصدیق می کند) با اینکه به تمام این اعضا جاهل است، پس مجهول [در اینجا اعضا] عین [یعنی مانند و منطبق با] معلوم [اینجا یعنی «من» آگاه از خود] نیست (...) ابوعلی سینا، روانشناسی شفا، ترجمه ی اکبر داناسرشت، تهران امیرکبیر، ۱۳۶۳، ص ۲۶۵. به عبارت دیگر آگاهی «من» از وجود خود می تواند مستقل از ادراک جسم خود دست دهد؛ و این، چنانکه گفتیم درست همان استدلالی است که بیش از پنج قرن بعد رونه دکارت برای اثبات اولین اصل فلسفه ی خود، هستی اندیشه، و از این راه هستی «من»، هستی خالق و سپس جهان، بدان توسل می جوید.

۱۷ - هرگاه سخن خود او را، حتی المقنن به زبان امروزی، از ترجمه ی رساله ی روانشناسی شفا نقل کنیم، باید گفت چنین می گوید:

«ما می دانیم که نفس در ابدان یکی نیست، و اگر یکی بود و به اضافه کثیر و متعدد می شد (یعنی اگر تکثر آن همراه با تنوع هویت بلکه تعدد شیشی یکسانی می بود)، لازم می آمد به همه ی آنچه در ابدان است یا همه عالم باشند و یا همه جاهل؛ و بر همین آنچه بر پرویز معلوم است، پوشیده نماند و جائز است که واحد اضافه بر امور کثیر به حسب اضافه اختلاف یابد (یعنی درست این است که با اضافه شدن هر واحد بر یک مجموعه از امور (مشابه) اختلافی میان آن واحد های پیشین موجود باشد)» (...)»

«پس دانسته شد که اعتقاد به وحدت نفوس باطل است و این امری است که باعث تشخیص است؛ هستی (یعنی صورت و حالتی) از هیئت ها، و قوه ای از قوا (منظور توانایی است که قدما و ابن سینا برای نفس قائل بودند) و عرضی (یعنی خصوصیتی که برای ذات آن نفس، بمثابة نفس، الزامی نبوده است) از اعراض روحانی، یا رویهمرفته همه ی اینها است که مجتمعا علت تشخیص گردیده است اگر چه ما آن را ندانیم، (...) و نیز هیئت مکتسبه (در مزاج معین) که عقل بالفعل باشد، این نفس را از نفس دیگر تمیز (منظور تمایز است) می دهد، و چون نفس را به ذات جزئی (یعنی شخصی؛ فردی) خود شعور باشد ناچار این شعور هیئتی ایمنی صورتی یا حالتی در آن است، (یعنی خود آگاهی هر نفس نسبت به تشخیص و خصوصیت خود به تنهایی و بنویه ی خود، منشا یک تشخیص برای آن است) و برای غیر او نیست...»

۱۸ - عقل فعال که فلاسفه ی فرانسوی آن را به «intelligene agente» و گاه به «intellect actif» ترجمه کرده اند.

19 - Etienne Gilson

۲۰ - ن. ک. دکتر علی اکبر سیاسی، علم النفس / ابن سینا و تطبیق آن با روانشناسی جدید، همان، ص ۱۳۵

21 - Pierre Abélard, 1079 - 1142

21bis - Pierre Rousseau, *ibid.* p. 126

22 - Lollards 23 - Vaudois 24 - Hussites

۲۵ - دایرة المعارف مصاحب: راجر بیکن

۲۶ - برتران راسل، تاریخ فلسفه ی غرب:

B. Russel, *Histoire de la philosophie occidentale*, Paris, Gallimard, 1968, p. 478

۲۷ - چنانکه قبلاً دیدیم این نظریه متعلق به ابن سینا بوده که این رشد از او اخذ کرده و از راه ترجمه ی آثارش نزد مدرسیون لاتین شناخته و پذیرفته شده است.

در تلاش برای ...

قتضیه مینی بوس، موضوع چنان بی پرده و عریان بوده که نمی توان پذیرفت تا پایان دوره وزارت او آن کاملاً نا آگاه بوده است.

"عصر ما" ضمن اعتراض به "بی اعتنائی و بی تفاوتی سوال برانگیز سازمان قضایی نسبت به این سر نخ های سرنوشت ساز" می پرسد: "اگر فلاحیان و حسینیان در پرونده قتلها کاملاً مبرا هستند چرا سازمان قضایی این موضوع را به طور شفاف اعلام نمی کند و اگر آنها را - در هر سطحی - صاحب نقش و موثر در این پرونده می داند چرا نسبت به پیگیری موضوع اقدام نمی نماید؟ چه عامل یا عواملی مانع از پیگیری سازمان قضایی در این خصوص است؟"

روح الله حسینیان در مقام پاسخگویی به زعم خود دست به افشاگری متقابل می زند و در سخنرانی جنجالی خود در مشهد می گوید: "عامل اصلی قتلهای زنجیره ای مصطفی کاظمی است" او با تکیه به بازجویی موسوی می افزاید: "موسوی مطرح کرده است که ما این قتلها را مرتکب می شویم و به گردن آقای خامنه ای می اندازیم و جنگ این دو منجر به شکست آقای خامنه ای می شود. زیرا تحلیل ما از اوضاع جاری این بود که آقای خامنه ای غیر از امام است و آقای خاتمی هم بیش از ۲۰ میلیون رای دارد". او ادامه می دهد: "موسوی در بازجویی می گوید ما این قتلها را به گردن سپاه می اندازیم و چون سپاه زیر نظر فرماندهی کل قوا است، وقتی به گردن سپاه بیفتد معنایش این است که آقای خامنه ای چنین چیزی دستور داده است".

حسینیان همچنین از توطئه سعید حجاریان، محسن امین زاده و محسن آرمین علییه رهبری و نقش روزنامه های دوم خرداد در نسبت دادن قتلها به رهبری خبر می دهد. او در سخنان خود بار دیگر صداقت سعید امامی را مورد تاکید قرار می دهد.

مطبوعات جنبش دوم خرداد در رد اتهامات حسینیان که قتلهای زنجیره ای را به هواداران خاتمی در دوران پس از ریاست جمهوری او نسبت می دهد، این موضوع را یادآوری می کنند که بیش از ۷۸ شاعر و نویسنده و روشنفکر پیش از آغاز ریاست جمهوری خاتمی به قتل رسیده اند! آنان به درستی می پرسند که آیا آقای حسینیان از چه موقعیتره ای برخوردار بوده است که با چنین صراحتی ادعا می کند که به تمام پرونده های بازجویی - که بسیاری از مقامات بلندپایه رژیم از آن بی اطلاع هستند - دسترسی داشته است؟ از جمله "عصر ما" می پرسد در حالیکه از حضور خبرنگاران در جریان تحویل جنازه، کالبدشکافی در پزشکی قانونی و تدفین سعید امامی جلوگیری به عمل آمده است، آقای حسینیان از چه موقعیت ویژه ای برخوردارند که اعتراف کرده نه فقط او بلکه بیش از ۷۰ نفر از یاران اطلاعاتی سعید امامی جنازه او را در غسلخانه دیده اند؟

بدینسان جنگ قدرت در آستانه انتخابات مجلس ششم در ایران، با شدت در جریان است و فاشگویی های بیسابقه برای روشن تر کردن حقایق، بخش مهمی از این فرآیند را تشکیل می دهد. ولی آنچه که در مواضع اکثراً اصولی اصلاح طلبان در این نبرد قدرت قابل قبول نیست، همسنگ و یکسان گرفتن جوانان به خشم آمده از اینهمه ظلم و خودسری در میهن ما، با آمران و عاملان جنایات چون حسینیان ها است که هنوز هم به عمل و تجربه خود برای از دم تیغ گذراندن مخالفین افتخار می کنند.

اگر هم بتوان تمایل بخشهایی از جنبش دانشجویی را به اقدامات رادیکال مورد نکوهش قرار داد، باید به روشنی تصریح کرد که اقدامات آنان که کاسه صبرشان از این همه جنایت، فساد و دورویی سرریز شده، اگر چه نادرست و مضر اما کاملاً از سنخ دیگر نیست. وقتی آنان به چشم خود می بینند که سرتیپ نظری، یکی از فرماندهان عملیات حمله به کوی دانشگاه، در مراسم برکنارش به دریافت لوح افتخار نائل می شود ولی دانشجویان مصدوم دسته بازداشت می شوند و برای آنان احکام اعدام و زندان صادر می شود، آیا می توان خشم فرو خورده آنان را درک نکرد.

وقت تنگ است. اصلاح طلبان نباید با مفاشات و ندانم کاری و به نعل و به میخ زدن و طرح اختلافات درونی، شانس بزرگ تاریخی میهن ما برای تحول مسالمت آمیز و تدریجی را از دست بدهند. امروز وظیفه نه فقط آنان بلکه همه نیروهای دمکرات و اصلاح طلب درون و بیرون نظام است که در کنار یکدیگر و در مقابل جبهه کور دلان واپسگرا، با گامهای سنجیده و محکم به سوی آزادی و مردمسالاری حرکت کنند.

آیا اسلام با لائیسیت سازگار است؟

نام کتاب: آیا اسلام با لائیسیت سازگار است؟
نویسنده: عبداللّٰه انصاری
انتشارات: le Fennec

شدند در این دوران روشنفکران و سیاستمداران این کشورها با آگاهی از عقب ماندگی جهان اسلام و ضعفهای آن در برابر غرب تلاش کردند تا راه حلی برای این عقب ماندگی ارائه دهند. مجموعه این تلاشها در جهان اسلام باعث پدیدار شدن نهضت اصلاح طلبی شد که به سه جریان تقسیم گردید.

نخست سنت گرایان که در سازش با قدرتهای موجود در کشورهای مسلمان به سر می برند.

دوم تجددگرایان موافق لائیسیت و حامی بعضی از نظامهای انقلابی از قبیل ناصر در مصر یا حزب بعث در عراق و سوریه. این جریان یا متأثر از ناسیونالیسم عرب بود و یا مدافع پیروی از غرب.

سوم بنیادگرایان ناخشنود از عملکرد و رویکرد سنت گرایان و مخالف با نظریات تجددگرایان.

جریان سوم در عین تأثیرپذیری از آثار سنت گرایان خود به تفسیر جدیدی از جایگاه دین در اجتماع می پردازد که مهمترین شاخصه اش دفاع از پیوند تنگاتنگ و وثیق دین و سیاست و تلاش جهت استقرار نظامهای سیاسی می باشد که وظیفه اشان کاربست شریعت است. نتیجه چنین تلاشی راسی توان در شکل گیری و حرکت اخوان المسلمین دید. درباره علل شکل گیری جریان بنیادگرا نظرات بسیاری وجود دارد که مهمترین علتش را القای خلافت در ترکیه و شکل گیری دولت مدرن می دانند.

انصاری در بحث تعریف سنت گرایان و مسلمانان مخالف کاربست دین در حوزه سیاست، به نوعی تقسیم بندی جدید می پردازد و آن تمایز میان مسلمان بنیادگرا و مسلمان فرهنگی است. در نزد این مسلمانان فرهنگ گرا، مقولات غالب در جوامع اسلامی هیچ قدرت و مشروعیت دینی نداشته و بایستی مورد نقد دوری و بررسی سنجشگرانه قرار گیرند. در نتیجه نهادهای سیاسی از آنجا که ساخته فعل آدمی هستند از هیچ تقدسی برخوردار نبوده و قابل تغییر هستند.

نویسنده دو بخش را به بررسی نظرات علی عبدالرزاق اختصاص داده و از خلال بررسی کتاب الاسلام و اصول الحکم او نشان میدهد که چگونه این عالم دینی و روحانی الزهر به مخالفت جدی با جریان اتحاد دین و دولت پرداخت و با تکیه بر قرآن و حدیث و فعل پیامبر نشان داد که استقرار حکومت جزئی از وظیفه دینی پیامبر نبوده و در نتیجه میان دینداری و تبعیت از حکومت حتی اگر نام دین برخورد نهاده باشد، رابطه منطقی برقرار نیست. در نتیجه مسلمانان در عین پایبندی به دین بایستی در تلاش استقرار حکومت بر مبنای عقل و مرتبط بر اراده جمعی باشند. چنین نظریه ای آنها از سوی عالمی دینی مورد خوشایند حوزه های دینی واقع نشد و عبدالرزاق به دادگاه فرا خوانده و خلع لباس گردید و سالها در سکوت زیست تا اینکه در سن ۷۸ سالگی از دنیا رفت. انصاری معتقد است که عبدالرزاق را می توان پیشگام جریان مدافع سکولاریته در جهان اسلام دانست و اهمیت اثر او ناشی از دفاع از جدائی دین از دولت در عین پایبندی به مذهب است.

در بخش ششم نویسنده به سؤال آغازین کتاب برمی گردد و آن اینکه آیا اسلام با لائیسیت سازگار است یا نه؟

به نظر او در میان روشنفکران متعلق به فضای اسلامی، سه پاسخ برای این پرسش می توان یافت.

- ۱ - اسلام نیازمند لائیسیت نیست.
- ۲ - اسلام مخالف با لائیسیت است.
- ۳ - اسلام سازگار با لائیسیت است.

پاسخ به پرسش اول را می توان نزد روشنفکرانی چون حسن جنفی و یا جبری یافت. به نظر این نویسندگان از آنجا که شریعت خود نوعی حقوق وضعی است که بر مبنای مصلحت عام واقع شده است و جدائی میان امر دینی و این

اولین کتاب از مجموعه اسلام و انسان باوری، با هدف گسست پیوند میان خشونت و دین و تلاش جهت پدید آوردن فضای مناسب برای پیدایش هویت فرهنگی که ریشه در میراث اسلامی داشته و در عین حال پذیرای تجدد غربی باشد، تحت عنوان فوق منتشر شد.

نویسنده کتاب پس از ترجمه جدیدی از کتاب عبدالرزاق، بنا به توصیه بعضی از دوستان تصمیم گرفت تا مقدمه بلندی را که بر کتاب عبدالرزاق نوشته بود، با کمی گسترش و بسط به صورت کتابی جداگانه چاپ کند که حاصلش کتاب حاضر است.

کتاب از یک مقدمه، شش بخش و یک نتیجه گیری تشکیل شده است. در مقدمه، نویسنده اهمیت طرح لائیسیت را که مسلمانان به مدت دو قرن با آن درگیر هستند گوشزد و روشنفکران این سرزمین ها را به باز اندیشی درباره رابطه میان دین و عرف دعوت می کند. بقیه کتاب تلاش جهت روشنگری پیرامون بعضی از مفاهیم و زنده کردن سنت نقد و ارائه بعضی از چهره های کم شناخته شده در درون جهان اسلام است.

نویسنده نخست به ریشه این واژه در زبان عرب پرداخته و یادآوری می کند که در زبان عرب نخست سکولاریسم را بی دینی ترجمه کردند و این خود پژواک ناخوشایندی در میان روشنفکران داشت چرا که دفاع از سکولاریته را معادل کنار گذاشتن دین می پنداشتند. نویسنده سپس میان سکولاریزاسیون و لائیسیت تفاوت قائل شده است. به نظر او سکولاریزاسیون واقعی است که هم در غرب و هم در جهان اسلام فایده رویت است و آن فرایندی است که باعث ظهور و حضور نهادهایی گردید که از سلطه دین بیرون هستند در حالیکه لائیسیت نوعی رویکرد درباره جایگاه دین در بافت اجتماعی است. به بیان دیگر لائیسیت نوعی اعتقاد به چنین جدائی و انعکاس آن در رفتارهای فرهنگی - اجتماعی است.

درباره ریشه لغوی سکولاریته و معادل آن در زبان امروز عرب نویسنده معتقد است که معادل سکولاریسم در زبان امروز عرب همانا علمانیت و آن هم به دو معنی است:

علمانیت به معنی عالم حسی، عالم واقعی و عالم موجود است. علمانیت به معنی عالم علم دانش نیز هست. اگر علمانیت هم به معنی علم است و هم به معنی عالم، پس علمانیت را می توان عالمی دانست که در آن استقرار نهادهای اجتماعی بر مبنای علم و عقلانیت و مرتبط با مصلحت جمعی است.

نویسنده پس از چنین تصریح مفهومی و تلاش جهت روشن کردن بعضی از ابهامات موجود بر حول این واژه، به بررسی مشکلات جوامع اسلامی پرداخته تا حضور نوعی آگاهی تاریخی جدید را که مرتبط با برخورد جهان اسلام با غرب است نشان بدهد. به عقیده او دو حرکت تاریخی را باید از هم تفکیک کرد.

حرکت اول از فردای مرگ پیامبر تا پایان خلافت علی که دوران خلفای راشدین است، سه دهه خلافت پر از حوادث و تکانهای شدید و برخوردهای خشونت آمیز است که نمونه آن به قتل رسیدن سه تن از چهار خلیفه می باشد. مسلمانان خاطره آنچنان خوری از این دوران ندارند و با شهادت علی دوران خلافت نیز به پایان می رسد.

حرکت دوم برخورد دنیای اسلام با جهان غرب در قرن نوزدهم است. با فرو ریختن ساختارهای سنت، جوامع اسلامی دچار نوعی بحران آگاهی تاریخی

رویدادها و موضعگیری ها

اشاره: در فاصله انتشار شماره پیش و کنونی راه آزادی، موضعگیریهای مختلفی در قبال برخی رویدادهای مهم، اتخاذ شده است که برای اطلاع خوانندگان گرامی، به درج پاره ای از آنها میادرت می ورزیم.

اعلامیه هیئت تحریریه نشریه راه آزادی به مناسبت توقیف روزنامه نشاط توقیف غیر قانونی روزنامه نشاط را محکوم می کنیم!

روزنامه نشاط، که در میان خانواده مطبوعاتی داخل کشور، از جایگاه ویژه ای برخوردار است و یکی از برجسته ترین سخنگویان جنبش اصلاح طلبی مردم ایران به شمار می آید، روز یکشنبه ۱۴ شهریور ۱۳۷۸، توسط دادگاه مطبوعات توقیف شد. توقیف این روزنامه توسط سعید مرتضوی، رئیس شعبه ۱۴۱۰ دادگاه عمومی تهران صورت گرفته است. موارد اتهام، درج نامه سرگشاده یدالله سبحانی خطاب به آیت الله خامنه ای و همچنین چاپ مقاله ای به قلم عمادالدین باقی و در نكوش حکم اعدام در روزنامه نشاط ذکر شده است که به تعبیر تام گرایان نافنی حکم آسمانی در مورد اصل قصاص بوده و مقدسات را زیر علامت سوال برده است!

باید توجه داشت که صدور حکم توقیف یک روزنامه، بدون تشکیل دادگاهی با حضور هیئت منصفه، خود اقدامی خودسرانه و غیرقانونی است. موارد اتهام یاد شده نیز، چیزی نیست جز بهانه راهی تازه ای برای خاموش کردن صدای یکی دیگر از نشریات مترقی و آزادیخواه داخل کشور.

به دنبال توقیف روزنامه سلام که به رویدادهای خونین کوی دانشگاه تهران و جنبش اعتراضی گسترده دانشجویان در سراسر کشور منجر شد، اینک توقیف یکی دیگر از روزنامه های اصلاح طلب ایران نشان می دهد که تام گرایان حاکمیت، کوچکترین درسی از حوادث کوی دانشگاه نگرفته اند و همچنان به سیاستهای خردستیانه و خطرناک خود ادامه می دهند. لذا توقیف روزنامه نشاط حلقه دیگری از زنجیر توطئه نیروهای انحصار طلب و واپس گرا علیه نشریات مترقی کشور است. این نیروها با تمام توان خود در تلاشند تا در آستانه انتخابات مهم دوره ششم مجلس، صدای مطبوعات آزاد را که از ارکان اساسی جامعه مدنی می باشند و وجدان آگاه مردم ایران را نمایندگی می کنند، یکی پس از دیگری در گلو خفه سازند، تا متکی بر نظارت استصوابی شورای نگهبان و در فضایی کم مقاومت، با کمترین تلفات ممکن از دل انتخابات مجلس ششم بیرون آیند.

تاریک اندیشانی که ضمن ادعای داشتن حقیقت مطلق، در واقع در میدان بحث و گفتگو هیچ حرف تازه ای برای گفتن ندارند، به سیاق دستگاههای تفتیش عقاید قرون وسطی، حتی یک بحث آزاد جامعه شناسی را نیز بر نمی تابند و آن را دستاویزی برای تعطیل یک روزنامه پر تیراز قرار می دهند. آنان به این ترتیب یکبار دیگر خشک اندیشی بیمارگونه، تعصب فکری و نیز دشمنی خون را با هرگونه توسعه سیاسی و گشایش فضای فرهنگی کشور عیان می سازند و به یکی از حیاتی ترین نیازهای جامعه ایران دهن کجی می کنند.

ما توطئه نیروهای تام گرا علیه نشریات مترقی و به ویژه توقیف روزنامه نشاط را شدیداً محکوم می کنیم و از دولت آقای خاتمی و به ویژه وزارت ارشاد اسلامی، تضمین آزادی انتشار بی قید و شرط آن را خواستاریم. ما از همه نشریات و همکاران مطبوعاتی خود در خارج از کشور دعوت می کنیم، علیه توقیف روزنامه نشاط و فشار به مطبوعات مترقی در ایران اعتراض کنند!

ماهنامه راه آزادی

۱۵ شهریور ۱۳۷۸

اعلامیه هیئت اجراییه شورای مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران احکام اعدام علیه دانشجویان معترض را لغو کنید!

اخبار نگران کننده واصله از ایران، حاکی از آنست که نیروهای افراطی و تام گرای حاکمیت، تدارک یک انتقام خونین از جنبش دانشجویی را می بینند. حجت الاسلام رهبرپور، رئیس دادگاههای انقلاب اسلامی استان تهران، در گفتگویی با روزنامه جمهوری اسلامی اعلام کرده است که حکم اعدام ۹ نفر به اتهام اغتشاش در تهران صادر شده است. رهبرپور بدون ذکر اسامی این افراد، همچنین اعتراف کرده است که در جریان ناآرامی های تیرماه تهران، هزار نفر به عنوان "عوامل اغتشاش" بازداشت شده بودند که پرونده حدود ۸۰۰ تن از آنان پس از آزادی با دریافت وثیقه، همچنان گشوده است. برای ۲۰۰ نفر دیگر هم به زودی حکم صادر خواهد شد. به گفته رهبرپور از این تعداد ۴۵ پرونده مربوط به کسانی است که با "دله کافی" و "اعتراف صریح متهمان" به حبس و جریمه محکوم شده اند. رئیس دادگاههای انقلاب استان تهران تاکید کرده است که تعدادی از این افراد وابسته به گروهها هستند و در این رابطه از جمله از وابستگان حزب ملت ایران و حزب پان ایرانیست، گروه منوچهر محمدی، گروه طبرزدی و گروه مرز پرگهر نام برده است.

تام گرایان که خود هجوم شبانه به کوی دانشگاه را با هدف ایجاد تنش و درگیری در جامعه و متوقف ساختن روند اصلاحات، برنامه ریزی کرده بودند و در واقع مسبب اصلی همه رویدادهای خونین تیرماه در تهران و شهرستانهای می باشند، پس از خاموش کردن صدای اعتراض دانشجویان، اینک کمر به نابودی چهره های فعال دانشجویی بسته اند، تا آرامش گورستانی مورد نظر خود را به فضای سیاسی ایران بازگردانند. اگر سیاست ایجاد بحران و عدم امنیت و مآلای به شکست کشاندن تلاش اصلاح طلبان برای گشایش فضای سیاسی کشور، در توطئه قتلهای زنجیره ای ناموفق ماند، ادامه همان سیاست در حمله نیروهای انتظامی و گروههای فشار به کوی دانشگاه و اینک با صدور احکام اعدام به وسیله دادگاه انقلاب، وارد مرحله تازه ای می شود.

در تمام این دو ماهی که از وقایع کوی دانشگاه گذشته است، اتهامات و تهدیدها متوجه دانشجویانی بوده است که خود قربانی توطئه شوم نیروهای افراطی و خشونت طلب بوده اند و از حادثه آفرینان واقعی، کمتر سخنی به میان آمده است. دانشجویانی که در یک شیخون بی رحمانه مورد ضرب و شتم و شدیدترین توهین ها و تحقیرها واقع شده بودند، اینک باید به جرم گناه ناکرده، منتظر اعدام و زندانهای طولی المدت باشند و این در حالیست که فاجعه آفرینان اصلی کوی دانشگاه و متحذین چماق کش آنان، آزادانه می گردند. آری در میهن ما سنگ را بسته و سگ را رها کرده اند!

صدور احکام اعدام و زندان برای دانشجویان معترض، بیانگر آنست که تام گرایان از رویدادهای کوی دانشگاه کوچکترین درسی نگرفته اند و کماکان بر سیاستهای سرکوبگرانه خود پای می فشارند. آنان بدینوسیله مخالفت بنیادی خود را با گشایش فضای سیاسی کشور یکبار دیگر مورد تاکید قرار می دهند و جبهه نیروهای طرفدار اصلاحات و توسعه سیاسی را به چالشی تمام عیار می طلبند.

حزب دمکراتیک مردم ایران، با آگاهی کامل نسبت به این واقعیت که احکام صادره، جزئی از تحریکات تازه تام گرایان علیه روند توسعه سیاسی است، به دولت آقای خاتمی هشدار می دهد که واقعیت یادشده، ذره ای از مسئولیت دولت ایشان در قبال جان دانشجویان دریند نمی کاهد. ما مصرانه خواستار آنیم که دولت آقای خاتمی همه تلاش خود را برای لغو احکام اعدام و آزادی دانشجویان دریند به کار اندازد. ایشان باید به هوش باشند که تاریخ، کوچکترین قصوری را در این زمینه، به سختی داری خواهد کرد.

حزب دمکراتیک مردم ایران صدور احکام اعدام و زندان علیه دانشجویان را به شدت محکوم می کند و آزادی بی قید و شرط آنان را خواستار است. ما همه نیروهای آزادیخواه ایران و سراسر جهان را فرا می خوانیم تا بانگ اعتراض خود را علیه احکام صادر شده بلند کنند.

هیئت اجراییه شورای مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران

۲۲ شهریور ۱۳۷۸

اعلامیه جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران

پس از هفته ها تبلیغ و ترویج و توجیه خشونت در سخنرانی ها و خطبه های نماز جمعه و مصاحبه های پیاپی مقامات حکومتی و مذهبی درباره «عناصر آشوب طلب و محارب» و مرثه خواندن مبارزان حقوق بشر و مخالفان شکنجه و حتی تعیین جایزه برای سر یکی از آنان، در روزنامه های وابسته به جبهه خشونت و جنایت (کیهان، جبهه، جمهوری اسلامی) غلامحسین رهبرپور رئیس دادگاههای انقلاب اسلامی استان تهران، در جریان مصاحبه ای با روزنامه جمهوری اسلامی، اظهار داشت که چهار تن از دستگیر شدگان وقایع دانشگاه تهران محکوم به اعدام شده اند و حکم محکومیت دو تن از آنان در دیوان کشور تایید شده است.

اما رئیس "دادگاه" های انقلاب اسلامی کلمه ای نه درباره هویت محکوم شدگان می گوید نه راجع به اتهامات آنان، تاریخ و محل دادگاه، چگونگی محاکمه، نحوه مدافعات متهمان

وی همچنین تاکید می کند که از ۱۵۰۰ نفری که دستگیر شده بودید، پرونده ۱۰۰۰ تن از زندانیان همچنان در دادگاههای انقلاب مفتوح هستند و ۴۵ تن از آنان محکوم به حبس و جریمه شده اند، بدون آنکه هویت، اتهامات، تاریخ و چگونگی محاکمه آنان را روشن سازد.

ازجمله این محکومان، بنا بر خبرهای تأیید شده ای که به جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران رسیده است، مهرا میر عبدالباقی کاشانی عضو شورای مرکزی سازمان جوانان حزب ملت ایران است که به ۹ سال حبس محکوم شده، بدون آنکه حتی خانواده وی در جریان محاکمه او قرار گرفته باشند.

شکفت اینکه رئیس قوه قضائیه سکوت اختیار کرده و در همان حال روزنامه جمهوری اسلامی در سر مقاله امروز خود زیر عنوان "قوه قضائیه در برابر آزمایشی مهم" از رئیس قوه قضائیه می خواهد که در پیروی از رئیس دادگاههای انقلاب استان تهران تردید نکند!

پس در ساختار و سلسله مراتب قضائی جمهوری اسلامی، رئیس قوه قضائیه نه تنها بر اعمال قضات دادگاهها نظارت ندارد، تا قانون را نقض نکنند و حق را نا حق نگردانند، بلکه بایستی از احکام غلط و شداد دادگاههای انقلاب تبعیت و پیروی کند.

بدین ترتیب در "دادگاه" های انقلاب اسلامی بر همان پاشنه ای می چرخد که همواره و طی بیست سال گذشته می چرخیده است و در چنین اوضاع و احوال چگونه می توان از حکومت قانون دم زد؟

این "دادگاه" ها طی بیست سال گذشته نه تنها همه اصول و موازین حقوق بشر را به محاکمه عادلانه را نقض کرده اند که اصول متعدد قانون اساسی جمهوری اسلامی را هم زیر پا گذارده اند و همچنان می گذارند: اصل صلاحیت عام دادگاههای عمومی به ویژه در جرایم سیاسی، اصل حضور هیات منصفه در محاکمات سیاسی، اصل برائت، اصل علنی بودن دادرسی، اصل ضرورت حضور وکیل دادگستری در محاکمه، اصل تفهیم اتهام و دلایل آن به متهم در فاصله ۲۴ ساعت پس از بازداشت، اصل قانونی بودن جرم و مجازات.....

طرفه اینکه نقض اصول متعدد قانون اساسی از سوی یکی از بلندپایگان قضایی نه تنها مجاز انگاشته می شود که روزنامه متعلق به رهبر جمهوری اسلامی، از رئیس قوه قضائیه می خواهد که براین اعمال و اقدامات غیر قانونی و مجرمانه صحنه گذارد و قوه قضائیه را همچون دوران ریاست سلف خود، به اهرم و ابزار سرکوب و حبس و زجر و اعدام و بستن دهانها و شکستن قلمها مقلوب سازد!

در چنین شرایط و اوضاع و احوالی است که پرونده هجوم وحشیانه نیروهای انتظامی به کوی دانشگاه تهران هم به همان سرنوشتی دچار می آید که پرونده قتل های سیاسی ارتكابی توسط مأموران و بلندپایگان وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی. اگر در آن پرونده پس از گذشت بیش از ۹ ماه از آن جنایت های ددمشانه و سفاکانه، هنوز مردم و خانواده های قربانیان و وکلای آنان در بی خبری گذارده شده اند و هیچگونه تریخی برای محاکمه آمران و عاملان این جنایات تعیین نشده است، در این پرونده هم به جای قاتلان، ضاربان، غارتگران و چاقوآوران، صدها تن از مجروحان، کتک خورده ها، غارت شده ها و صدها تن دیگر از فسالان نهضت دانشجویی و مبارزان سیاسی و آزادیخواهان را به حبس و زجر و شکنجه کشیدند و امروز رئیس دادگاههای انقلاب اسلام خبر محکومیت عده ای از آنان را به اعدام و زندان می دهد!

جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران ضمن محکوم کردن این اعمال جنایتکارانه، تأمین سلامت جسمی و روحی همه زندانیان سیاسی و عقیدتی و در صدد آنان دستگیر شدگان رقایع متعاقب حمله وحشیانه به کوی دانشگاه تهران، و آزادی فوری و بی قید و شرط همه آنان را خواستار است.

ما از همه ایرانیان در داخل و خارج از ایران، از همه مخالفان یا استبداد و خود کامگی و قانون شکنی، به ویژه روزنامه های مستقل و غیر وابسته، سازمانها و گروه های سیاسی و اجتماعی، درخواست می کنیم که برای آزادی همه دستگیر شدگان از هیچ کوششی دریغ نوزند و اجازه ندهند که جبهه خشونت و جنایت این چنان مبارزان نهضت دانشجویی و آزادیخواهان را سرکوب و قلع و قمع نمایند.

ما یکبار دیگر به مقامات جمهوری اسلامی ایران هشدار می دهیم که چنانچه از ارتکاب و تکرار این جنایات مشهود جلوگیری نکنند و عاملان و آمران آنها را، نارغ از مقام و موقعیت سیاسی، اجتماعی، مذهبی و حرفه ای آنان به دست عدالت نسپارند، نیندازند که آنان را برای همیشه از تعقیب و مجازات مصون خواهند داشت. از نظر مقررات حقوق بین الملل جنایات بر ضد بشریت مشمول مرور زمان نمی شوند، همچنان که جنایات پیروسته پس از گذشت ۲۵ سال مشمول مرور زمان نشده اند و حکم جلب رئیس جمهوری دولت فلاتریتو یوگوسلاوی توسط دادستان دادگاه جزائی بین المللی، صادر شده است.

رئیس جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران
نایب رئیس فدراسیون بین المللی جامعه های دفاع از حقوق بشر
عبدالکریم لاهیجی

برای نجات جان محکومین به اعدام!

به تاریخ ۲۶ سپتامبر "تجمع برای نجات محکومین به اعدام" در پاریس به ابتکار "سبزها" و مشارکت تعدادی از تشکل های فرانسوی و ایرانی اعلام موجودیت کرد. اولین اقدام از دعوت به میتینگ در برابر سفارت جمهوری اسلامی در ۲۸ سپتامبر است. جلسه تدارکاتی این میتینگ روز سه شنبه ۲۹ سپتامبر در محل مجلس ملی فرانسه برگزار شد که در آن اضافه بر سبزها، از جمله سازمان ملی دانشجویان فرانسه (مستقل ها)، فرانس - لیترنه (خانم میتران)، جشن برای صلح، سندیکای مسلمان، س.ژ.ت (جوانان)، حزب کمونیست فرانسه، اتحادیه کمونیست های انقلابی، و از سوی سازمان های ایرانی علاوه بر حزب ما، انجمن دفاع از زندانیان سیاسی در ایران، کمیته ضد ترور، نهضت مقاومت ملی، جبهه ملی، سازمان فدائیان خلق اکثریت، اتحاد فدائی خلق، حزب دموکراتیک ایران، سازمان جمهوری خواهان ملی، سازمان کارگران انقلابی (راه کارگر)، حزب دمکرات کردستان ایران، انجمن گفتگو و دموکراسی و شرکت جستند.

در این جلسه تدارکاتی، خط عمومی آکسیون ۲۸ سپتامبر: آزادی بی قید و شرط چهار نفری که در تظاهرات دانشجویی تیرماه محکوم به اعدام شده اند و آزادی سایر

زندانیانی که در این رابطه دستگیر شده اند و رعایت چهارچوب تأمین آزادی ها و حقوق بشر و مخالفت با سرکوب آزادی ها، مورد موافقت عموم قرار گرفت. مواضع و پیشنهاداتی که به ویژه از سوی سازمان فدائیان خلق (اقلیت) مطرح گردید، که حاکی از موضع گیری سیاسی علیه دولت جمهوری اسلامی بود، با مخالفت عمومی قرار گرفت و رد شد.

طی ۲۰ سال گذشته، چنین گردهمانی از سوی سازمان های سیاسی ایرانی با مواضع، استراتژی سیاسی متفاوت بی سابقه بوده است. امیدوارم آغاز خوبی باشد.

آیا اسلام یا

جهانی در دوران حاکمیت معاویه وضع شد و نهادی هم چون کلیسای مسیحیت در درون جامعه اسلامی وجود ندارد، در نتیجه مسا نیازمند وارد کردن لاتیسمیته نیستیم. به عکس جوامع اسلامی نیازمند عقلانیت و دموکراسی هستند.

پاسخ به پرسش دوم یعنی ناسازگاری اسلام با لاتیسمیته، مدافعان بسیاری در جهان اسلام یافت که چهره شاخص آن رشید رضا و سپس جریان اجتماعی اخوان المسلمین است که به نام دفاع از ناب بودن دین و پاک بودن آن به مخالفت با هر نوع وام گیری از فرهنگهای بیگانه پرداختند. این جریان از یکسو به مخالفت با نظامهای سیاسی حاکم بر جوامع اسلامی دست زد چرا که حکومتها به کاربست شریعت وقتی نمی نهادند و از سوی دیگر به مبارزه با جریانهای روشنفکری برخاست و نوعی گفتمان غرب ستیزانه را در جهان اسلام رواج داد.

پرسش سوم و تلاش جهت یافتن پاسخ در میان روشنفکران کشورهای اسلامی، بخش مهم کتاب انصاری را تشکیل می دهد. به نظر او سه چهره شاخص چنین تلاشی جهت جدا کردن امر سیاسی از دینی تمیز میان دینداری و تبعیت از حکومت تاکید بر جنبه های معنوی دین، پافشاری بر انتخاب آزادانه دین و تمایز میان ارزشهای اسلامی و روشهای خاص حکومتی هستند.

نخست از محمود محمد طاهای متفکر سودانی متولد ۱۹۰۹ یاد کنیم. طاهای تا قبل در تاریخ اولیه اسلام به این نتیجه رسید که بایستی تمایز اساسی میان دوران مکی و مدنی قائل شد. به نظر او دوران مکی همانا زمان شکل گیری اصول اخلاقی و اعلام دعوت عام مردم جهت گرویدن به دین بود. که خصلتی همگانی داشت. در حالیکه دوران مدنی زمان به کارگیری این اصول در شرایط خاص تاریخی جامعه جاهلی عرب و در نتیجه تجربه محدود تاریخی بود و بسط آن برای مسلمانان مشکل آفرین خواهد بود. اندیشه نسبی کردن تجربه مدنی و دفاع از امکان منسوخ شدن آیات مدنی به وسیله آیات مکی باعث مخالفت توده مسلمان سودان شد و بهانه ای در دست دولت به انحلال مدافع اسلام، طاهای دستگیر و به دلیل پافشاری بر عقایدش محکوم به اعدام شد.

دوم باید از فضل الرحمن پاکستانی متولد ۱۹۲۱ و عتوفی ۱۹۸۸ یاد کرد. فضل الرحمن گله می کند که چرا پیام اساسی و اخلاقی دین پنهان همانند است چرا ایمان از یاد رفته و سیاست و دین اینچنین در هم تنیده اند؟ به نظر او بایستی به نقد سنت پرداخت و تمایزی میان ایمان و اخلاق اسلامی از یکسو و واقعیت های جوامع اسلامی قائل شد.

سرنجام باید از محمود طالی تونس یاد کرد که به مخالفت با بعضی از افکار پذیرفته شده در جهان اسلام برآمد و نشان داد که پدید آوردن دولت جزئی از وظیفه دینی است و مسلمانان بایستی دریند شکل خاصی از حکومت باشند. محمود طالی با بعضی دیگر از احکام و عقاید پذیرفته شده از قبیل حکم ارتداد رجم به مخالفت برخاست و تاریخی بودن این احکام را نشان داد و تاکید بر انتخاب آزادانه دین گذاشت.

ارزش این کتاب جدا از زبان روشن و روش دقیق آن متکسی بر آثار بیشمار به زبان عربی، انگلیسی و فرانسوی است. نویسنده تلاش کرده تا تنها در قید بررسی وضعیت (contexte) محدود نشود و بخشی را به بررسی متن (lexe) اختصاص داده است. خواننده ایرانی از مطالعه آن بهره فراوان خواهد برد و در لحظات بیشمار خود را در فضای ایران احساس خواهد کرد. شباهت های بیشمار میان مشکلات فکری جهان عرب و معضلات امروز کشور ما خواننده را ناخود آگاهانه به مقایسه خواهد کشاند. امید است مترجمی شایسته وظیفه برگردان این اثر را عهده دار گردد و جامعه روشنفکری ما را با دستاوردهای معنوی جهان عرب آشنا گرداند.

Germany 4 DM Austria 30 ÖS
France 15 FF Sweden 18 SEK
USA 3 \$ Italy 4000 L
Other countries equivalent of 4 DM

بهای تحفروشی :
آلمان ۴ مارک اتریش ۳۰ شیلینگ
فرانسه ۱۵ فرانک سوئد ۱۸ کرون
آمریکا ۳ دلار ایتالیا ۴۰۰۰ لیر
سایر کشورها معادل ۴ مارک آلمان

No. 67, October 1999

راه آزادی مشترک می پذیرد:

- * نشریه راه آزادی، در حال حاضر هر یکماه و نیم یکبار (۸ شماره در سال) منتشر می شود.
- * بهای اشتراک یکساله برای کشورهای اروپایی معادل ۳۵ مارک آلمان و برای سایر کشورها معادل ۳۵ دلار آمریکا است.
- * برای اشتراک راه آزادی کافیت حق اشتراک یکساله را به یکی از حسابهای بانکی زیر واریز نمایید و یک کپی از رسید پرداخت را همراه با فرم پر شده اشتراک، به آدرس پستی نشریه ارسال کنید.
- * اگر آدرس شما تغییر کرد و یا در رسیدن نشریه به شما بی نظمی یا رفته ای ایجاد شد، فوراً ما را در جریان بگذارید.

آدرس بانکی در آلمان :
نام دارنده حساب: KUTSCHBACH
شماره حساب: 350685103
نام بانک: Postgiroamt Berlin
کد بانکی: 100 100 10

آدرس بانکی در فرانسه :
نام بانک: BPROP SAINT-CLOUD
شماره حساب بانکی: CPTÉ NO 01719207159
پاچه: GUICHET 00017
شماره بانک: BANQUE 18707
CLERIB 76

آدرس بانکی در سوئد:
نام دارنده حساب: ATABAK F.
شماره حساب: POSTGIROT
شماره بانک: 1473472 - 7

فرم اشتراک:

نام و نام خانوادگی (به لاتین)

آدرس کامل پستی

اینجانب در تاریخ حق اشتراک سالانه را به حساب بانکی در واریز نموده ام و کپی رسید پرداخت را همراه این فرم ارسال می کنم.